

نشریه‌ی پژوهش‌های سوسیالیستی

زمستان ۱۳۹۱

همکاران این شماره:

فریدا آفاری، علی اشرافی، سیروس بینا،
داریوش پویان، یونس پارسابناب، ساسان دانش،
لیلا دانش، باران راد، ایوب رحمانی، میلاد مرادی،
سهراب معینی و باقر مومنی

خاورمیانه و مدل ترکیه | ایلا دانش | ۱

پول، نفت و خیزشهای عرب: بحران جهانی و کشورهای خلیج | آدام هانیه | ۱۴

اریک هابسبام، پژوهشگر چگونگی ها و چراها در تاریخ | ایوب رحمانی | ۳۲

سرمایه‌داری متاخر و نئولیبرالیسم | میشل هوسن، فرانچسکو لوچا | ۴۵

چه کسانی از ملی کردن نفت در آرژانتین وحشت دارند | سیروس بینا | ۵۵

بازخوانی مه ۶۸ پس از گذشت ۴۰ سال | آلن بادیو | ۶۱

نگاهی بر افزوده‌های مارکس بر چاپ فرانسوی کتاب سرمایه | فریدا آفاری | ۷۰

مقدمه بر حاکمیت در قران | باقر مومنی | ۷۳

تاریخ صدساله‌ی جنبشهای سوسیالیستی، کارگری و کمونیستی در ایران | یونس پارسا بناب | ۹۴

بررسی کتاب: مفهوم الترناتیو سرمایه‌داری از نگاه مارکس | دان سواين | ۵۸

معرفی کتاب: پیش درآمدی بر شالوده اقتصاد سیاسی: نفت، جنگ و جامعه‌ی جهانی | ۱۰۵

* «سامان نو» آماده‌ی دریافت مقاله‌ها، ترجمه‌ها، پیشنهادها، انتقادات و راهنمایی‌های شما در تمام امور مربوط به نشر و ویراستاری است.
* ترجمه‌ها، مقاله و نظرهای خود را به صورت فایل کامپیوتری در فرمت Word XP به وسیله پست الکترونیکی به آدرس «سامان نو» ارسال کنید.

* لطفا توجه داشته باشید که حاشیه‌های مطلب‌ها در استاندارد Word باشد (یک اینچ از هر دو طرف).
* همه‌ی پاراگراف‌ها از سر خط شروع شوند و فاصله‌ای بین آغاز خط و ابتدای حاشیه صفحه نباشد.
* کل مطلب خود را با فونت شماره ۱۲ و با خط Times New Roman بفرستید و در مواقع ضروری از فونت درشت Bold یا ایتالیک استفاده کنید.

* تمام رفرنس‌ها را به ترتیب شماره گذاری کنید و در پایان نوشتار (و نه در پایان صفحه) مجموعه‌ی پانوشته‌ها را قرار دهید.

* مسئولیت مقاله‌های «سامان نو» با نویسندگان و مترجمان است.

* «سامان نو» مطلب‌های ویرایش شده را فقط پس از توافق با نویسندگان و مترجمان منتشر خواهد کرد.

* نقل مطلب‌های «سامان نو» با ذکر منبع مانعی ندارد.

* مطلب‌هایی که فقط برای درج در فصل‌نامه‌ی «سامان نو» ارسال شود منتشر خواهد شد.

آدرس جدید تارنما: www.samaneno.org



خاورمیانه و مدل ترکیه

لیلا دانش
اکتبر ۲۰۱۲

مقدمه

جشن و سرور غرب پیروز شده در جنگ سرد و تلاش برای باوراندن این تصور که "نظم نوین" جهانی با سرعت پیش خواهد رفت، بیش از یک دهه طول نکشید. اگر لشکرکشی اول آمریکا به خلیج (۱۹۹۱) و جنگ با عراق توانست اولین محصول جهان یک قطبی را به نمایش بگذارد، اما دو جنگ دیگر آمریکا در عراق و افغانستان تنها نشان استیصال و موقعیت بی ثبات و نامطمئن اژدهای چندسری بود که از تصویری فردایی، امروزش را نیز بر خود و دیگران حرام کرده بود.

امروز دیگر آشکاراست که سیاست‌های جنگ افروزان با هدف بسط «دمکراسی» و بر بستریک فضای تبلیغاتی ضد مسلمان و ضد عرب، با تحمیل نابسامانی و فلاکت به مردم این دیار تنها به خشم و نفرت ضد غربی و ضد امپریالیستی در منطقه دامن زده است. از این رو در سال‌های اخیر، تلاش آمریکا و متحدین اروپایی اش بر سازمان دادن، تقویت و هدایت نیروها و جریان‌های درونی این منطقه برای پیشبرد همان اهداف متمرکز شده است. شکل‌گیری نیروی مسلح «انقلابی» در لیبی و «ارتش آزاد» در سوریه جزئی از این برنامه بوده که از جمله به پشتوانه دست و دل بازی‌های عربستان سعودی و قطر متکی بوده است.

نیاز به تغییر سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا از پیش از خیزش‌های توده‌ای دوسال گذشته در همه سطوح قدرت از دولت و مجالس تا نهادهای دیگر آمریکایی مورد طرح و بررسی بوده است. چنین نیازی در عین حال مشوق طرفداران گسترش گلوبالیزاسیون با چهره انسانی بوده تا خفت این شکست را مبنای طرح یک سلسله مباحث با هدف تغییر سیاست جنگی در خاورمیانه قرار دهند (۱). گسترش گلوبالیزاسیون در سطح سیاسی، خلاصی از شر دیکتاتورهای را می‌طلبد که در طول دهه‌های متوالی مبارزات ضد استعماری، با حمایت ارتش و یا در نتیجه توازن ویژه مناسبات قبیله‌ای در برخی کشورهای عربی در قدرت بودند و تن به هیچ تغییری نمی‌دادند. پرسش این بود که علت عدم تغییر در خاورمیانه در طول دهه‌های متوالی چیست؟ چالش‌های موجود بر سر راه گلوبالیزاسیون در خاورمیانه و شمال آفریقا کدامند؟ نقطه اشتراک در تاریخ و فرهنگ خاورمیانه چیست، و غرب و به ویژه آمریکا چگونه می‌تواند با بهره جویی از آن بر سیر تکوین «دمکراسی» در این منطقه اثر بگذارد.

آیا می‌توان از اسلام بعنوان فصل مشترک تاریخی و فرهنگی بخش بزرگی از این منطقه انتظار داشت که نقشی دموکراتیک ایفا کند؟ آیا اسلام چنانکه فوکویاما می‌گفت ذاتاً ضد دموکراتیک است؟ فوکویاما اسلام را در خود غیر دموکراتیک و یا ضد دموکراتیک می‌دانست و هانتینگتون عروج اسلام را دیکال را عدم ناهمگونی در مدنیت خواند. منتقدین لیبرال شکست سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا با نقد تئوری‌های هانتینگتون و فوکویاما بر آن شدند که این تئوری‌ها به فاکتورهای داخلی و شرایط درونی جوامع مسلمان در خاورمیانه توجه نمی‌کنند (۲). این بحث‌ها که در سطح نظری از پیش تر آغاز شده بودند با انتخاب اوباما و به ویژه پس از «بهار عرب» اهمیتی بیشتریافت. «بهار عرب» با اینکه سرعت به خزانی غم انگیز گرایید اما نوید شکستن انجماد چهل ساله ساختار سیاسی این جوامع پس از عروج دولت‌های ملی و ناسیونالیستی عرب در خاورمیانه را داد. باز شدن چنین احتمالی، عطف توجه به داده‌های درونی منطقه را عاجل‌تر کرده و از این خاستگاه است که مدل ترکیه با یک دولت اسلامی میانه رو - محافظه کاریش از پیش بعنوان یک آلترناتیو قابل تامل برای خاورمیانه مورد بحث قرار گرفته است. رشد اقتصادی و «دموکراسی» که مشخصه‌های این مدل خوانده شده اند، هم مطلوب منتقدین دست راستی سیاست‌های آمریکاهستند و هم مورد توجه برخی نیروهای سیاسی اپوزیسیون که بدنبال راه حل‌ها و آلترناتیوهای منطقه‌ای اند.

روند آلترناتیو سازی‌های جاری در خاورمیانه با ابتکار هر کس که باشد، اکیدا به سرنوشت مردم منطقه مربوط است. اکثریت مردم کارگرو زحمتکش حتی اگر آلترناتیو حاضر و آماده‌ای در پاسخ به این اوضاع نداشته باشند، باید آلترناتیوهای در دست ساخت را بشناسند. از اینروست که تمرکزی دیگر بر نقش سنت اسلامی در شرایط حاضر و بررسی مدل ترکیه اهمیت می‌یابد.

مذهب، بن بست سکولاریسم، اسلام سیاسی

در اینکه مذاهب تنها مجموعه‌ای از هنجارها و اعتقادات نیستند بلکه مستقیماً بر فرهنگ، سیاست و فعالیت‌های

اجتماعی تأثیری می‌گذارند تردیدی نیست. سنت اسلامی به ویژه در خاورمیانه همپای شکل‌گیری مناسبات کاپیتالیستی، یک پای معادلات سیاسی در مبارزات ضد استعماری بوده است. در عرصه سیاست به مفهوم مدرن آن، این سنت در ایران و ترکیه بعنوان دو کشور بزرگ خاورمیانه چهره‌های موثری داشته است. و این شامل مخالفین و موافقین مدرنیزاسیون در دوران مشروطه و سقوط امپراطوری عثمانی می‌شود که سر آغاز تاریخ مدرن این دو کشور است. با این حال موثرترین سنت سیاسی در این دوره تقریباً در همه‌ی خاورمیانه سنت بورژوازی «سکولار» نوپای این کشورها بود که با پیدایش مقوله دولت - ملت با عزیمتی ناسیونالیستی در وقایع سیاسی نقش اصلی را داشت.

شکل‌گیری مقوله دولت - ملت در خاورمیانه و شمال آفریقا با تعریف و موازین مدرن، به دوره ۱۸۶۰ تا ۱۹۳۰ برمی‌گردد که همزمان است با فروپاشی امپراطوری عثمانی و تقسیمات جدید کشوری حاصل از پایان جنگ اول جهانی. برخی از کشورهای عربی و شمال آفریقا توانستند با تشکیل یک شورای ملی که تقریباً مشابه روند لیبرالیزاسیون در آمریکا و اروپا بود پا به دوران مدرن بگذارند. با این حال وجه غالب در پروسه تقسیمات جدید کشوری، حضور استعمارگران در منطقه و تشکیل دولت‌های تحت قیمومیت انگلیس و فرانسه بود. جریان نوپای بورژوا - ناسیونالیسم منطقه در فاصله دهه پنجاه تا شصت میلادی (دوره جنگ سرد) پس از تقابل نسبتاً طولانی‌ای با کلونیالیسم و تلاش برای استقلال و برپایی دولت خودی، توانست یک رشته دولت‌های ملی تشکیل دهد که عمدتاً تحت کنترل افسران جوان بود. برجسته ترین نمونه‌های این روند در مصر، لیبی، سوریه و عراق اتفاق افتاد. جمال عبدالناصر سمبل این حرکت بود و به قدرت رسیدن او تأثیر آشکاری در تسریع شکل‌گیری و تقویت این روند در دیگر کشورهای منطقه گذاشت. پان عربیسم که به آن سوسیالیسم عرب نیز گفته می‌شد با ناصر تداعی شد و برای مدت‌های طولانی گفتمان غالب در عرصه سیاست در خاورمیانه و در تقابل با سیاست کلونیالیستی غرب بود. اغلب کشورهایی که این جریان در آن به قدرت رسیده بود در مناسبات دوره جنگ سرد، بیشتر در حیطه

آنچه که به تلاش برای اصلاح یا پروتستانیزه کردن اسلام معروف شد، ناظر بود بر انطباق اسلام با جامعه مدرن امروزی و صیقل یافتن آن برای تبدیل شدن به نیروی سیاسی ای که بدون دردسرهای ناشی از بنیادگرایی و «فتح قدس از راه کربلا» بتواند در مسیر توسعه کاپیتالیسم و دموکراتیزاسیون رایج نقش ایفا کند. تلاش برای ارائه قرائت جدیدی از اسلام در ایران که به عروج اصلاح طلبان انجامید از همین نیاز برمی خاست

نفوذ بلوک شوروی قرار داشتند. پان عربیسم علیرغم وجه غالب ناسیونالیستی اش، همچنین در پیوند نسبتاً نزدیکی با اسلامیون بود و حتی برخی چهره‌های شاخص آن خود پیش‌تر از فعالان اخوان المسلمین بودند. درست شبیه موقعیت بورژوازی نوپای ایران در دوره مشروطه که پیوندهای نزدیکی میان شاخه سکولار و شاخه مذهبی شان وجود داشت که تا دوره مصدق و پس از آن یعنی تا عروج حکومت اسلامی نیز ادامه یافته است.

جریان پان عربیسم در سیاست خاورمیانه علیرغم حضور اخوان المسلمین بعنوان یک جریان سازمان یافته و گسترده اسلامی که بسیار پیش تراز ملیون و ناسیونالیست‌ها (۱۹۲۸) بنیان گذاری شده بود، تا دهه هفتاد میلادی کماکان دست بالا را داشت و علاوه بر کسب قدرت سیاسی ابتکار تشکیل چندین اتحاد، بلوک بندی و همکاری سازمان یافته در حیطه اقتصاد و سیاست را نیز در کارنامه خود داشت. مرگ ناصر و پس از آن تضعیف موقعیت شوروی در مصر، جنگ با اسرائیل در سال ۱۹۷۳ که در آن آمریکا و اسرائیل توانستند موقعیت برتر خود را تثبیت کنند، لحظه‌های فرود قطعی پان عربیسم بود. پان عربیسم، کمالیسم در ترکیه، پهلوی پدرو پسر در ایران علیرغم رابطه دوستانه با غرب، با کمابیش تفاوت‌هایی نه در استقرار نهاد دولت و ساختارهای سیاسی آن بر مبنای مدل‌های دموکراسی غربی موفق شدند؛ و نه از عهده پاسخگویی به مسائلی مثل آزادی‌های عمومی و ملزومات اجتماعی و اقتصادی زیست عمومی در چنین جامعه‌ای

برآمدند.

دهه هفتاد و هشتاد میلادی آغاز تغییرات گسترده در بسیاری از عرصه‌ها بود و از جمله:

در ترکیه از دهه هفتاد میلادی جریانات اسلامی بعنوان بخشی از طبقه متوسط که توسط کمالیست‌ها از دایره فعالیت اقتصادی و سیاسی برکنار نگه داشته شده بودند، شروع به رشد کردند؛

در ایران، رشد اسلام گرایی در قالب گفتمان‌های شیعه در این دوره یکی از روندهای سیاسی ابراز مخالفت با رژیم شاه شد. شکست انقلاب ایران و روی کار آمدن جمهوری اسلامی تقریباً بر موقعیت تمام شاخه‌های اسلامی منطقه تاثیر گذاشت؛

تقویت و شکل‌گیری مجاهدین افغان، حمایت استراتژیک آمریکا و حمایت مالی عربستان سعودی از آنها در جنگ علیه دولت مورد حمایت اتحاد شوروی در افغانستان- که بخشی از پروژه ایجاد کمربند سبز در مقابل خطر سرخ بود- موجب ظهور جریانی دیگر از اسلامیون در عرصه سیاست خاورمیانه شد؛

اخوان المسلمین در مقابل چرخش آشکار برخی دولت‌های عرب (از جمله مصر) بسمت غرب و شکست پان عربیسم، به تدریج توانست پایه اجتماعی خود را با جلب اعتراضات موجود گسترش دهد؛

در جریان جنگ هشت ساله میان ایران و عراق، دولت بعثی صدام که یک پای سنت و رشکسته ناسیونالیسم عرب بود، توسط دولت‌های غربی در مقابل حکومت اسلامی برخاسته از شکست انقلاب ایران تجهیز شد. صدام بدنبال تضعیف موقعیت ناسیونالیسم عرب، تحقق بلندپروازی‌های خود را در کشاکش با دولت اسلامی ایران می‌جست. این جنگ بی برنده شرایطی را فراهم کرد که بعد ها در جریان حملات آمریکا به عراق (۱۹۹۱ و ۲۰۰۳) مبنای اغتشاش سیاسی عظیمی در میان سنت‌های اصلی سیاسی آن، یعنی شاخه‌های مختلف اسلامی و ناسیونالیسم شکست خورده شد که در عین حال بازتاب موقعیت این سنت‌ها در کل خاورمیانه بود (۳).

همپای عروج نئولیبرالیسم در دهه هشتاد میلادی و پیروزی "لیبرال دموکراسی"، یک رشته تحولات مهم در حیطه تفکر و اندیشه، فلسفه و نقد اجتماعی روی داد.

بدون اینکه نشانی از کوشش جدی برای ارائه مدلی سکولار در جامعه در میان باشد.

امروز دیگر نه فقط تحقیقات آکادمیک بلکه یک مشاهده موشکافانه سیاسی هم نشان می‌دهد که سکولاریسم بعنوان یک رویکرد کلاسیک لیبرالی به سیاست در جامعه مدرن، در این منطقه از پتانسیل بالایی برخوردار نیست. بخشی از احزاب سکولار عرب (مثلا سوریه، لیبی، عراق) تنها در پرتو معادلات جنگ سرد،

توانسته بودند در قدرت باقی بمانند بدون اینکه تغییراتی پایدار در جهت مدرنیزه کردن ساختارهای اجتماعی ایجاد کرده باشند. این پدیده البته خود ویژگی سکولاریسم در ایران، ترکیه، بعضی از کشورهای عرب و حتی هند بوده است. سکولاریسم بورژوازی نوپای ترکیه و هند تحت رهبری نهرو از معدود نمونه‌های اوایل قرن بیستم بودند که توانستند تمایز روشن‌تری با شاخه مذهبی سنت طبقاتی شان حفظ کنند و موفق به استقرار سکولاریسم نسبتا پایداری در این کشورها شوند. با این حال یک برداشت عمومی این است که اعمال سکولاریسم در هند و ترکیه - و بسیاری دیگر از کشورهای منطقه خاورمیانه - بشکلی نخبه گرایانه پیش برده شده که ناتوان از تاثیرگذاری گسترده اجتماعی بوده است. گفته می‌شود که عروج سنت اسلامی در ترکیه و تداوم جنگ‌های مذهبی در هند، از جمله ناشی از همین نوع استقرار سکولاریسم در این کشورهاست. مشخصا در مورد ترکیه برداشت غالب اینست که استقرار سکولاریسم روندی بوده از بالا و تحت سیطره دولت‌های اقتدارگرا. کمالیست‌ها سکولاریسم را به جامعه حقه کردند، بدون اینکه آن را به ارزشی اجتماعی در جامعه ارتقا داده باشند. نتیجه این که مخالفت با دولت‌های سرکوبگر کمالیست، بسادگی به مخالفت با سکولاریسم یا عامل استقرار آن تبدیل می‌شد که بنوبه خود یکی از علت‌های قدرت‌گیری اسلامیت‌ها در ترکیه تلقی می‌شود. اینکه آیا این



در فقدان جهان دوقطبی، بسیاری از هویت‌های سیاسی بی معنا شدند. سنت اسلامی در این دوره خود را در برابر انتخاب سیاسی سرنوشت سازی یافت: ادامه راه به شیوه سنتی و فقهی سابق و یا تلاش برای منطبق شدن با موازین جامعه مدرن. آنچه که به تلاش برای اصلاح یا پروتستانیزه کردن اسلام معروف شد، ناظر بود بر انطباق اسلام با جامعه مدرن امروزی و صیقل یافتن آن برای تبدیل شدن به نیروی سیاسی‌ای که بتواند در مسیر توسعه کاپیتالیسم و دموکراتیزاسیون رایج بدون دردهای ناشی از بنیادگرایی و «فتح قدس از راه کربلا» نقش ایفا کند. تلاش برای ارائه قرائت جدیدی از اسلام در ایران که به عروج اصلاح طلبان انجامید از همین نیاز برمی‌خاست. اسلام‌یون ترکیه نیز در همین دوره با طرح روایت دیگری از اسلام، به ارائه تعریفی از هویت خود پرداختند. بازتعریف سنت اسلامی در عین حال تنها متأثر از پایان جنگ سرد نبود. اسلام سیاسی درست مثل سنت دمکرات مسیحی در چارچوب دمکراسی غربی، یک سنت سیاسی است که در تمام طول جامعه مدرن در کشورهای اسلامی نقش ایفا کرده است. بورژوازی جهان عرب علیرغم هر درجه تفاوت فرهنگی میان اسلام و مسیحیت، نیاز پیوستن به پروسه گلوبالیزاسیون و انطباق با آن را درک کرده بود. درون سنت اسلامی تلاش‌هایی مستمر برای رفع اتهام «خشونت طلب» بودن، بنیاد گرا بودن، ضد زن بودن، و بازتعریف مبانی هویتی خود (نمونه اصلاح طلبان ایرانی) در جریان بود؛

ناتوانی سکولاریسم ناشی از فقدان احزاب سیاسی، نهادهای مدنی مدافع حقوق اجتماعی و... است؛ یا اینکه دلیل آن را باید در نوع رابطه دولت با مذهب و پایه‌های تاریخی و فرهنگی مذهب اسلام جست، نیاز به بحثی مجزا دارد. آنچه مسلم است در شرایط امروز، فعل و انفعالات درونی سنت اسلام سیاسی اساساً مبتنی است بر نشان دادن در پیچه‌های «انعطاف» و دنیوی شدن. اینکه این انعطاف چقدر با موازین سکولاریسم قابل انطباق است را نه باورهای مذهبی یا سکولاریستی بلکه با احتمال زیاد معادلات سیاسی و موازنه قوا تعیین خواهد کرد.

در تشریح اهمیت سنت اسلامی و یا توجه به اسلام بعنوان یک عامل درونی در منطقه خاورمیانه، نشریه اکونومیست (۴) در نوامبر ۲۰۰۷ مجموعه مقالاتی به چاپ رساند در بررسی مذهب، نقش آن، تنوع و گستردگی، و همچنین عروج مجدد آن در کشورها و فرهنگ‌های مختلف از جمله در ایران، ترکیه، هند، آمریکا، نیجریه، چین، پاکستان، بالکان و ... که به اشکال مختلف صحنه درگیری‌های مذهبی و یا بازترشدن نقش مذهب در وقایع سیاسی و اجتماعی هستند. پیام نشریه اکونومیست که پس از شکست سیاست‌های آمریکا و متحدان اروپایی اش در ترزریق دمکراتیزاسیون به خاورمیانه، منتشر شده بود اینست که: مذهب همراه روند گلوبالیزاسیون به عنصری مهم در حیطه سیاست تبدیل شده است. این موضع‌گیری دقیقاً همسواست با چرخش سیاسی منتقدان لیبرال سیاست‌های جاری آمریکا و هم پیمانانش. این دسته از منتقدین نیز بر آنند که برای یافتن راه پیشرفت گلوبالیزاسیون و بسط دمکراسی در خاورمیانه باید بر داده‌های درونی این منطقه و مشخصاً به نقشی که اسلام بعنوان فصل مشترک تاریخی و فرهنگی در این دیار ایفا می‌کند، متمرکز شد (۵).

هر اسلامی؟!

جنگ‌های دوده‌ه‌ه اخیر در خاورمیانه نشان داده اند که اعمال «دمکراسی» از طریق بمباران‌های «دمکراسی خواهانه» و «بشر دوستانه» ممکن نیست. در همان حال

روشن است که مساله آمریکا و دیگر متحدان غربی اش دفاع از ارزش‌های دمکراسی لیبرالی و یا استقرار دمکراسی بطور کلی نیست. بسیاری از دیکتاتورهای این منطقه که از دوستان قدیم و وفادار غرب بوده اند (مثلاً حسنی مبارک و بن علی) در وقت خود از صندوق‌های رای بیرون آمده بودند. بنابراین پرسش این است که اگر قرار است به اسلام بعنوان یک داده درونی منطقه برای حل معضل «دمکراسی» توجه شود، پیش شرط پذیرش چنین مدل اسلامی‌ای چیست؟ آیا همه شاخه‌های اسلام سیاسی پذیرفته خواهند شد؟ در سال ۲۰۰۶ در نتیجه اولین انتخابات آزاد در غزه، حماس از این انتخابات پیروز بیرون آمد، اما این انتخابات و نتیجه آن مورد تأیید غرب واقع نشد؛ اعمال فشار و محدودیت بر اخوان المسلمین در گذشته، توسط دولت‌های غرب گرا در منطقه، عموماً از جانب آمریکا نادیده گرفته می‌شد؛ در ایران در اعتراض به انتخابات سال ۱۳۸۸، جریان سبز که رهبران آن از سال ها پیش به شیوه‌های مختلف، سمت‌گیری و تمایل خود به «دمکراسی» غربی و اصلاح رویکردهای دینی شان را نشان داده بودند، مورد حمایت آشکار آمریکا قرار نگرفت. اما سه سال بعد سازمان مجاهدین خلق، شاخه دیگری از اسلام‌گرایان ایرانی از لیست تروریستی آمریکا خارج شد. برخورد آمریکا به شاخه‌های مختلف اسلام سیاسی بیش از آن پراگماتیستی است که بشود آن را با حمایت از «دمکراسی» توضیح داد. بهمین دلیل است که به موازات تلاش برای پروپاگاندن به یک اسلام میانه رو، همچنان وقوع جنگ بر سر مردم این منطقه زنده نگهداشته می‌شود. تهدید به جنگ لازم می‌شود برای هر چه سریع تر شکل گرفتن آلترناتیوی که هم بتواند اعتراضات واقعی مردم را مهار کند، هم توان اداره اوضاع و شکل دادن به نوعی ثبات را داشته باشد، و هم به تضمین منافع آمریکا و متحدانش توجه لازم را نشان دهد.

چنانکه گفته شد نقد لیبرال به جنگ افروزی‌های آمریکا و متحدانش بر آن است که راه گسترش گلوبالیزاسیون و دمکراسی در کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا که فاقد یک سیستم سیاسی جا افتاده و با ثبات هستند نه جنگ و اشغال، بلکه اتکا به فاکتورهای

درایران دراعتراض به انتخابات سال ۱۳۸۸، جریان سبزی که رهبران آن از سال ها پیش به شیوه های مختلف سمتگیری و تمایل خود به «دمکراسی» غربی و اصلاح رویکردهای دینی شان را نشان داده بودند، مورد حمایت آشکار آمریکا قرار نگرفت. اما سه سال بعد سازمان مجاهدین خلق، شاخه دیگری از اسلامیست های ایرانی از لیست تروریستی آمریکا خارج شد

درونی این منطقه وازجمله اسلام است که اغلب بیشتر از نهادهای بین المللی مشروعیت دارند. بر مبنای این رویکرد باید ظرفیتهای دمکراتیک اسلام سیاسی را شناخت و به مردم منطقه نشان داد که گلوبالیزاسیون نه تهدیدی برای منطقه بلکه امکانی است برای تحقق حقوق بشر، صلح و حل اختلافات منطقه ای که نه فقط دولت ها بلکه حتی نهادهای غیردولتی (NGO) هم از آن سود خواهند برد (۶). اولیور روی، یکی از منتقدان سیاست آمریکا در برخورد به دیکتاتورهای خاورمیانه و بطور کلی در برخورد به مساله اسلام؛ مولف نوشتارهای متعددی در مورد اسلام، سکولاریسم در اسلام، موقعیت فرهنگی تحت تاثیر اسلام، اسلام در مهاجرت و غیره است. او در کتابی بنام «سیاست آشوب در خاورمیانه» که در سال ۲۰۰۷ منتشر شد (۷)، به انتقاد از سیاست های دولت آمریکا پرداخت و تاکید کرد که دمکراسی در منطقه خاورمیانه نه بر پایه دولت بلکه باید بر پایه افراد و شبکه های مجازی شکل بگیرد. او مدافع برسمیت شناختن تنوع در اسلام و فراهم آوردن زمینه برای جمع شدن شاخه های مختلف آنست. چنین تلاشی از نظر وی باید با تاکید بر اهمیت و حمایت از جریان غالب (Mainstream) اسلامی مثل مدل ترکیه باشد که شباهت بسیاری به احزاب دمکرات مسیحی اروپایی دارد. هرچند به باور وی تحقق چنین مدلی در کشورهای مثل پاکستان، عربستان سعودی و افغانستان دور از ذهن بنظر برسد.

مطابق رویکرد لیبرالی در بررسی مسائل خاورمیانه چنین اسلامی باید از مختصات ویژه ای برخوردار باشد: باید بتواند خود را با جامعه مدرن همساز کند، خشونت

را از ابزار وجود سیاسی خود حذف کند، مورد پذیرش جامعه بین المللی قرار گیرد، انتخابات را بپذیرد و با سیستم دمکراسی غربی و ارزش های لیبرالی مخالفت اساسی ای نداشته باشد. این اسلام باید میانه رو، پلورالیست، مدافع کاپیتالیسم باشد و برخی تغییرات در قانون خانواده را بپذیرد. چنین اسلامی همچنین باید بستری باشد برای شکل دادن به یک سنت سیاسی با ثبات که ضمن حفظ ریشه های خود در تاریخ و فرهنگ شرق، راه پیشروی را در گسترش بازار ببیند.... ایجاد چنین تحولی در سنت اسلام سیاسی با تشتت امروزش اگر غیرممکن نباشد کاری است دشوار و زمان بر. حتی کسانی که از مدل ترکیه برای خاورمیانه سخن می گویند، اذعان دارند که هنجارهای دمکراسی - برای مثال برگزاری انتخابات - به تنهایی نمی توانند پاسخگوی معضلات این منطقه باشد. حتی تاکید بر نقش رسانه های جدید مثل شبکه های اجتماعی اینترنتی و کار از پایین از طریق نهادهای مدنی، هم بنظر کافی نمی آید. سنت اسلامی علیرغم اینکه عنصری حاضر در صحنه است و با شکال مختلف در روندهای سیاسی جاری در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا نقش بازی می کند، اما بیش از هر زمان دیگری غیرمنسجم و بی افق است؛ و این هم شامل سکولاریست های مسلمان، مسلمانان سنتی و مسلمانان مدرن می شود و هم دسته بندی های دیگر مثل شیعی، سنی، وهابی و علوی ... اگر سنت اسلامی قرار است عنصر محرک ایجاد ثبات سیاسی باشد باید پرسید کدام اتحاد موجود، کدام کشور، سازمان یا جریان موجود در منطقه خاورمیانه بعنوان «داده های درونی» آن بیشتر ظرفیت تاثیر گذاری در ایجاد «دمکراتیزاسیون» با ثبات را دارد:

اتحادیه عرب که با هراشاره آمریکا چند پاره می شود؟

عربستان سعودی، یکی از مهره های اصلی آمریکا در منطقه که با پشتوانه مالی کلان گاه مشغول ارتزاق القاعده در جنگ با رژیم طرفدار اتحاد شوروی در کابل است، گاه در کنار اسرائیل، و بتازگی حامی استقرار «دمکراسی» در مخالفت با بشار اسد؟ برای اسلام نوع عربستان سعودی و اقرارش در میان مدت

هیچ امیدی به تغییری جدی نیست.

جناح القاعده، که نه فقط مطلقا فاقد یک سیستم فکری برای هدایت جامعه مدرن امروزی است، بلکه نیروهایش نقش سربازان مزدور حرفه‌ای را در وقایع خاورمیانه پیدا کرده اند که با پایان هرجنگی راهی مرخصی می‌شوند تا با آغاز جنگ بعدی، بازگردند.

اتحاد هلال شیعه (ایران، سوریه، لبنان و عراق) در مقابل سنی‌ها یا وهابی‌ها؟

مدل اسلام ایران که خود ازدرون هزارپاره است و منشا تنش میان شیعی و سنی و وهابی و؟ عروج یک شاخه لیبرال اصلاح طلب از درون مدل ایرانی اسلام سیاسی گرچه به تغییری در جامعه منجر نشده، اما سیستم را بشدت تضعیف کرده است. مدل ایران در آستانه حذف شدن است و معلوم نیست که حتی اپوزیسیون اصلاح طلب آن ظرفیتی برای مدل شدن داشته باشد.

جریان غالب (Mainstream) در سنت اسلامی خاورمیانه از نقطه نظر کثرت و تاثیر اجتماعی نه ترکیه بلکه اخوان المسلمین است که پس از گرفتن قدرت در مصر - پرجمعیت ترین و تاثیرگذارترین کشور منطقه - هر روز یکی از مولفه‌های هویتی اش را بازتعریف می‌کند. مشاهدات نشان نمی‌دهد که چنین بازتعریفی در جهت تبدیل شدن به اسلامی از نوع ترکیه باشد. محمد مرسی بعنوان نماینده اخوان المسلمین، پس از انتخاب به ریاست جمهوری، گرچه مدل ترکیه را قابل تعمق دانست ولی ابتدا به دیدار مقامات عربستان سعودی رفت و نه ترکیه!

عدم انسجام سنت اسلامی در منطقه و فقدان یک افق سیاسی روشن، بیش از آنست که در آینده‌ای نزدیک بتواند احزاب میانه روی آماده‌ی اعمال «دمکراتیزاسیون» - حتی با موازین رایج - تولید کند و ضامن ثبات و آرامش نسبی‌ای باشند. یک پیش شرط استقرار دمکراسی در این منطقه، پالایش بنیادی همین سنت اسلامی است که برای سالیان طولانی حتی اگر در قدرت نبوده است اما یک پای فجایعی بوده که امنیت و آرامش اجتماعی را سلب کرده است. چنین پالایشی در نقد لیبرالی معضلات جنگ افروزی آمریکا و هم پیمانانش غایب است. از نقطه نظر این رویکرد همین که سنت اسلامی

هم یک پای شرکت در انتخابات باشد و قوانین بازی حکومتی را رعایت کند، برای پذیرش اش در سیستم حاکمیت کافی است و زحمت جبران کمبودهایش را هم نهادهای مدنی تقبل خواهند کرد.

مدل ترکیه

حزب اسلامی عدالت و توسعه در ترکیه ظاهرا راه حلی در چارچوب فرهنگ، تاریخ و پیشینه خاورمیانه برای پاسخگویی به معضل «دمکراسی» ارائه می‌دهد (۸). گرچه برای دوره‌ای طولانی اسرائیل بعنوان مدل مقبول «دمکراسی» در منطقه تلقی می‌شد، اما در شرایط حاضر، اسرائیل بیش از آن نزد افکار عمومی مطرود است که بتواند در هیات مدل دمکراسی ظاهر شود. بعلاوه به نظرمی رسد که راه حل‌های پیشنهادی برای خاورمیانه باید شامل یافتن راهی برای حل مشکلات ناشی از وجود حکومت و سیستم فعلی اسرائیل نیز باشد که برای دوره‌ای طولانی خود، یک پای موثر سیاست‌های ضد عرب و ضد مسلمان بوده است (۹). بنابراین حتی اگر پیش‌تر بر نمونه بودن اسرائیل از جانب خود این دولت و یا آمریکا تاکید می‌شد امروز دیگر چنین تصویری خریدار ندارد. خیزش‌های توده‌ای دوسال پیش در منطقه، حضور مردم در خیابانها، و اعاده حیثیت تاریخی از غرور از دست رفته شان زیر سلطه حکومت‌های نوکر صفت، نقطه پایان بر چنین رویایی گذاشته است. و شاید بتوان گفت که عربده‌های گاه و بیگاه اسرائیل در شرایط حاضر واکنشی است از سرنگرانی از تضعیف نقش این رژیم در تعیین آینده خاورمیانه. به هر رو در شرایط حاضر، تصور عمومی تر این است که توسعه اقتصادی و سیاسی ترکیه در سال‌های گذشته، بر اساس مدل لیبرال دمکراسی غرب، و نقش قانون، سرمایه و بازار آزاد؛ مدلی است که می‌تواند برای دیگر کشورهای منطقه، یک نمونه قابل اتکا و جذاب باشد.

اما مدل ترکیه چگونه مدل شد؟ تاریخ مدرن جامعه ترکیه تا پیش از عروج حزب عدالت و توسعه عموما با نقش و عملکرد کمالیست‌ها، برتری غالب ایدئولوژیک این گرایش، نقش برجسته ارتش در تحولات سیاسی، و دولت سکولاریزه شده تداعی می‌شد. کمالیست‌ها نقش مهمی در شکل دادن به نهاد دولت مدرن، آموزش



مدرن، تثبیت سکولاریسم و لغو مقررات مربوط به پوشش اسلامی در جامعه داشتند. با این حال حزب جمهوری خواه ترکیه برای دوره‌ای طولانی پس از جنگ اول جهانی، دولت تک حزبی را نمایندگی می‌کرد. در ترکیه اولین انتخابات آزاد به مفهوم رایج آن، پس از جنگ دوم جهانی و در سال ۱۹۵۰ برگزار شد و به دوران بیست سی ساله حکومت تک حزبی خاتمه داد. با این حال، ارتش ترکیه با کودتاهای پی در پی در طول دهه شصت، هفتاد، هشتاد و حتی اواسط دهه نود میلادی، نقش اصلی در ترسیم سیمای سیاسی ترکیه بر اساس آموزه‌های آتاتورک ایفا کرده است. در تمام طول این دوره، اسلاميون و کردها دو خطر عمده تلقی می‌شدند که میراث کمالیسم را تهدید می‌کردند و دخالت‌های ارتش بخشا با یادآوری ضرورت خنثی کردن این تهدیدها توجیه می‌شد.

دهه شصت و هفتاد میلادی، دوره رشد اقتصادی در ترکیه بود که مثل بسیاری دیگر از کشورهای در حال توسعه یا جهان سوم در دوره پس از جنگ دوم جهانی، مبتنی بود بر مدل توسعه متداول این دوره یعنی (ISI) - توسعه بر مبنای واردات کالاهای اصلی و تکنولوژی - (۱۰). این رشد و رونق اقتصادی برای بخشی از طبقه متوسط این کشور که با هویت اسلامی شناخته می‌شدند و عموماً صاحبان کارگاه‌های کوچک و متوسط بودند تهدید آمیز بود، چرا که قدرت رقابت با صنایع و کالاهای وارداتی را نداشتند. کمالیست‌ها با اتکا به اصول ویژه خود در تبیین جمهوری خواهی، پوپولیسم، انقلاب، سکولاریسم و نهاد دولت، چترایدئولوژیکی را بردستگاه حاکم گسترده بودند و اجازه فعالیت مذهبی و رشد نهادهای مذهبی را نمی‌دادند. و این به نوبه خود، گرایش اسلامی را به موقعیت اپوزیسیون، نه فقط در حیطه اقتصاد که در عرصه سیاست و ایدئولوژی نیز می‌راند. در عین حال این دوره در یک مقیاس وسیع تر، دوره آغاز بحران نفت، انقلاب انفورماتیک و پیامدهای جهانی آن، سقوط قطعی سنت ناسیونالیسم عرب در منطقه خاورمیانه و رشد سنت اسلامی نیز هست. رشد و تکوین سنت اسلامی در ترکیه باین معنا، نقطه تلاقی چند روند بود: بن بست سنت کمالیست‌ها

در ترکیه، تلاش طبقه متوسط ترکیه برای ابراز وجود سیاسی و مذهبی، و شکل گرفتن حکومت اسلامی پس از شکست انقلاب ایران. عروج نئولیبرالیسم دهه هشتاد میلادی و برهم خوردن توازن قوا میان شرق و غرب این پس زمینه را کامل تر کرد. اولین نهادهای شکل گرفته اسلاميون در ترکیه در طول دهه هفتاد میلادی، در جریان کودتای سال ۱۹۸۰ از فعالیت منع شدند. با این وجود در ۱۹۸۳ حزب رفاه پایه گذاری شد که بعدها در دهه نود میلادی توانست ابتدا در انتخابات محلی و سپس در انتخابات سراسری با کسب آرا چشم گیر به پارلمان راه یابد. روند شکل گیری این جریانات از بسیاری جهات شبیه روند عروج نواندیشی دینی در ایران است که در حقیقت بیان گریک چرخش سیاسی و فلسفی در درون سنت اسلامی بود. با این تفاوت که قدرت گرفتن سنت اسلامی در ترکیه در حقیقت واکنشی است از درون طبقه حاکم به شکست سنت ناسیونالیسم کمالیستی؛ در حالیکه تکوین اصلاح طلبی دینی در ایران واکنشی بود به ناتوانی و معضلات خود سنت اسلامی در حکومت. در هر صورت ورود یک جریان اسلام سیاسی به پارلمان که زنگ خطری برای سکولاریسم در ترکیه تلقی شد و آغاز چالش جدیدی

برای هردوی این جریانات بود (۱۱).

چرخش اقتصادی ترکیه به سمت جریان نوپای نئولیبرالیسم دهه هشتاد، درنخستین سال‌های این دهه و توسط حکومت تورگوت اوزال صورت گرفت. این سیاست اقتصادی که هدف اش گسترش ورشد سرمایه داری بازار بود، دخالت سرمایه داران بیشتری را طلب می کرد. اسلاميون ترکیه که در دهه‌های پیش از آن توانسته بودند بر قدرت اقتصادی خود بیفزایند، اکنون بسرعت جذب این سمتگیری اقتصادی شدند. اما موانع سیاسی ناشی از ایدئولوژی کمالیسم و سکولاریسم تثبیت شده دولتی، چالشی مهم در برابرین سنت سیاسی بود برای پیشروی بیشتر در کسب قدرت و تبدیل شدن به یک عنصر موثر در سیاست اقتصادی جامعه ترکیه. اسلاميون برای غلبه بر این مانع، به دستاوردهای جهانی روند گلوبالیزاسیون متوسل شدند از جمله به: «حقوق بشر»، «دمکراسی از پایین»، گسترش «نهادهای مدنی» و همچنین تلاش گسترده برای روی آوردی به اتحادیه اروپا. روند شکل گیری و تثبیت سنت اسلامی، همپای پیشروی برنامه اقتصادی دولت در مسیر گلوبالیزاسیون، با ایجاد ائتلاف‌ها، جبهه‌ها و سازمان‌های مختلف پیش رفت.

اسلاميون ترکیه با حزب رفاه و با تعابیر پوپولیستی و همگانی مثل «حقیقت»، «عدالت»، «برابری» و لزوم تغییر در شیوه زندگی و تاکید بر ارزش‌های فرهنگی اسلامی، در اوایل دهه هشتاد میلادی رسماً وارد عرصه فعالیت پارلمانی شدند. آنها ابتدا با جناح راست حزب حقیقت که جریان اسلامی دیگری بود، ائتلاف کردند و هنگامی که این حزب در کودتای ۱۹۹۷ ممنوع شد، تحت نام حزب فضیلت به کار ادامه دادند. سرانجام و پس از انشعابات و اتحادها و پالایش‌های درونی مختلف، جریانی شکل گرفت که امروز بنام حزب عدالت و توسعه، قدرت سیاسی را در دست دارد. این حزب که در سال ۲۰۰۱ تاسیس شد محصول مستقیم انشعاب در جنبش اسلامی ترکیه، دور شدن از سنت گرایی آن و پیوستن کسانی از دیگر نهادهای اسلامی موجود (رفاه، فضیلت، و سعادت) به کل حرکت بود. لیبرال دمکراسی، بازار آزاد، پیوستن به اتحادیه اروپا،

رشد اقتصادی و همچنین پذیرفتن بنیاد سکولاریستی جامعه، اجزای هویت تعریف شده حزب عدالت و توسعه است. حزب در سال ۲۰۰۲ توانست به کرسی‌های بیشتری در مجلس دست یابد و در سال ۲۰۰۳ در مقابل اولین آزمون مهم سیاست خارجی خود قرار گرفت: موضع گیری در مورد دخالت نظامی آمریکا در عراق. حزب عدالت و توسعه که پیش تر سمپاتی هایی به حرکت های اسلامی ضد امپریالیست داشت و مدافع نوعی همبستگی میان مسلمانان بود با تائید حمله نظامی آمریکا به عراق، سمتگیری واقعی خود در مناسبات سیاسی خاورمیانه را آشکار ساخت. بسیاری از مفسران و تحلیل گران سنت اسلامی در ترکیه بر این باورند که اسلاميون در نزدیک کردن ترکیه به غرب، بسیار موثرتر از کمالیست ها عمل کرده اند. آنها توانسته اند بسیاری از خواست ها و مطالبات هویتی ناسیونالیسم سنتی ترکیه را درونمایه فعالیت و هویت یابی سنت اسلامی کنند.

علیرغم تبلیغات گسترده در مورد اینکه ترکیه مدلی موفق برای خاورمیانه است، معضلات پروبال دادن به چنین مدلی در خاورمیانه پس از «بهار عرب» حتی بر طراحان این بحث پوشیده نیست. عدم انسجام سیاسی گرایش اسلامی و معضلات میان شاخه‌های مختلف آن تنها یک نمونه از این دست است. مدل ترکیه محصول تکوین سنت اسلامی طبقه بورژوازی ترکیه بر متن یک شرایط خاص است. حکومت حزب اسلامی‌ای که ساختارهای سکولار جامعه را کم و بیش تحمل می کند و به ظاهری پذیرد که در حکومتش این اصول را محترم بدارد (۱۲)، تنها می تواند محصول یک دوره سکولاریزاسیون در جامعه باشد حتی اگر این پروژه به شکلی نخبه گرانه اعمال شده باشد. چنین شرایطی را هیچ بخشی از ناسیونالیسم سکولار عرب علیرغم حیطه جغرافیایی وسیعی که در اختیار داشت، در دوره رونق خود نتوانست فراهم کند. بنابراین آیا ترکیه واقعا یک استثنا در منطقه خاورمیانه نیست؟ استثنایی که وجود خود را نیز مدیون شکل استقرار نسبتا ویژه مدرنیزاسیون اش در ابتدای قرن بیستم است؟ به دونکته در این رابطه بسنده می کنیم:

قدرت گرفتن سنت اسلامی در ترکیه
در حقیقت واکنشی است از درون طبقه حاکم
به شکست سنت ناسیونالیسم کمالیستی؛
در حالیکه تکوین اصلاح طلبی دینی در ایران
واکنشی بود به ناتوانی و معضلات خود سنت
اسلامی در حکومت.

وجه سیاسی: دموکراسی و سنت اسلامی

سنت اسلامی ترکیه اگر چه در نقد کمالیسم به میدان سیاست آمد اما بدون اتکا به زیرساخت‌های محصول دوره کمالیسم و نقش بلامنازع ارتش نمی توانست این بشود که هست. مجله نیولفت ریویو در شماره ۷۶- تابستان ۲۰۱۲- مقاله‌ای دارد با عنوان: دموکراسی نخبگان نظامی (۱۳). نویسنده مقاله به بررسی سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه می‌پردازد که بر نداشتن هیچ گونه مشکلی با کشورهای همسایه (zero problems with neighbours) بنا شده است. مطابق این روایت، حزب که در حقیقت تلاش دارد به قدرت برتر منطقه تبدیل شود، بارها بنیاد سیاست خارجی خود را نقض کرده است: تأیید دخالت نظامی آمریکا در عراق، دخالت در افغانستان به همراه ارتش ناتو، دخالت آشکار سیاسی و نظامی در سوریه و همچنین موضع‌گیری دولت ترکیه در جریان حمله اسرائیل به کشتی کمک‌های مردمی به غزه، نمونه‌هایی از این دست است. حزب عدالت و توسعه این موارد در سیاست خارجی خود را، تلاش برای دفاع از مدل اسلامی ترکیه در مقابل مدل‌های دیگر از جمله مدل اسلامی القاعده تعبیر کرده است! این سیاست، مورد استقبال بخشی از "روشنفکران دینی" قرار گرفته و از جمله به همین دلیل است که گفته می‌شود حزب عدالت و توسعه بیش از کمالیست‌ها توانسته رویاهای ناسیونالیسم ترک را تحقق بخشد. نویسنده مقاله می‌گوید که تنها بررسی سیاست خارجی ترکیه کافی است تا نشان داده شود که «مدل ترکیه» پای بند «دموکراسی» و خواهان اشاعه دموکراسی نیست. هر چند می‌توان به سیاست‌های داخلی هم اشاره کرد. برای نمونه به این واقعیت که در تونس و مصر بسیاری از زندانیان سیاسی سرانجام آزاد شدند اما در ترکیه که قرار است مدل دموکراسی در خاور میانه

باشد، هنوز بسیاری از روزنامه نگاران و فعالان سیاسی از جمله فعالین سیاسی کرد در زنداند! با اینوصف هنوز با معیارهای رایج در تعریف دموکراسی می‌توان ترکیه را در رده کشورهای با سیستم دموکراتیک بحساب آورد. پاکستان با همه فجایعی که در جنگ‌های قومی و قبیله‌ای در آن رخ می‌دهد، و با اینکه نامزد انتخابات «دموکراتیک» ریاست جمهوری اش به آسانی ترور می‌شود (قتل بی نظیر بوتو در سال ۲۰۰۷) تنها به این دلیل که دوست غرب و آمریکا است، و آمریکا اجازه دارد هواپیماهای بی سر نشین تحقیقی اش (بهبادهای) را در فضای این کشور به جولان بفرستد، نمونه‌ای از دموکراسی شناخته می‌شود. واقعیت اینست که مدل شدن ترکیه نه ناشی از ویژگی «دموکراسی» و امتیازات منحصر بفرد مدل اسلامی آن است و نه حتی بدلیل موقعیت اقتصادی. ترکیه به جلوی صحنه رانده می‌شود اولاً بدلیل موقعیت ژئوپلیتیک آن و نقشی که در رابطه با پیشبرد اهداف غرب پذیرفته است. و ثانیاً بدلیل تمایل ترکیه در تبدیل شدن به قدرت برتر منطقه و چشم انداز تحقق این شانس. این موقعیت قابل تعمیم به همه کشورهای خاور میانه نیست و ایفای چنین نقشی با تعبیر رهبریت جهان اسلام و ارائه مدل جدید اسلامی، مطلقاً ناشی از تعهد به دموکراسی نیست (۱۴).

اگر قرار باشد نیروی اصلی تغییر در جامعه یعنی اکثریت مردم کارگرو زحمتکش از استقرار دموکراسی در منطقه خاور میانه برکنار نگه داشته شوند، این استقرار تماماً باید کنترل شده صورت گیرد. این کنترل جزا از طریق حضور آشکار و پنهان نظامی بعنوان پشتوانه این سیاست «دموکراتیک» ممکن نیست. سرمشق واقع شدن ترکیه با توجه به نقش نظامی آن در منطقه و نقش نظامیان در خود ترکیه، تنها تاکیدی است بر اینکه پیشرفت «دموکراتیزاسیون» در خاور میانه حتی با حرکت از داده‌های فرهنگی و تاریخی آن، بدون یک وجه نظامی قوی شدنی نیست. اگر در دهه اول پس از ختم جنگ سرد، «دموکراتیزاسیون» بنا بود با تهاجم نظامی آمریکا و هم پیمانانش تامین شود، اکنون همان نقش به نماینده آنها واگذار شده است. روند استقرار «دموکراتیزاسیون» در خاور میانه، در چشم اندازی نزدیک کماکان با جنگ و مناقشات منطقه‌ای تداعی می‌شود نه دموکراسی.

و این خود تماماً معضلات تحقق دموکراسی نظم نوینی را علیرغم اظهار فضل‌های «بشر دوستانه» منتقدین لیبرال گلوبالیزاسیون و سیاست‌های جنگی آمریکا در خاورمیانه، آشکار می‌کند.

وجه اقتصادی: نئولیبرالیسم در احتضار

ترکیه در سال‌های اخیر از رشد اقتصادی بالایی برخوردار بوده و نشان داده که یک مجری موفق در اعمال سیاست اقتصادی نئولیبرالی بازار آزاد است. سرمشق واقع شدن ترکیه از جمله به همین دلیل است چرا که مساله آینده اقتصادی خاورمیانه پس از «بهار عرب» یکی از مهم‌ترین (اگر نه پایه‌ای‌ترین) مولفه‌ها در ارزیابی مدل‌های پیشنهادی و رایج بوده است. دولت‌های سرنگون شده در دو ساله اخیر علیرغم تفاوت‌هایی در ساختارهای سیاسی شان، همگی آنها بخش بزرگی از اقتصاد را در کنترل خود داشته‌اند. توسعه گلوبالیزاسیون در سه دهه اخیر متکی بر پیشبرد یک سیاست اقتصادی نئولیبرالی بوده است و استقرار «دموکراسی» در حقیقت پیش شرطی بوده برای اعمال مقررات بازار آزاد و دخیل کردن بخش‌های بیشتری از سرمایه داران در این پروسه. از اینروست که سمتگیری به بازار آزاد و گسترش خصوصی سازی، پس زمینه بحث‌های زیادی در رابطه با آینده اقتصادی خاورمیانه پس از وقایع دو سال گذشته است. نمونه‌ای از این استدلال را می‌توان از یک ژورنالیست و اکتیویست اسرائیلی طرفدار بازار آزاد، در فصل نامه میدل ایست خواند که معتقد است برگزاری انتخابات آزاد اهمیتی کمتر از تلاش برای رفتن بسوی بازار آزاد دارد (۱۵). این گرچه نمونه‌ای بسیار زمخت است اما به هیچ‌رواستثنا نیست. در واقع اساس بحث طرفداران گسترش گلوبالیزاسیون و دموکراسی نظم نوینی در منطقه همین است. عبارت دیگر مولفه «دموکراسی» در این مباحث تنها در خدمت هموار کردن راه مدل نئولیبرالی اقتصادی است که در همه آزمون‌هایش (از جمله آسیای جنوب شرقی، آمریکای لاتین، ...) هموارکننده راه گسترش سرمایه داری بقیمت تحمیل بی حقوقی‌های دهشتناک به مردم بوده است. در حقیقت روایت غیربنیادگرای اسلامی، تلاش برای

امروزی کردن خود را در درجه اول بر عرصه اقتصاد متمرکز کرده است و نه بر حیطه حقوق اجتماعی و سیاسی در راستای سکولاریزه کردن اسلام. بر اساس آموزه‌های این رویکرد، اسلام مقررات لازم برای تامین رفاه اقتصادی مردم را دارد. این مقررات بر مبنای مقاصد الشریعه است که فلسفه حقوق و قانون اسلامی را توضیح می‌دهد و ناظر بر سه شاخه بانکداری اسلامی، بازار سرمایه و سیستم بیمه است که گفته می‌شود قوانین، اجرای آن، تولید، جابجایی مالی، خدمات و... را شامل می‌شود. رجوع مستقیم به مسایل اقتصادی و تلاش برای تبیین آنها با زبان نئولیبرالی و با کدهای سرمایه مالی ولی در عین حال متکی به قوانین اسلامی، گویای خصیصه اصلی این اسلام و از جمله سنت اسلامی ترکیه است. نمونه دیگر از این دست اندونزی است در آسیای جنوب شرقی که با حدود ۲۴۰ میلیون جمعیت، بزرگترین کشور مسلمان محسوب می‌شود. قانون اساسی اندونزی که محصول تشکیل دولت ملی و استقلال از استعمار هلند پس از جنگ دوم جهانی است، آزادی مذاهب را بر رسمیت می‌شناسد. به زیر کشیده شدن دولت‌های اقتدارگرا، استقرار دموکراسی و برگزاری انتخابات طی دو دهه گذشته، اعمال سیاست اقتصادی نئولیبرالی خصوصاً پس از بحران مالی آسیای جنوب شرقی در انتهای دهه ۹۰ میلادی ویژگی‌های اندونزی در سال‌های اخیر است. موفقیت تلاش برای اسلامی و روحانی قلمداد کردن قوانین اقتصادی نئولیبرالی در اندونزی بهیچوجه کمتر از ترکیه نبوده است. از اینرو اندونزی نیز به خوبی می‌توانست مدلی برای میانه رو کردن اسلام در خاورمیانه باشد حتی با اینکه خود در این منطقه واقع نیست. اما واقعیت اینست که مطلوبیت مدل ترکیه، بیش از آنکه برخاسته از امکان و یا آرزوی تحقق این «مدل» در کشورهای دیگر باشد، برای استفاده از موقعیت ویژه ترکیه در منطقه است. ترکیه یک قدرت نظامی مهم در خاورمیانه و یک هم پیمان قدرتمند آمریکا و اروپا در این منطقه است. مدل ترکیه بیش از آنکه به سکولاریسم و یا دموکراسی میدان دهد پشتوانه سیاست‌های نظامی آمریکا و متحدان اروپایی اش در خاورمیانه برای پیشبرد یک سیاست نئولیبرالی در اتکا به ژاندارم جدید منطقه است.



درعین حال امروز آمریکا و بخش بزرگی از اروپا در بحران اقتصادی فلج کننده‌ای بسر می‌برند و اعتراض مردم علیه سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالی و برنامه ریاضت اقتصادی این دولت‌ها بطور فزاینده ادامه دارد. پرسش این است که چه تضمینی هست که ترکیه با همه تلاش حکومت اسلامی‌اش در پیوستن به اروپای واحد و تعمیق و گسترش سیاست اقتصادی‌اش، در آینده نزدیک به بحران اقتصادی فرو نرود؟

مؤخره

طرفداران لیبرالیسم و توسعه گلوبالیزاسیون انسان دوستانه، تصور می‌کنند می‌شود با اتکا به مختصات درونی منطقه خاورمیانه، علیرغم شکست‌های پیشین استعمار کهن - که انسان شرقی را جز شایسته تحقیر نمی‌دید- و علیرغم رسوایی نئولیبرالیسم در خود کشورهای غربی، دموکراسی غربی و ارزش‌های آن را بالاخره در این منطقه رواج داد. اما واقعیت اینست که آمریکا و متحدان اروپایی‌اش نگران ارزش‌های عقیدتی لیبرالیسم کلاسیک و غیر کلاسیک در تحقق دموکراسی نیستند. در شرایط بحرانی امروز تنها هدف آنها گسترش قدرت و حیطه نفوذ است؛ روزی با توجیه حذف یک دیکتاتور، روزی دیگر با توجیه جنگ پیشگیرانه و و هر دو در دفاع از «دموکراسی». ترکیه بدلیل نقش‌اش در تسهیل پیشروی این سیاست در منطقه است که مدل تلقی می‌شود.

پیش روی دموکراتیزاسیون و گلوبالیزاسیون در منطقه خاورمیانه، درگرو سامان یابی سنت اسلامی با همه شاخه‌های موجود آنست. در سطح کلی، روشن است که تنها شانس مدل القاعده‌ای به بازی گرفته شدن در جنگ هاست، مدل سعودی تا اطلاع ثانوی باید خرج «دموکراتیزاسیون» سایرین را بدهد تا خود بر تخت قرون وسطایی حکومت جا خوش کند. رام کردن مدل ایرانی اسلام بیش از آن هزینه برداشته که قابل دوام باشد. بعلاوه این مدل، علیرغم ادعاهای رهبران ریزو درشت جمهوری اسلامی، بخشی از یک نفاق بزرگ

و گسترده در جهان اسلام است. اسلام سنتی اخوان المسلمین، دچار بحران هویت است. و ترکیه در حال اسلامی کردن رویاهای دوران امپراتوری عثمانی است که این خود بلافاصله با منافع کشورهای بزرگ منطقه مثل مصر، ایران و عربستان سعودی تلاقی می‌کند که هر کدام شاخه‌های معینی از اسلام را نمایندگی می‌کنند. این مجموعه در میان مدت نمی‌تواند برای هیچکس و از جمله آمریکا و شرکای اروپایی سرمنشا ثبات و آرامش باشد.

بعلاوه، حتی اگر رویکرد جاری به «دموکراتیزاسیون» در خاورمیانه، به کاهش معضلات کنونی آمریکا و اروپا در منطقه پاسخ دهد، اما به معضل اصلی در منطقه پاسخ نخواهد داد. این رویکرد فاصله‌ای بسیار وسیع و عمیق با خواست‌ها و مطالبات اکثریت مردم دارد. مبارزات گسترده‌ای که از بهار سال گذشته در خاورمیانه و شمال آفریقا شکل گرفت، در همان آغاز با طرح نان و آزادی، سیاست‌های نئولیبرالی رایج را به چالش طلبید. دموکراسی برای اکثریت بزرگ مردم این منطقه چیزی نیست جز خلاصی از شرمناک‌ترین ضدانسانی سرمایه داری، برخورداری از آزادی و صلح، زیستن در دنیایی شایسته انسان. این خواست و آرزوی اکثریت مردم و همچنین رشد فزاینده آگاهی در میان نسل جوان، باروت یک انفجار عظیم اجتماعی در خاورمیانه است که «بهار عرب» تنها بازتاب اولین شکوفه‌هایش بود.

Roy, Olivier; The Politics of Chaos in the Middle East, London, 2007.

۸ - مطابق سنجش «خانه آزادی» رشد دموکراسی در ترکیه در دهه های اخیر افزایش قابل توجهی داشته است. «خانه آزادی» که ظاهراً یک نهاد غیردولتی (ان جی او) آمریکایی است، جدولی دارد برای تشخیص میزان دموکراتیک بودن و نبودن کشورهای مختلف. هراچندگاهی دست اندرکاران این نهاد با گزکردن نهادهای مدنی اعلام می کنند که کدام کشور با معیارهای این «خانه» بیشتر به دموکراسی نزدیک شده است. گفتنی است که بسیاری دیگر از کشورهای «بمباران دموکراتیک» شده اند و یا درنوبت این بمباران هستند، پیوسته مورد سنجش همین «خانه» قرار گرفته اند.

۹ - تحقیرعرب ها سابقه ای طولانی و به درازای تاریخ کلونیالیسم دارد. اما یک نمونه جدید از این نوع، رشته فیلم های کوتاه با تیتراژستجوی «فانی عرب» در یوتیوب است. پیام این فیلم ها که آشکارا با قصد تحقیر و تمسخر اعراب ساخته شده، اینست که مردم عرب بی فرهنگ، دست و پاچلخته و ناتوان از نظر اجتماعی اند و نه الزاماً تروریست. این فیلم ها برخلاف فیلم مربوط به زندگی پیامبر اسلام، مورد اعتراض کسی واقع نشده نه فقط برای اینکه ظاهرادر قالب شوخی و تفنن است بلکه اساساً به این دلیل که آنان که توهین به پیامبر را تحمل نمی کنند (یعنی بسیاری از اسلام یون سیاسی) یا خود برپایه همین تصورات توده میلیونی عرب، بر تخت پادشاهی و امارت و خلافت نشسته اند و یا در سودای آن بسر می برند.

۱۰ - این مدل در بسیاری از کشورهای موسوم به جهان سوم و مشخصاً در ابعاد وسیعی در آمریکای لاتین برای گذار به مدرنیسم و توسعه صنعتی بکار گرفته شد. اجرای این مدل که بر تکنولوژی وارداتی (واردات کالاهای اصلی) استوار بود عموماً مورد اعتراض صاحبان صنایع خودی و سنت ملی ناسیونالیستی مدافع رشد تولید داخلی واقع می شد.

۱۱ - نکته دیگر اینکه عروج سنت اسلامی در ایران و ترکیه همزمان بود با رواج دیدگاه های پسامدرن که درواکنشی ارتجاعی به شکست بلوک شرق و با تعبیر فلسفی از شکست روایت های بزرگ، به تبیین هویت های ویژه و برجسته کردن تفاوت های فرهنگی و تاریخی، مشغول شد. بازتاب عملی این رویکرد نوعی قدوسیت فرهنگ خودی بود که ارزش های جهانشمول را مذموم می دانست، بدون اینکه الزاماً پا جای پای ناسیونالیسم ملیت پرست سنتی بگذارد. این رویکرد بطور قطع یکی از پایه های تقویت سنت اسلامی در طول دوره پس از ختم جنگ سرد است.

۱۲ - تلاش برای اعمال برخی مقررات اسلامی توسط حزب توسعه و عدالت در سال ۲۰۰۸ مورد اعتراض عمومی و همچنین مخالفت شدید نهادهای رسمی مدافع سکولاریسم ترکیه قرار گرفت. حزب عدالت و توسعه تلویحاً پذیرفته و نفع تداوم حاکمیت خود را در این دیده که بجز ادعای رهبری جهان اسلام به این عرصه دست اندازی نکند.

۱۳ - نگاه کنید به:

Tugal, Cihan; Democratic Janissaries? New Left Review, No 76, July-August 2012

۱۴ سخنرانی اردوغان رهبر حزب عدالت و توسعه در کنگره آخرین حزب (۲۰۱۲) و ادعای رهبری جهان اسلام در عین حال بنوعی به چالش طلبیدن دولت اسلامی ایران و رهبران آنست که در گرد و خاک رویای فتح جهان اسلام یکی پس از دیگری پوسیده اند.

15-Doron, Daniel; Free Markets Can Transform the Middle East; Middle East Quarterly; Vol 19, Issue 2, Spring 2012

۱ - منظور از گلوبالیزاسیون روندی است که ناظر بر گسترش بی مانع سرمایه داری پس از بحران دهه هفتاد میلادی است. توسعه کاپیتالیسم در این روند با سد دولت های اقتدارگرا مواجه بوده که بنوعی مانع از گسترش سرمایه گذاری، تحقق مقررات و پیش شرط های اجتماعی و قانونی آن بوده اند. در این روند کشورهای صنعتی غرب، حمایت نهادهای بین المللی را نیز به اشکال مختلف با خود داشته اند. در سطح سیاسی تغییرات لازم برای گسترش سرمایه داری، بسط دموکراسی، یا «دموکراتیزاسیون» خوانده شده که از جمله مبتنی بود بر برگزاری انتخابات.

۲ - برای نمونه نگاه کنید به:

Telhami S, Hunter R E, Katz M N, Freeman C; Major World Power and the Middle East; Middle East Policy Council; 2009

Haynes J; Democratisation in the Middle East and North Africa: What is the Effect of Globalisation? Totalitarian Movements and Political Religions, Vol 11, No 2, June 2010

همچنین نگاه کنید به نمونه ای از نقد به هانتینگتون:

Ayoob M; Was Huntington Right? Revising the Clash of Civilizations; Insight Turkey; Vol 14, No 4, 2012

۳ - تشکیل دولت کرد در انتهای این روند و دخیل شدن نیروهای کرد در سطح سراسری، بیش از آنکه ربطی به حل مساله کرد بعنوان یکی از معضلات قدیمی منطقه خاورمیانه داشته باشد، پاسخی بود به اغتشاش حاصل از فروپاشی نظام پیشین.

4- In God's Name; The Economist, November 3rd, 2007

۵ - برای نمونه نگاه کنید به:

Whitehead L.; International Dimensions of Political Change in the MENA Region; Taiwan Journal of Democracy, Vol 6, No 1, July 2010
Atasoy S; The Turkish Example: A Model for Change in the Middle East? Middle East Policy; Vol XVIII, No 3, 2011

Halle, William; Turkey and the Middle East in the 'New Era'; Insight Turkey; Vol 11, No 3, 2009

Haynes J; 2010

۶ - به موازات بسط گلوبالیزاسیون و دموکراتیزاسیون در اغلب کشورهای در حال توسعه، نهادهای غیردولتی در عرصه های مختلف شکل گرفته اند. تقویت نهادهای غیردولتی یکی از سیاست های نهادهای بین المللی مدافع گلوبالیزاسیون و توسعه بوده و در مناطقی مثل آمریکای لاتین، آسیای جنوب شرقی، آفریقا، و ایران (در دوره عروج اصلاح طلبان) بشکل گسترده ای پیش رفته است. مطابق این رویکرد تقویت جامعه مدنی، هم کمبودهای نهادهای دولتی و فقدان آزادی های اجتماعی را جبران می کند و هم زیرساخت های گذار به دموکراسی بدور از «خشونت» را فراهم می نماید. روشن است که حمایت نهادهای بین المللی از این پروسه، الزاماً بمعنای وابسته بودن هر نهاد غیردولتی نیست.

۷ - سیاست آشوب در خاورمیانه:

یک ویژگی مهم خیزش‌های عرب در سال ۲۰۱۱ نقش تعیین کننده‌ای بود که شش کشور شورای همکاری خلیج (Gulf Cooperation Council) (GCC) - عربستان سعودی، کویت، امارات متحده عربی، قطر، بحرین و عمان در آن داشتند. در طی خیزش‌ها، این کشورها بعنوان مهمترین مجرای اعمال سیاست‌های ایالات متحده و اروپا در خاورمیانه، مجموعه‌ای از اقدامات سیاسی و دیپلماتیک را با هدف تضعیف و خفه کردن سویی رادیکال مبارزات منطقه به اجرا گذاشتند. (۱) در سه تای این کشورها (عربستان سعودی، عمان و از همه مهمتر بحرین) نیز خیزش‌هایی شکل گرفت که با سرکوب خشن دولت و سکوت بهت‌آور رسانه‌ها مواجه شد. دولت‌های غربی از محکوم کردن جدی سرکوب‌ها احتراز و بطور واضح وضعیت موجود را تایید کردند و در جهت انسداد هرگونه امکان تغییر رژیم کوشیدند. اولویت و اهمیتی که به حمایت از رژیم‌های پادشاهی خلیج داده می‌شود و نقش ویژه ای که کشورهای خلیج در حمایت از منافع ایالات متحد و اروپا در منطقه دارند بار دیگر مرکزیت کشورهای شورای همکاری خلیج را در فهم سیاست‌های خاورمیانه‌ی مدرن به ما نشان می‌دهد.

این نقش سیاسی مرکزی، با تفاوت‌های فزاینده در منطقه که ناشی از بحران اخیر اقتصاد جهانی است، تلاقی می‌یابد. اگرچه بحران بدهی‌های سنگین برخی شرکت‌های بزرگ چندرشته‌ای (Conglomerates) در بحران جهانی، خسارات جدی‌ای برای خلیج به بار آورد، اما اثر اصلی بحران، تحکیم هرچه بیشتر جایگاه طبقات حاکم بود. ماهیت صورتبندی طبقات در کشورهای خلیج موجب گردید که اثرات بحران به سمت کارگران مهاجر معطوف شود و از طرف دیگر حمایت دولت‌ها از بزرگترین بنگاه‌های مالی و صنعتی، باعث شد که نخبگان خلیج از صدمات سقوط اقتصادی مصون بمانند. قدرتمندتر شدن سرمایه‌داری خلیج با بدتر شدن استانداردهای زندگی در باقی نقاط خاورمیانه به شدت در تضاد است. بحران جهانی در کشورهایی نظیر مصر، تونس، یمن و اردن اثرات ویرانگری داشته و همچنان



پول، نفت و خیزش‌های عرب: بحران جهانی و کشورهای خلیج

آدام هانیه

برگردان: میلاد مرادی
ویراستار: ایوب رحمانی

نیز دارد. سقوط صادرات، کاهش دریافتی‌های کارگران در خارج از کشور (Worker Remittances) و کاهش سرمایه‌گذاری‌های مالی، همراه با افزایش قیمت مواد غذایی و انرژی، به فقیرترین قشرهای مردم خاورمیانه به شدت ضربه زده است. چنین تجربه‌ی متفاوتی از بحران در منطقه، نه تنها قدرتمندتر شدن نسبی نخبگان سیاسی و اقتصادی خلیج را نشان می‌دهد، بلکه همچنین بیانگر بیشتر شدن فاصله‌ی میان کشورهای خلیج با دیگر کشورهای خاورمیانه است. جایگاه مسلط کشورهای خلیج در کلیت آن، پس از بحران اقتصادی، پررنگ تر شده و وضوح بیشتری پیدا کرده است.

با این همه، و علیرغم اهمیتی که خلیج در محاسبات استراتژیک امپریالیسم دارد، جای خالی مطالعه‌ی دقیق پیچیدگی‌های مسائل خلیج در گزارش‌ها و تحلیل خیزش‌های اخیر بشدت احساس می‌شود. و این خلاء بسیار مسئله‌ساز است. کشورهای خلیج، محور سرمایه‌داری در جهان عرب و همچنین حوزه‌ی اصلی انباشت و محل اتصال منطقه به اقتصاد جهانی هستند. اهمیت جایگاه خلیج در منطقه به ما نشان می‌دهد که نمی‌توان خاورمیانه را فقط بعنوان دولت-ملت‌های جدا از هم و خارج از ابعاد منطقه‌ای و جهانی در نظر گرفت. بلکه هر کدام از کشورهای منطقه از طریق بازتولید نظام سرمایه‌داری به هم مرتبط اند؛ بازتولیدی که باید آن را در رابطه‌اش با بازار جهانی فهمید. ساختار سلسله‌مراتبی کشورهای منطقه که حول بلوک "خلیج" متمرکز شده است، چارچوبی را به ما ارائه می‌دهد که از طریق آن می‌توان سیاست‌های غرب را نسبت به مصر، تونس، لیبی ویا هر کشور دیگر خاورمیانه فهمید. (۲)

توانایی عظیم خلیج در عرضه‌ی نفت که تخمین زده می‌شود در دهه‌های پیش رو بیش از یک چهارم تولید نفت جهان را شامل شود، جایگاه مهمی در محاسبات استراتژیک دولت‌های اصلی سرمایه‌داری نسبت به این منطقه دارد. در این مقاله از بررسی مسئله نفت، قدمی به جلو بر می‌داریم و استدلال خواهیم کرد که دلایل نقش مرکزی داشتن "خلیج" در سلسله‌مراتب بازار جهانی، در تحلیل نهایی در دو گرایش اصلی نظام سرمایه‌داری یعنی بین‌المللی‌شدن و مالی‌شدن سرمایه نهفته است.

با توجه به این دو گرایش، صادرات کالا و مازادهای مالی خلیج در اقتصاد سیاسی جهانی، اهمیت ویژه می‌یابد. این دو گرایش، خلیج را به عنوان منطقه‌ای در درون بازار جهانی و در ساختار قدرتی قرار داده، که مشخصه‌ی اقتصاد سیاسی جهانی در دهه‌ی اخیر بوده است. نظم جهانی به رهبری ایالات متحده - که مشخصه‌اش مدارهای بین‌المللی شده‌ی سرمایه است که از تولید ارزش در آسیا تا تحقق (Realization) آن در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته‌ی مرکز، امتداد می‌یابد -، تا اندازه‌ی قابل توجهی به چگونگی ادغام منطقه‌ی خلیج در ساختار سرمایه‌داری جهانی تحت حاکمیت ایالات متحده، وابسته است.

در این بررسی قصد داریم از تحلیل‌های جریان متعارف و از تحلیل‌های مارکسیستی‌ای که خلیج را فقط شیرفلکه‌ی (spigot) عظیمی می‌بینند، فراتر رویم و بر فرایندهای صورت‌بندی دولت و طبقات در خود منطقه تمرکز کنیم. (۳) نشان خواهیم داد که جایگاه خلیج در بازار جهانی، صورت‌بندی طبقاتی‌ای را ایجاد کرده که در آن موقعیت، بخشی از جهان عرب هر چه سفت و سخت تر به حفظ نظام سرمایه‌داری در مقیاس جهانی وابسته شده است. این به آن معناست که منافع طبقات حاکم خلیج بطور مستقیم در برابر منافع طبقات فقیر در کل خاورمیانه قرار دارد - فرایندی که با تلاقی هرچه بیشتر سرمایه‌ی خلیج با دیگر اقتصادهای خاورمیانه و نیز صف‌بندی قاطعانه‌ی دولت‌های خلیج در جهت اشاعه‌ی قدرت نظامی و سیاسی ایالات متحده تقویت شده است. مرکزیت "خلیج" در حمایت از منافع امپریالیستی در منطقه بر همین زمینه قرار دارد.

بین‌المللی‌شدن، پول و بازار جهانی

یکی از موضوعات اصلی در بحث‌های معاصر مارکسیستی درباره‌ی اقتصاد جهانی، این است که چگونه باید کنش‌های مابین جوامعی با ساختار سیاسی سلسله‌مراتبی و ارتباط آنها با دنیای سرمایه‌داری بازار را فهمید. گروهی از نویسندگان به شیوه‌ای متقاعد کننده استدلال کرده اند که در اندیشه‌های مارکس دغدغه‌ی عمیق نسبت به این موضوع دیده می‌شود و بر خلاف باور رایج، آغازگاه مارکس در این موضوع "اقتصاد ملی

جایگاه خلیج در بازار جهانی، صورتبندی طبقاتی‌ای ایجاد کرده که در آن بخشی از جهان عرب هر چه سفت و سخت‌تر به حفظ نظام سرمایه‌داری در مقیاس جهانی وابسته شده است. این به آن معناست که منافع طبقات حاکم خلیج بطور مستقیم در برابر منافع طبقات فقیر در کل خاورمیانه قرار گرفته است

بسته " نیست بلکه وی تلاش کرده تا بازار جهانی نظام سرمایه‌داری را بعنوان یک کلیت تئوریزه کند. (۴) با فهم حرکت انتزاعی انباشت [سرمایه] (abstract motion of accumulation) در ابعاد بازار جهانی است که می‌توان توسعه‌ی سرمایه‌داری ملی را بررسی کرد. بخش جدایی‌ناپذیر این رویکرد، درک مفهوم امپریالیسم است که در آنجا جریان‌های سرمایه، فرای مرزهای ملی در هم ادغام می‌شوند و از طریق انتقال ارزش مابین فضاهای جغرافیایی متفاوت، ساختارهای سلسله‌مراتبی ایجاد می‌کنند.

قرار دادن بازار جهانی در مرکز هرگونه بررسی تئوریک دولت-ملت، مستلزم تمرکز بر گرایش سرمایه به بین‌المللی‌شدن است. (۵) مارکس در عبارت معروفی این گرایش را تشریح می‌کند و می‌گوید سرمایه‌داری "برای رسیدن به مقصود، هر مانع جغرافیایی را از سر راه مبادله بر می‌دارد و بخاطر بازارهای خود تمامی کره‌ی خاکی را فتح می‌کند [و هرچه سرمایه بیشتر توسعه می‌یابد] برای بدست آوردن بازارهای هرچه بیشتری تلاش می‌کند". (۶) این فرایند نشان می‌دهد که چرا هرچه سرمایه قلمرو خود را گسترش می‌دهد، مناسبات اجتماعی نیز در سرتاسر جهان بطور فزاینده‌ای در هم تنیده می‌شوند. سرمایه‌داری در تکاپو برای افزایش ارزش، به ناگزیر مرزهای قلمروی را که خود درون آن عمل می‌کند گسترش می‌دهد و همزمان تلاش می‌کند زمان گردش مابین لحظات مختلف چرخش را بکاهد. (مانند لحظه‌ی تولید ارزش و یا لحظه‌ی تحقق آن). به این ترتیب بین‌المللی‌شدن برای سرمایه عاملی خارجی (یعنی نتیجه‌ی سیاست‌گذاری‌ها، قوانین یا عوامل نهادی) نیست، بلکه جزو ماهوی شیوه‌ای است که در آن سرمایه، همچون سرمایه وجود دارد.

بین‌المللی‌شدن سرمایه با دومین خصوصیت مدار سرمایه، یعنی مالی‌شدن، ارتباطی نزدیک دارد. مالیه نیز مانند بین‌المللی‌شدن، بعنوان خصوصیت ماهوی حرکت سرمایه در مدار سرمایه ظاهر می‌شود. در این حالت، مالیه برای فائق آمدن بر موانع بالقوه‌ای عمل می‌کند که بر سر راه حرکت سرمایه در مراحل (phass) که "از لحاظ مکان و زمان از هم جدا و نسبت به هم فرایندهای بی‌تاثیری به نظر می‌آیند" پدیدار می‌شود. " (۷) این موانع نشان می‌دهند که حرکت سرمایه، خصلت ضروری وجود سرمایه است (ارزش باید نخست تولید، و سپس متحقق شود) و این حرکت، همزمان نفی همان وجود است (در جریان حرکت سرمایه ارزشی تولید نمی‌شود). (۸) مالیه پول - سرمایه را از یک سوی مجرای گردش به طرف دیگر جاری می‌کند و با این عمل، بر ماهیت ناممتد جریان خود سرمایه چیره می‌شود.

در دو دهه‌ی اخیر نقش مدار مالی در توسعه و تعمیق بین‌المللی‌شدن بطور ویژه‌ای اهمیت یافته است. ساختار خاص سلسله‌مراتبی اقتصاد جهانی که در دوران نئولیبرالیسم رشد کرد، همه‌ی دولت - ملت‌ها را عمیقاً در زنجیره‌ی پیچیده‌ی تولید ادغام کرد - کشورهای "جنوب" را تحت انقیاد قرار داد و برای اتصال جریان‌های سرمایه در بازار جهانی، راههای لازم را بوجود آورد. جریان‌های پولی و ابزارهای مالی جدید بایکجا جمع کردن لحظات مختلف تولید، تحقق و سوداگری، در فائق آمدن بر موانعی که در این فرایند بر سر راه گردش سرمایه وجود داشتند عوامل مهمی بودند. علاوه بر این سرمایه‌داران با ابزارهای مالی مانند مشتقات توانستند ریسک نوسانات در ارزش که در زمان و مکان اتفاق می‌افتد را مدیریت (و روی آن‌ها سوداگری) کنند. (۹) افزایش سریع موجودی اوراق بهادار و جریان‌های سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی در برون‌مرز و همچنین انبساط و گنده‌شدن بازارهای بورس و بنگاه‌های خصوصی‌ای که با ابزارهای مالی سروکار دارند، نشان دهنده‌ی این فرایند بودند. شکل پول - سرمایه عامل اتصال زمان‌های مختلف گردش سرمایه‌ی پایا و سرمایه در گردش است، که همچنین باعث در هم گره خوردن تولید و تحقق ارزش در جریان‌های مختلف می‌شود. و گذشته و آینده‌ی ایجاد

هنگامی که جریان‌های سرمایه در فضاهاى جغرافیایی مختلف به هم متصل و مرتبط می شوند، بازتولید سرمایه در یک جغرافیای خاص به بازتولید سرمایه‌های دیگر در مقیاس بین‌المللی وابسته می شود. خلاصه‌این که انبساط و گسترش فعالیت‌های مالی در دوره‌ی اخیر را باید جزء ضروری فرایند تعمیق بین‌المللی شدن تحت نئولیبرالیسم دانست



الحجم	آخر صفقه	اجمالي طلب	أفضل طلب	أفضل عرض	اجمالي عرض	ح الإغلاق
0	3.22	0	0.00	0.00	0	3.22
1,000	1.93	16,000	1.72	1.90	50,000	1.69
26,161,819	3.43	20,000	3.43	3.44	151,662	3.38
21,221,348	1.87	85,858	1.86	1.87	69,660	1.70
2,477,885	2.30	13,295	2.28	2.30	170	1.70
0	0.99	0	0.00	0.00	285	0.91
4,569,640	0.63	723,024	0.62	0.63	285	0.91
21,137,306	0.75	184,026	0.75	0.76	285	0.91
3,364,993	1.05	269	1.05	1.05	285	0.91
32,570,325	0.91	46	0.91	0.91	285	0.91
المصفقات		التغير	التغير	التغير	التغير	التغير
0.74		13.64				

مواد طبیعی کرد. (۱۲) بین‌المللی شدن سرمایه همچنین موجب بازپیکربندی اساسی صنعت حمل و نقل شد. در دوره‌ی بلافاصله پس از جنگ، با شکل‌گیری نخستین بازارهای "جهانی"، ترانزیت تجاری در مقیاس بزرگ به شکل زمینی و هوایی رشد کرد. با ایجاد کارخانه‌های اتوموبیل‌سازی در اروپا که زیر چتر برنامه‌های بازسازی اروپا با پشتوانه‌ی ایالات متحده انجام می شد، صنعت تولید انبوه اتوموبیل توسعه یافت.

تقاضای فزاینده برای انرژی و مواد خام، ناشی از این تغییرات بود. بین‌المللی شدن - دقیقاً از آنجایی که بر مدار تولید با گرایش جهانی بنا شده بود - افزایش شدید مصرف انرژی را طلب می کرد. بقول سیمون بروملی نفت تبدیل شد به "کالای استراتژیک". (۱۳) نفت نسبت به سایر منابع انرژی، تراکم انرژی بیشتری داشت و مشتقاتش برای مصرف اتوموبیل و هواپیما ایده آل بود. نفت و گاز طبیعی انرژی مورد نیاز صنایع را تامین می کردند و همچنین برای صنایع جدید مانند پتروشیمی و حمل و نقل، مواد ضروری بودند. در ابتدا بخش عمده تولید نفت در اروپا و ایالات متحده متمرکز یافته بود. اما پس از اکتشافاتی در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ مشخص شد که منطقه‌ی خلیج در خاورمیانه - عربستان سعودی، کویت، عراق، ایران و کشورهای کوچکتر خلیج - دارای بزرگترین منابع هیدروکربن قابل دسترس و ارزان در سطح جهان هستند. در سال ۱۹۶۹ خاورمیانه به عنوان بزرگترین عرضه کننده نفت از امریکای شمالی و اروپا برگزیده و در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ استخراج نفت

ارزش را به هم متصل می کند. هنگامی که مدارهای سرمایه در فضاهاى جغرافیایی مختلف به هم متصل و مرتبط می شوند، بازتولید سرمایه در یک جغرافیای خاص به بازتولید سرمایه‌های دیگر در مقیاس بین‌المللی وابسته می شود. خلاصه‌این که انبساط و گسترش فعالیت‌های مالی در دوره‌ی اخیر را باید جزء ضروری فرایند تعمیق بین‌المللی شدن تحت نئولیبرالیسم دانست.

جای‌گاه خلیج در بازار جهانی

در نظر گرفتن فرایندهای به هم پیوسته‌ی بین‌المللی شدن و مالی شدن، برای شناخت نفت بعنوان "سرمایه‌ی ثابت در گردش" (Circulating Constant Capital) و شیوه‌ای که خلیج در بازار جهانی ادغام شده، بسیار مهم است. بین‌المللی شدن در دوره‌ی پس از جنگ دوم جهانی، زمانی که کمپانی‌های امریکایی در خارج از مرزها گسترده شدند و تولیدشان به سوی صادرات بین‌المللی جهت گرفت، شتاب یافت. بین سالهای ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۴ کمپانی‌های امریکایی، شرکت‌های تابعه‌ی خود را در سطح جهان با سرعتی بالاتر از ۳۰۰ واحد در سال، که بیش از ۱۰ برابر دوران پیش از جنگ بود، گسترش دادند. (۱۱) در این دوره بود که بخش‌های صنعتی جدیدی پدیدار شدند؛ مهم‌ترین آنها صنعت پتروشیمی، که تحت مدیریت کمپانی‌های چندملیتی امریکایی مانند Dow، Union Carbide و Standard Oil بودند. صنعت پتروشیمی کالاهای کارخانه‌ای مانند پلاستیک، فیبرهای سنتتیک، مواد شوینده، کود و سم را جایگزین

در خاورمیانه برابر مجموع تولید آمریکای شمالی و اروپا بود. (۱۴)

با ادغام منطقه‌ی خلیج در سرمایه‌داری جهانی، بین المللی‌شدن سرمایه ممکن شد. به این دلیل است که پایه‌های قدرت ایالات متحده به طور پیوسته به سوی تسلط بر خاورمیانه و بخصوص ادغام خلیج در نظم جهانی - آمریکایی، پیش رفت. داستان این سلطه بارها گفته شده است. (۱۵) اما هدف این مقاله تاکید بر این نکته است که گرچه نفت علت بلاواسطه سیاست ایالات متحده در منطقه است - اما در پس کالای نفت، دگرگونی خود بازار جهانی نهفته است. "بین المللی‌شدن سرمایه اجتماعی - خودگستر"، عبارتی که پالوآ به کار می برد، به مقدار زیادی بر نفت به عنوان سرمایه ثابت در گردش (به عنوان انرژی و یا ماده‌ی اولیه) مبتنی است. این دگرگونی در روابط اجتماعی که شالوده بازار جهانی است، نشان می دهد که چگونه خلیج، اساساً، بوسیله‌ی همین بازار جهانی شکل داده شد.

خلیج و قدرت مالی ایالات متحده

فرایند بین المللی‌شدن طی دهه‌ی ۱۹۷۰ برجسته تر شد و اهمیت خلیج در [فرایند] مالی‌شدن، سرانجام آشکار گردید. تغییرجهت در سیاست‌های اقتصادی مانند توسعه‌ی بازارهای مالی در حاشیه مرزی اروپا - یا همان بازار یورو - الغای سیستم استاندارد طلا-دلار توسط نیکسون در سال ۱۹۷۱ و آزادسازی قوانین مربوط به سرمایه‌گذاری‌های خارجی، منجر به افزایش سریع جریان‌های مالی شد. (۱۶) باین تغییرات در بازارهای مالی، کمپانی‌های اروپایی، آمریکای شمالی و ژاپنی، مقادیر سرسام آوری برای گسترش سرمایه‌گذاری در دیگر کشورها قرض گرفتند و به طور واقعی تبدیل‌شدند به کمپانی‌های "چندملیتی". این تغییرات، هرچه بیشتر به ابعاد المللی‌شدن افزود. گسترده‌شدن فعالیت‌های مالی برای کشورهای تولیدکننده نفت در خلیج، پی‌آمدهای خیلی مهمی به همراه داشت. در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ کشورهایی مانند عربستان سعودی و کویت توانستند قراردادهای بهتری به نفع خود با کمپانی‌های نفتی ایالات متحده و اروپا ببندند و سهم خود را از درآمدهای نفتی افزایش دهند. (۱۷) به دنبال

بالا رفتن قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ و سپس در سال ۱۹۷۹، پول بسیار زیادی به صندوق این کشورها سرازیر شد - پول‌هایی که بعنوان دلارهای نفتی شناخته‌شدند. این پول‌ها سپس از طریق بازارهای مالی اروپا و دیگر جاها به سوی کمپانی‌ها و بانک‌های چندملیتی سرازیر شدند و برای تعمیق بین المللی‌شدن، منبع اصلی اعتبار را فراهم کردند. (۱۸) از طرف دیگر هم اینک کشورهای فقیرتر در آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا، پس از بالا رفتن قیمت نفت با کسری‌های سنگینی مواجه شدند، بانک‌های ایالات متحده با همان دلارهای نفتی بازیافته شده، به این کشورها بیشتر وام دادند. این بدهی‌ها سلاحی شد در دست موسسات مالی بین المللی مانند صندوق بین المللی پول و بانک جهانی تا کشورهای بدهکار را مجبور کنند تا بخش‌های تولیدی، تجاری و مالی خود را بر روی مالکیت خارجی بکشایند و به این گونه فرایند بین المللی‌شدن سرعت گرفت. (۱۹)

این فرایندها، خودپویا نبودند. بلکه با نقش ویژه‌ی دولت امریکا که "بار سنگین مدیریت کل سیستم را بعهده گرفته بود" - و برای این کار توانایی و خودمختاری داشت - هدایت و جهت دهی شدند. (۲۰) در این بین، خلیج در تقویت قدرت ایالات متحده نقش حیاتی داشت. دولت ایالات متحده، نخست با تضمین قیمت‌گذاری نفت با دلار، اطمینان یافت که مهمترین کالا در سطح جهان، با ارزین کشور مبادله خواهد شد. در مارس ۱۹۷۸، رییس خزانه‌داری ایالات متحده، مایکل بلومنتل مخفیانه به عربستان سعودی سفر کرد تا مقامات آن کشور را راضی کند که نفت خود را فقط به دلار امریکا بفروشند. (۲۱) در عوض، ایالات متحده به عربستان پیشنهاد حمایت همه جانبه‌ی سیاسی و نظامی داد. سپس عربستان سعودی به عنوان بزرگترین تولیدکننده نفت از نفوذش استفاده کرد تا اجازه ندهد که کارتل نفتی اوپک، نفت را در سبد ارزی متفاوتی قیمت‌گذاری کند. (۲۲)

همچنین ایالات متحده ترتیبی فراهم آورد که دلارهای نفتی خلیج در حسابهای دلاری بانک‌ها، سهام و اوراق قرضه، سرمایه‌گذاری شود. همانطور که دیوید اسپرو نشان داده است، در سال ۱۹۷۴ توافقی مابین خزانه‌داری ایالات متحده و دولت سعودی صورت گرفت

کرد: نخست، صادرات خلیج در تسهیل شکل‌گیری الگوهای جدید بین المللی‌شدن که مشخصه اش گسترش تولید کارخانه‌ای در آسیا بود، نقشی اساسی داشت. دوم، جریان‌های مالی خلیج که وارد بازارهای ایالات متحده شد، در حفظ مصرف نامتوازن و متکی به وام که خصلت دوران پسا ۲۰۰۰ بود، نقشی اساسی ایفا کرد.

با بین المللی‌شدن بخش اعظم تولید کارخانه‌ای و جهت‌گیری آن به سمت آسیا، صادرات نفت و گاز خاورمیانه



نیز به سمت شرق معطوف شد. مصرف جهانی انرژی از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ نزدیک به یک پنجم افزایش یافت؛ سهم چین به تنهایی ۴۵ درصد این افزایش جهانی را شامل می‌شد. (۲۶) با اینکه چین ششمین تولید کننده بزرگ نفت در جهان بود و ذخایر نفتی خود را داشت، در سال ۲۰۰۶ تبدیل شد به سومین واردکننده بزرگ نفت در جهان. بخش اساسی تقاضای نفت چین از صادرات منطقه‌ی خلیج تامین شده است. در سال ۲۰۰۶ نزدیک به نیمی از نفت خامی که به چین وارد شد از خاورمیانه بود؛ و بخش بزرگی از آن را عربستان سعودی تامین کرد (نزدیک ۱۶ درصد) و عمان و امارات متحده‌ی عربی منابع مهم دیگر بودند. (۲۷) این مقادیر بطور مداوم افزایش یافت. در ابتدای سال ۲۰۱۰ سخنگوی کمپانی نفتی عربستان سعودی، Armco، عنوان کرد که صادرات نفتی عربستان سعودی به چین از صادرات نفتی این کشور به ایالات متحده برگزیده است. (۲۸)

چرخش به شرق در تجارت خلیج فقط محدود به نفت خام و گاز نبود، بلکه صادرات پتروشیمی خلیج، که ماده‌ی اولیه‌ی مهمی برای کارخانه‌های آسیاست، نیز به سوی شرق معطوف شد. در سال ۲۰۰۴، چین ۴۲ درصد پلی اتیلن مبادله شده در جهان، همچنین ۴۴ درصد پلی پروپیلن، ۴۵ درصد پی.وی.سی، و ۴۸ درصد پلی استایرن را وارد کرد. (۲۹) منبع بیشتر این محصولات پتروشیمی منطقه‌ی خلیج بود. کمپانی صنایع پایه‌ای عربستان سعودی (SABIC)، مهمترین کمپانی پتروشیمی خاورمیانه، نیمی از صادرات اش به آسیا بوده

که بر اساس آن عربستان سعودی مخفیانه، و خارج از شرایط معمول، با خرید اوراق بهادار خزانه‌داری ایالات متحده، میلیاردها دلار در فدرال رزور سرمایه‌گذاری کرد. (۲۳) اسپرو می نویسد: "عربستان سعودی با سرمایه‌گذاری چنین مبلغی به دلار، از جایگاه دلار به عنوان ذخیره‌ی ارزی بین المللی نفع برد ... در سال ۱۹۷۹ نود درصد درآمدهای دولت سعودی و نیز ۸۳ درصد سرمایه‌گذاری‌های این دولت به دلار بود." (۲۴) از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸ ذخیره‌های دلاری آپک از ۵۷ درصد کل ذخایر به ۹۳ درصد افزایش یافت. (۲۵) به این ترتیب، خلیج، نخست، به عنوان عرضه کننده‌ی اصلی نفت و گاز جهان و دوم بعنوان منبع سرشار سرمایه‌ی مازاد، منطقه‌ی جغرافیایی تعیین کننده‌ی در توسعه‌ی سراسری سرمایه‌داری معاصر شد.

"جهانی سازی" و دوران پس از سال ۲۰۰۰

در دوران پسا ۲۰۰۰ گرایشات بین المللی‌شدن و مالی‌شدن سرمایه‌داری خود را در مناسبات بین خلیج و بازار جهانی نظام سرمایه‌داری معاصر به وضوح نشان دادند. خصوصیات تعیین کننده‌ی این دوره (جابجایی بخش بزرگی از تولید کارخانه‌ای دنیا به آسیا و نقش بدهی شرکت‌ها و مصرف کننده گان در بالا نگه داشتن سطوح مصرف در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته) عمیقاً به موقعیت خلیج در اقتصاد سیاسی جهان مرتبط بود و بطور همزمان در دگرگونی خود خلیج نقش داشت. این واقعیت خود را در دو وجه اساسی آشکار

است. (۳۰) تمامی تخمین‌های صنعتی تداوم این الگوها را پیش بینی می کنند؛ مدیرعامل کمپانی Exxon Mobil پیش بینی کرده است که در دهه‌ی آینده، خاورمیانه عرضه کننده‌ی سه چهارم کالاهای پتروشیمی در سطح جهان خواهد بود. (۳۱)

جریان‌های دلارهای نفتی

این تغییر جهت در صادرات انرژی و پتروشیمی خلیج، مبنایی برای رشد تولید کارخانه‌ای آسیامحور در دوره‌ی پس از ۲۰۰۰ بود. منطقه‌ی خلیج، مرکز ثقلی شد که فاز جدید اقتصاد جهانی حول آن قوام یافت. صادرات این منطقه، انرژی و مواد خامی را تامین می کند که به گسترش بین المللی شدن دامن می زند. در همان حال، نقش خلیج در مهیا کردن شرایط پدیداری الگوهای جدید بین المللی شدن، با اهمیت یابی آن در فرایندهای مالی جهانی همراه بوده است؛ گردش به شرق صادرات کالا و انرژی منطقه‌ی خلیج متناسب با افزایش عظیم سرمایه‌ی مازاد آن صورت گرفته است.

نزدیک به ۱۰ برابر شدن قیمت نفت از سال ۱۹۹۹ تا نوامبر ۲۰۰۷ (از هر بشکه ۹،۷۶ دلار به ۹۰،۳۲ دلار) نخستین مرحله‌ی رشد جریان‌های دلارهای نفتی بود. طبق برآوردها درآمدهای کشورهای صادرکننده‌ی نفت بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۷ سالانه ۲۷ درصد رشد کرد. دومین مرحله، پس از بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۷-۸ بود که قیمت نفت در جولای ۲۰۰۸ به بالاترین حد خود یعنی بشکه‌ای ۱۴۷ دلار رسید و درآمدهای کشورهای صادرکننده‌ی نفت ۵۰ درصد افزایش یافت. (۳۲) بخش عمده‌ی این امواج جدید دلارهای نفتی به سوی غرب راهی شد و در بازارهای مالی ایالات متحده به جریان افتاد و منبع اعتبار برای کسب و کار و مصرف کنندگان امریکا درآمد. به این گونه این موج‌های مالی، در شکلی که مالی شدن اقتصاد جهانی در دوران پس از ۲۰۰۰ به خود گرفت نقشی تعیین کننده داشتند.

دیوید لایبن، تحلیلگر موسسه‌ی Citigroup "اثر دلارهای نفتی" یعنی تفاوت بین مقدار دلارهای نفتی در اقتصاد جهانی در دهه ۱۹۹۰ را با مقدار افزایش یافته این دلارها پس از جهش قیمت جهانی نفت محاسبه

کرده است. به گفته‌ی لایبن از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۶ نقدینگی مازاد در کشورهایی که بیش از یک میلیون بشکه در روز نفت تولید می کردند، به ۱،۰۲ هزار میلیارد دلار امریکا رسید. فقط در منطقه‌ی خلیج از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۶ بیش از ۵۱۰ میلیارد دلار امریکا نقدینگی مازاد، ایجاد شد. (۳۳) این نقدینگی، مازاد حساب جاری کشورهای خلیج را با سرعت افزایش داد. صندوق بین المللی پول این مقدار را ۲۲ درصد تولید ناخالص داخلی کشورهای این منطقه تخمین زده که در سال ۲۰۰۷ بالاتر از هر منطقه‌ی دیگری در دنیا بود. (۳۴)

مقدار زیادی از مازادها صرف خرید دارایی‌های خارجی در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته مرکز شد: دارایی‌های از قبیل سهام، اوراق قرضه و املاک و مستغلات. موسسه مالیه‌ی بین الملل تخمین می زند که دارایی‌های خارجی بانک‌های مرکزی و موسسات مالی وابسته به دولت‌ها در کشورهای "خلیج" از ۵،۰ هزار میلیارد دلار در پایان سال ۲۰۰۲، به ۱،۶ هزار میلیارد دلار در زمان اوج قیمت نفت در جولای ۲۰۰۸ رسید. (۳۵) البته این آمارها فقط شامل دارایی‌های خارجی تحت مالکیت دولت بود. در انتهای سال ۲۰۰۶ محاسبه شد که اگر سرمایه‌گذاری‌های خصوصی کمپانی‌ها، اشخاص و خانواده‌های حاکم کشورهای خلیج را هم به حساب آوریم، مقدار کل دارایی‌های خارجی به ۲،۲ هزار میلیارد دلار می رسد. (۳۶) این مقدار بیش از دارایی‌های بانک مرکزی چین و همچنین بیش از مجموع تولید ناخالص داخلی استرالیا و هند در سال ۲۰۰۸ است.

البته در محاسبه‌ی ابعاد و ماهیت مالکیت دارایی‌های خارجی کشورهای خلیج باید اندکی احتیاط کرد. بعنوان مثال در سال ۲۰۰۷ برآورد شد که فقط ۲۷ درصد خریدهای سرمایه گذاران نفتی از خاورمیانه قابل تشخیص بوده است. (۳۷) دلیل اصلی این امر نبود شفافیت الگوهای سرمایه‌گذاری توسط صندوق‌های سرمایه‌ی حکومتی (SWF) است؛ این صندوق‌ها موسسات بزرگ شبه دولتی هستند که برای مدیریت درآمدهای ناشی از منابع طبیعی این کشورها تاسیس شده اند. مقدار پولی که این صندوق‌ها در اختیار دارند بسیار هنگفت است: در سال ۲۰۰۷ محاسبه شد که ۲۰

جایگاه ویژه خلیج در مدارهای جهانی انباشت ، تا حدود زیادی، مسیر آینده‌ی بازار جهانی را شکل خواهد داد. علاوه بر آن، برای هر دولتی که بخواهد قدرتش را در ابعاد جهانی گسترش دهد، سلطه‌ی سیاسی، نظامی و اقتصادی بر خلیج عاملی تعیین کننده خواهد بود

پی آمدها برای خلیج

تجدید ساختار جهانی که خلیج را در سرمایه‌داری معاصر ادغام کرد، اخیرا مناسبات اجتماعی درون خلیج را هم دگرگون کرده است. بعبارت دیگر، باید گفت "خلیج"، "از درون" با بازار جهانی نظام سرمایه‌داری مرتبط شده است. بنابراین ادغام شدن مناسبات اجتماعی این کشورها با حرکت بازار جهانی امری بیرونی نیست بلکه بخشی از خوداین مناسبات است. (۴۳) به این معنا که تعمیق بین المللی شدن و مالی شدن در ابعاد جهانی، خود را در چگونگی رشد مناسبات اجتماعی درون خلیج نشان می‌دهد. و این را بطور عینی می‌توان در صورتبندی طبقاتی ویژه‌ی کشورهای خلیج است، دید. (۴۴) چرخه مولد خلیج، اساسا، به سمت تولید سرمایه ثابت در گردش است که وارد جریان‌های بین المللی شده‌ی انباشت می‌شود؛ اگرچه، چرخه مولد بطور فیزیکی در خلیج صورت گیرد، اما ماهیتا گرایشی جهانی دارد. این چرخه تولید، مبتنی بر جریان‌های درهم گره‌خورده و گسترده‌ی سرمایه‌ای است که در صنایع انرژی‌بر و تولید هیدروکربن‌ها به کار می‌رود. و همین امر ماهیت انباشت کاپیتالیستی داخلی در این چرخه مولد را شکل داده است. بنگاه‌های سرمایه‌داری داخلی در کشورهای خلیج مستقیما به تولید نفت خام نمی‌پردازند - کاری که بطور عمده در حوزه‌ی اختیارات دولت و خانواده‌ی حاکم است - بلکه با جدیت تمام در کار تولید محصولات پتروشیمی، آلومینیوم، فولاد، سیمان، نیرو، و دیگر نیازهای زیرساختی اند.

از آنطرف در چرخه کالایی، سرمایه‌داران کلان خلیج عوامل واردکننده و توزیع کننده‌ی سرمایه‌ی کالایی خارجی اند. تمایل چرخه مولد خلیج به هیدروکربن‌ها و صنایع انرژی‌بر، باعث شده تا چرخه کالایی برای تامین کالاهای مصرفی اساسی به کشورهای سرمایه‌داری

صندوق بزرگ دنیا ۲،۱ هزارمیلیارد دلار امریکا در اختیار دارند. این رقم بیشتر از مقداری است که در صندوق‌های تامینی و صندوق‌های سهام خصوصی، سرمایه‌گذاری شده است. (۳۸)

بزرگترین صندوق سرمایه حکومتی، صندوق سرمایه‌گذاری ابوظبی است که در خلیج قرار دارد. ثروت این صندوق در پایان سال ۲۰۰۷ بین ۵۰۰ تا ۹۰۰ میلیارد دلار برآورد شد. (۹۰۰میلیارد دلار برابر است با ۴۶۱ درصد تولید ناخالص داخلی امارات متحده عربی و بعبارت دیگر به ازاء هر شهروند آن کشور ۲۰۷ هزار دلار امریکا). علاوه بر نبود شفافیت در مورد خریدهای این صندوق‌ها، بسیاری از اشخاص حقیقی و کمپانی‌ها خصوصی هم در خلیج هستند که مقادیر قابل توجهی دارایی خارجی دارند که اطلاعات آن را منتشر نمی‌کنند. علاوه بر آن، در مواردی، موسسات دولتی کشورهای "خلیج" از روش‌های حسابداری متفاوتی برای ارزش‌گذاری این دارایی‌ها استفاده می‌کنند. (۴۰) علیرغم همه‌ی این دشواری‌ها در اندازه‌گیری جریان‌های جدید دلارهای نفتی خلیج، واضح است که این مقادیر در حفظ سطوح بالای بدهی، که مشخصه‌ی اقتصادایالات متحده در دوره‌ی پساً ۲۰۰۰ بوده، نقش اصلی داشتند. دلارهای نفتی در کنار مازادهای کشورهای آسیایی، برای ایالات متحده این امکان را بوجود آورد که بتواند با داشتن کسری فزاینده حساب جاری، حوزه‌ی اصلی مصرف کالاهای انبوهی شود که در چین و دیگر مناطقی که در آن‌ها مزد نیروی کار پایین است، تولید می‌شوند. آمارهای خزانه‌داری ایالات متحده نشان می‌دهد که بین سالهای ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۷، پنجاه تا هفتاد درصد دلارهای نفتی قابل تشخیص کشورهای صادرکننده نفت در خاورمیانه، بصورت سهام و اوراق قرضه در ایالات متحده سرمایه‌گذاری شده است. (۴۱) از ژوئن ۲۰۰۵ تا ژوئن ۲۰۰۶، سهم اوراق بهادار امریکا که در مالکیت خلیج بود ۵۰ درصد افزایش یافت - بیش از هر منطقه‌ی دیگری در دنیا. (۴۲) از سال ۱۹۹۸ به این طرف جریان‌های دلارهای نفتی به سمت اروپای غربی که مانند آسیای شرقی دومین منبع پس انداز دنیاست، جابجا شده است.

پیشرفته وابسته شود. با گسترش چرخه کالایی و افزایش سرمایه‌ی مازاد در منطقه، نقش سرمایه‌ی خلیج از عامل ساده‌ی واردات، به مالک مراکز خرید و فروشگاه‌های زنجیره‌ای گسترش یافت.

مالی شدن سرمایه‌داری پیشرفته، مدار مالی خلیج را شکل داده است. درآمدهای عظیمی که وارد مدار مالی خلیج می شود (که خود بازتاب نقش چرخه مولد خلیج در اقتصاد جهانی است) در ثبات سرمایه‌داری جهانی و حفظ هژمونی ایالات متحده حیاتی است. به این دلیل، مدار مالی، وزن نامتناسبی در چرخه‌ی کل سرمایه‌ی خلیج اشغال کرده است و در شکل‌گیری بخش‌های مسلط طبقه‌ی سرمایه‌دار خلیج عاملی مهم است. همه‌ی بانک‌های تجاری خصوصی در خلیج با سرمایه‌ی داخلی هنگفتی اداره می‌شود که با مقامات سرمایه‌گذاری و صندوق‌های بازنشستگی دولتی ارتباطات نزدیکی دارند. و به این ترتیب مکانیسم دیگری را برای جابجایی جریان‌های سرمایه‌ای که از هیدروکربن نشأت می‌گیرند به مدار انباشت، فراهم می‌کنند.

معمولاً طبقه‌ی سرمایه‌دار حول این مدارها و چرخه‌ها به صورت ابرشرکت‌های سرمایه‌داری خود را سازماندهی می‌کند که معمولاً خانواده‌های تاجر و افراد وابسته به طبقه‌ی حاکم آنها را تاسیس کرده اند؛ ابرشرکت‌هایی که قویاً در ساختارهای دولتی نفوذ دارند. این ابرشرکت‌ها بطور کلی در تمامی لحظات چرخه‌ها و مدارهای سرمایه فعال اند - چرخه مولد (ساخت و ساز، تولید کالاهای انرژی بر مانند آلومینیوم، فولاد، بتون)؛ چرخه کالایی (واردکننده و توزیع کننده‌ی کالاها، مالکیت مراکز خرید و فروشگاه‌ها)؛ و مدار مالی (بانک‌ها، کمپانی‌های سرمایه‌گذاری و سهامی). این طبقه در کنار دولت پدیدار شده و رشد کرده و از قراردادهای دولتی و همچنین حق و حقوق عاملیت، امتیاز مالکیت بر زمین و پست‌هایی در بروکراسی دولتی بهره‌مند است.

صورت بندی طبقات فقط محدود به فرایند انباشت سرمایه نیست؛ بلکه ضرورتاً با رشد طبقه‌ی کارگر هم همراه است. ساختار طبقه کارگر در کشورهای "خلیج" نیز، خود بازتابی است از جایگاه ویژه‌ی خلیج در بازار جهانی نظام سرمایه‌داری. استفاده از نیروی کار مهاجر و موقت سرشت نمای طبقه کارگر این

کشورهاست و این دقیقاً به دلیل مرکزیت این کشورها در سرمایه‌داری معاصر است. (۴۵) در تمامی کشورهای "خلیج" اکثریت نیروی کار را مهاجرانی تشکیل می‌دهند که از کشورهای اطراف آمده اند (هند، سری لانکا، پاکستان، مصر، یمن و فیلیپین). این نیروی کار هستی متزلزل و موقت دارد؛ نه تنها در شرایط سخت و با مزدهای تبعیض آمیز، به شدت استثمار می‌شود بلکه حتا با کوچکترین نشانه‌ی نارضایتی عمومی، ممکن است دیپورت شود. جمعیت کم و کمبودهای مهارتی در کشورهای خلیج، اتکای ویژه به نیروی کار موقت و مهاجر را ایجاب کرده است. اما در حقیقت باید به این امر به عنوان شکل ویژه‌ای از کنترل اجتماعی نگریست. در چنین شرایطی، امکان مبارزه‌ی طبقاتی پیگیر و یا سازمان‌یابی سیاسی بی نهایت دشوار است. به عبارت دیگر، این ساختارهای خاص (طبقاتی) نه تنها بازتولید مداوم سرمایه‌داری را در "خلیج" قوام می‌بخشد بلکه موقعیت خلیج را نیز در کلیت بازار جهانی نظام سرمایه‌داری مستحکم می‌کند. تفاوت شدید این ساختار طبقاتی با ساختار طبقاتی کشورهای مجاور، یعنی ایران و عراق که دارای منابع سرشار انرژی و طبقه‌ی کارگر بومی با تاریخ غنی مبارزات ضدامپریالیستی هستند، به ما نشان می‌دهد که چرا کشورهای خلیج تا به این اندازه برای ساختار بازار جهانی نظام سرمایه‌داری حیاتی بوده اند.

خصوصیت دیگر صورتبندی طبقاتی در منطقه، پیوند طبقات حاکم کشورهای خلیج با "بلوک قدرت" تحت سلطه‌ی ایالات متحده است. طبقات حاکم و سرمایه‌دار خلیج بطور جدی - اگرچه بعنوان دستیار دون و وابسته - در اشاعه‌ی قدرت ایالات متحده در کل خاور میانه نقش دارند. وابستگی کامل آنها به حمایت نظامی امریکا این مسئله را بخوبی نشان می‌دهد. شکل‌گیری شورای همکاری خلیج در سال ۱۹۸۱ تا حد زیادی با ترغیب و پشتیبانی‌های ایالات متحده ممکن شد؛ شواری همکاری خلیج برای ایالات متحده وسیله‌ای بود تا کشورهای عربی خلیج را به زیر سلطه‌ی نظامی خود درآورد. (۴۶) ستاد مرکزی ناوگان پنجم ایالات متحده، یکی از مهمترین پایگاه‌های نیروی دریایی امریکا در جهان، هم اکنون در بحرین قرار دارد. ایالات متحده در سال ۲۰۰۳



اعلام کرد که ستادهای مرکز فرماندهی نظامی (CENTCOM) را - که مسئول تمامی فعالیت‌های نظامی ایالات متحده از برنامه ریزی تا عملیات نظامی در ۲۷ کشور جهان است - از فلوریدا به قطر منتقل می‌کند. از این پایگاه‌ها و پایگاه‌های دیگر در خلیج بعنوان سکوی جغرافیایی برای تجاوز آمریکا به عراق و افغانستان استفاده شد. (۴۷)

در صورتبندی طبقات در کشورهای خلیج عامل دیگری وجود دارد که اشاره به آن ضروری است. و آن‌اینکه در طول دهه‌ی

گذشته خود سرمایه‌ی خلیج نیز بین المللی شده که البته با فرایندهای مالی شدن همراه بوده است. این فرایند دو وجه دارد. نخست اینکه پروژه‌ی ادغام منطقه‌ی خلیج به گونه‌ای است که درهم‌ادغام‌شدگی مدارهای سرمایه‌ی "خلیج" را ممکن کرده است. ابرشرکت‌هایی که در هریک از این کشورها پدیدار شده‌اند، در چارچوب خلیج فرا کشوری می‌شوند. این فرایند در بخش‌های زیادی دیده می‌شود، مانند فعالیت‌های برون مرزی کمپانی‌های ساخت و ساز خلیج، سرمایه‌گذاری در پروژه‌های پتروشیمی، خرید سهام بازارهای سهام منطقه‌ای و بخصوص گسترش شرکت‌های سهامی خصوصی و دیگر کمپانی‌های مالی که بزرگترین کمپانی‌های خلیج رایکجا در ساختار مالکیت واحدی جمع می‌کند. این فرایند فرا کشوری شدن حول محور عربستان سعودی - امارات متحده‌ی عربی صورت می‌گیرد و از رشد یک طبقه سرمایه‌دار پان-خلیجی حکایت می‌کند. (۴۸)

وجه دوم این فراکشوری شدن، گسترش در کل خاورمیانه است. کمپانی‌های خلیجی با خرید سهم‌های عمده در بازارهای سهام خاورمیانه، پروژه‌های املاک و مستغلات و بانکها، با شدت و سرعت در منطقه گسترش یافته‌اند. سرمایه‌گذاری‌های خلیج در خاورمیانه و آفریقای شمالی، از سرمایه‌گذاری‌های دیگر مناطق از جمله امریکای شمالی و اروپا در این مناطق برگزیده است. (۴۹) بعنوان نمونه در عراق بیش از نیمی از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بین سالهای ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹ از جانب

کشورهای خلیج بوده است. (۵۰) از شش بانکی که در عراق بیشتر مالکیت شان خارجی است، چهارتای آنها تحت کنترل کشورهای خلیج‌اند. (۵۱) در کشورهای سوریه و لبنان، بیش از ۷۰ درصد از کل سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در سال ۲۰۰۸ توسط خلیج بوده است. در اردن، سرمایه‌گذاران خلیجی، مالک تقریباً ۲۰ درصد کل ارزش بازار بورس اردن هستند. (۵۲) از سال ۲۰۰۰ به این طرف، بین المللی شدن سرمایه خلیج همراه با گسترش خشن نئولیبرالیسم به پیش رفته است. نئولیبرالیسم - همراه با سیاست‌های از قبیل خصوصی سازی، مقررات زدایی، و بازگشایی بازارها - پیش شرط ضروری گسترش مالکیت خارجی در خاورمیانه بود. این در عمل به آن معناست که طبقات سرمایه‌دار منطقه هر چه بیشتر به بازتولید سرمایه‌داری در خود خلیج وابسته می‌شوند. (۵۳)

بحران جهانی

پس از شروع بحران اقتصادی در سال ۲۰۰۸ اهمیت ساختار طبقاتی خلیج به وضوح خود را نشان داد. در ابتدا سقوط ناگهانی قیمت نفت و دیگر هیدروکربنها از جولای تا دسامبر ۲۰۰۸، همراه با کاهش سطح فروش نفت، درآمدهای خلیج را به مقدار قابل توجهی کاهش داد. مازادهای حساب جاری در بیشتر کشورهای خلیج به نصف رسید و در امارات متحده‌ی عربی و عمان به کسری گرائید. هم‌اینکه بازار مسکن و بازار سهام در ایالات متحده سقوط کرد، از ارزش دارایی‌های خارجی کشورهای خلیج هم کاسته شد. مانند دیگر

خیزش های بحرین بیش از آنکه فقط مخالفتی علیه سلطنت آل خلیفه باشد، منافع اساسی ایالات متحده در خلیج را به چالش طلبید. دولت امریکا به وضوح پشتیبانی خود از شاه حمد بن عیسی آل خلیفه را افزایش داد و بدون تردید به دخالت نیروهای سعودی در بحرین چراخ سبز نشان داد تا آنها شانه به شانه ی نیروهای پادشاهی بحرین وارد عمل شوند و اعتراضات را سرکوب کنند. صدها بحرینی که در نتیجه ی سرکوب ها سر از اتاق های شکنجه درآوردند - تعدادی از آنها در زندان جان باختند - اساسا توسط رسانه های غربی نادیده گرفته شدند. حفظ حکومت آل خلیفه برای ایالات متحده به معنای حفظ منافع خودش بود.

مناطق، جریان های مالی ای که در دوره ی پیش از بحران، به خلیج سرازیر شده بود سیر معکوس گرفت. با خالی شدن حساب های داری خلیج، بخصوص در بخش مسکن آغاز شد. و سرمایه گذاران تلاش کردند منابع مالی خود را به خارج از منطقه و به جاهای امن تری برای سرمایه گذاری ببرند، به این ترتیب خروج سرمایه از خلیج تشدید شد.

در واکنش به این وضعیت، دولت های خلیج، استراتژی اقتصادی ای در پیش گرفتند که هدف اصلی اش حفظ موقعیت ابرشرکت های خلیج بود. هنگامی که در نیمه ی دوم سال ۲۰۰۹ قیمت نفت دوباره سیر صعودی گرفت، دولت های خلیج، در حمایت از ابرشرکت ها و واحدهای دولتی، مازادها را به سمت آنها سرازیر کردند. مجموعه ای از پروژه های ساخت و ساز انبوه، بخصوص در عربستان سعودی آغاز شد. دقیقا به دلیل بین المللی شدن سرمایه در خلیج، گسترده گی این پروژه ها موجب تقویت کمپانی های ساخت و ساز همه ی کشورهای خلیج شد. بعنوان نمونه کمپانی هایی که پیش از آن در امارات فعالیت می کردند، به امید بهر مند شدن از این پروژه ها، توجه شان به عربستان جلب شد. ارزش این پروژه ها که برای سال های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۵ طرح ریزی شده است برابر ۱،۴ هزار میلیارد دلار است - بیشتر از مجموع تولید ناخالص داخلی

کشورهای خلیج در سال ۲۰۰۸ (۵۴) هم زمان، تمامی دولت های خلیج به منظور حمایت از موسسات مالی در برابر وام های بد، و برای جلوگیری از توقف جریان های سرمایه، دست به اقدام زدند.

در کنار این اقدامات، ساختار ویژه ی طبقه ی کارگر خلیج - که عموما از نیروی کار مهاجر و موقت تشکیل شده است - دست بنگاه ها را در اخراج آنان و عدم استخدام نیروی کار جدید. بی آنکه نگران پیامدهای احتمالی افزایش بیکاری باشند، باز گذاشت. چرا که حق اقامت در "خلیج" بطور مستقیم وابسته است به داشتن شغل. و برای کارگری که کارش را از دست داده است ماندن در این کشورها ناممکن است. در نتیجه، به دنبال بحران اقتصادی، هزاران کارگر مهاجر به کشورهاشان بازگشتند و ترس از کاهش زیان بار درآمد ناشی از کارگرانی که خارج از کشورهاشان کار می کردند، گریبان کشورهای پیرامونی را گرفت. کارگرانی که هنوز در کشورهای خلیج مانده بودند، بارها شاهد بدتر شدن شرایط کاری خود بودند. کارگران مهاجر بیش از دیگران هدف کاهشمزدها و مزایا بودند. کارگران زیادی در کشورهای خلیج خودکشی کردند. در ماه مارس ۲۰۱۰ در کویت بطور میانگین هر دو روز یک کارگر خودکشی کرد. (۵۵) براساس اطلاعاتی که سفارت های نپال در کشورهای خلیج گردآوری کرده اند در سال ۲۰۱۰ بیش از ۱۳۰ کارگر نپالی در کشورهای خلیج خودکشی کردند. (۵۶)

پی آمدهای سیاسی و مسیرهای آینده

از تحلیلی که در بالا ارائه شد می توان بطور وضوح نتیجه گرفت که جایگاه ویژه خلیج در مدارهای جهانی انباشت، تا حدود زیادی، مسیر آینده ی بازار جهانی را شکل خواهد داد. علاوه بر آن، برای هر دولتی که بخواهد قدرتش را در ابعاد جهانی گسترش دهد، سلطه ی سیاسی، نظامی و اقتصادی بر خلیج عاملی تعیین کننده خواهد بود. بنابراین، "خلیج" مولفه اساسی است (می توان استدلال کرد که تنها مولفه اساسی است) برای ارزیابی مسیر احتمالی هژمونی ایالات متحده در نظام جهانی و همچنین هرگونه چالش این قدرت از طرف رقیبان مدعی.

سناریوهای ممکن در توسعه صادرات کالا و نیز مازادهای مالی خلیج، ارزیابی بالا را تایید می کنند. نخست اینکه، صادرات انرژی و مواد پتروشیمی خلیج در دهه های آینده برای شیوه تولید سرمایه داری اهمیت بیشتری خواهند یافت. وابستگی فزاینده چین به هیدروکربن های خلیج، به همان اندازه ی وابستگی ایالات متحده، اروپا و دیگر کشورهای اصلی سرمایه داری به واردات نفت و هیدروکربن از خلیج است. بیش از یک دوم گاز و نفتی که در ایالات متحده مصرف می شود وارداتی است. نزدیک به یک پنجم (۱۹ درصد) مصرف ایالات متحده را خاورمیانه و بخصوص عربستان سعودی (۱۱ درصد کل واردات) تامین می کند. براساس محاسبات رسمی، در سال ۲۰۲۰ نود درصد مصرف نفت و هفتاد درصد مصرف گاز اتحادیه ی اروپا از واردات تامین خواهد شد. (۵۸) هم اکنون اتحادیه اروپا ۴۵ درصد نفت مورد نیاز خود را از خاورمیانه وارد می کند. همچنین در سال ۲۰۰۰ کمیسیونی از اتحادیه ی اروپا اعلام کرد که "مورد حادی ... از وابستگی وجود دارد" و اینکه "به همان سادگی که برای گاز طبیعی تنوع جغرافیایی وجود دارد برای نفت وجود ندارد زیرا باقیمانده ی نفت جهان هرچه بیشتر در خاورمیانه متمرکز خواهد شد." (۵۹) هند هم بشدت به نفت خاورمیانه وابسته است و پیش بینی می شود که تا سال ۲۰۲۴ این کشور با پشت سر گذاشتن ژاپن، سومین واردکننده ی عمده ی نفت پس از ایالات متحده و چین باشد. (۶۰) ۶۷ درصد نفت وارداتی هند از خاورمیانه می آید و بزرگترین صادرکننده در این میان عربستان سعودی است که ۲۵ درصد واردات نفت خام هند را تامین می کند. در کل، بیش از نیمی از انرژی مورد استفاده در دنیا از نفت و گاز است و پیش بینی شده است که تا سال ۲۰۳۰ سهم کشورهای "خلیج" در تولید نفت جهان به ۲۵ درصد خواهد رسید. به همین ترتیب تخمین زده شده است که تولید گاز کشورهای خلیج (که بیشتر در قطر تولید می شود) در سال های آینده، حدود یک پنجم افزایش تقاضا برای گاز را تامین کند. (۶۱)

مازادهای مالی خلیج هم بدون شک افزایش خواهند یافت. یکدسته از تخمین ها پیش بینی می کنند که بعنوان مثال، اگر قیمت نفت در سطح میانگین

۷۰ دلار ابتدای سال ۲۰۱۰ باقی بماند، ارزش دارایی های خارجی کشورهای "خلیج" تا سال ۲۰۱۳ هفتاد و هفت درصد افزایش می یابد و به ۳۸ هزار میلیارد دلار می رسد. این رقم برابر مجموع دارایی های خارجی چین است. حتا با تخمین حداقلی قیمت نفت، یعنی بشکه ای ۱۰۰ دلار در سال ۲۰۱۳ (بسیار محتمل است که قیمت بسیار بالاتر از این باشد) دارایی های خارجی کشورهای "خلیج" در سال ۲۰۱۳ احتمالا به ۵۷ هزار میلیارد دلار خواهد رسید که نشانگر افزایشی ۱۶۰ درصدی نسبت به سال ۲۰۰۸ خواهد بود. در این حالت دارایی های خلیج با اختلاف نزدیک به هزار میلیارد دلار، چین را پشت سر خواهد گذاشت. (۶۲) در تمامی سناریوهای ممکن، دارایی های خارجی کشورهای نفتی (که شامل روسیه، نروژ، کشورهای نفتی امریکای لاتین و افریقا هم می شود) از سه قدر قدرت (powerbroker) واسطه گر دیگر (آسیای شرقی، صندوق های تامینی (hedge funds) و سهام ویژه خصوصی (private equity) بیشتر خواهد بود. خلیج اما از دیگر مناطق داری مازاد مالی در بازار جهانی متفاوت است؛ خلیج به شدت به حمایت های سیاسی و نظامی ایالات متحده وابسته است. همچنین با توجه به ساختار طبقاتی ویژه، که باعث تقویت سرمایه داری در کل منطقه می شود، خلیج، در داخل با فشارهای اجتماعی اندکی روبروست. به این دلیل، می توان گفت این منطقه در حوزه های دارای مازاد، مهمترین است.

با توجه به روندهایی که در بالا توضیح داده شد، باید گفت وابستگی متقابل نخبگان حاکم خلیج و منافع ایالات متحده یکی از تعیین کننده ترین مناسبات در دنیای امروز است. همچنین این رابطه در تعیین سیاست خارجی امریکا در خاورمیانه نقش مهمی ایفا می کند. اهمیت این مناسبات و وابستگی، در فراگیرترین و شدیدترین خیزش های سال ۲۰۱۱ منطقه، در بحرین بخوبی نشان داده شد؛ بحرین در وجوه زیادی از دیگر کشورهای خلیج متفاوت است. جمعیت شهری آن بیش از دیگر نقاط خلیج، پرولتری است. این کشور به شدت به نیروی کار مهاجر وابسته است. بخش زیادی از اکثریت شیعه ی آن فقیر اند و عمدتا توسط نخبگان سنی مورد تبعیض قرار می گیرند. بحرین با این ساختار

در بخش بانکداری، آسیا (به خصوص مالزی)، یکی از مراکز جهانی مالیه اسلامی است، و بانک‌های خلیجی پیوندهای بسیار محکمی با بانک‌های آسیایی برقرار کرده‌اند. این ارتباطات مالی حاکی از جابجایی احتمالی سرمایه‌گذاری‌های خلیج از بازارهای ایالات متحده به سوی بازارهای آسیاست

طبقاتی خاص، دارای تاریخ طولانی مبارزات چپ‌گرا و اتحادیه‌ای است. مبارزاتی که فرای تفاوت‌های مذهبی و فرقه‌ای انجام گرفته‌اند. (اگرچه باید به این نکته اشاره شود که گروه‌های اپوزیسیون بحرینی با دقت سعی کرده‌اند تا فرای تقسیمات فرقه‌ای فعالیت کنند). بر چنین زمینه‌ای می‌توان گفت که این خیزش بیش از آنکه فقط مخالفتی علیه سلطنت آل‌خلیفه باشد، منافع اساسی ایالات متحده در "خلیج" را به چالش طلبد. دولت امریکا به وضوح پشتیبانی خود از شاه حمد ابن عیسی آل‌خلیفه را افزایش داد و بدون تردید به دخالت نیروهای سعودی در بحرین چراخ سبز نشان داد تا آنها شانه به شانه‌ی نیروهای پادشاهی بحرین وارد عمل شوند و اعتراضات را سرکوب کنند. صدها بحرینی که در نتیجه‌ی سرکوب‌ها سر از اتاق‌های شکنجه درآوردند - تعدادی از آنها در زندان جان باختند - اساساً توسط رسانه‌های غربی نادیده گرفته شدند. حفظ حکومت آل‌خلیفه برای ایالات متحده به معنای حفظ منافع خودش بود.

تصور گسست قابل توجه در روابط بین‌ایالات متحده و خلیج آسان نیست. (به خصوص اگر حضور سنگین هژمونی نظامی ایالات متحده را در منطقه در نظر گیریم). اما با این وجود، وابستگی‌های متقابل میان‌ایالات متحده و طبقات حاکم خلیج مانع از اثرگذاری‌های دیگر، و چالش‌های بالقوه‌ی دیگر در منطقه نمی‌شود. علیرغم سلطه‌ی نظامی ایالات متحده در خلیج، نشانه‌های هرچه بیشتری وجود دارند مبنی بر اینکه چین و دیگر کشورهای آسیایی به وزن اقتصادی خود در منطقه می‌افزایند. بخش فزاینده‌ای از واردات به کشورهای "خلیج" از آسیا است. از سوی دیگر، سهم تجارت میان ایالات متحده و "خلیج" در حال کاهش است.

باید اشاره کرد که اتحادیه اروپا همچنان سلطه اش را در صادرات به "خلیج" حفظ کرده است. علاوه بر این، کمپانی‌های آسیایی (به خصوص کره‌ای، چینی و تایوانی) اکنون در بخش‌های مهندسی در خلیج که پر سود است، قدرت‌های اصلی‌اند. در بالا اشاره شد که صادرات نفت عربستان به چین اکنون از صادرات نفت این کشور به ایالات متحده بیشتر است و پیش‌بینی می‌شود که تا سال ۲۰۲۵ واردات نفت چین از منطقه خلیج، سه برابر واردات نفت ایالات متحده از این منطقه خواهد بود. در اوایل سال ۲۰۱۰ سخنگوی بزرگترین کمپانی تولید کننده‌ی نفت در جهان، Aramco عربستان سعودی، اعلام کرد که "چشمان پادشاهی، به چین نگاه می‌کند". با در نظر گرفتن این روندها به احتمال نزدیک به یقین می‌توان گفت که در آینده ارتباط سیاسی عمیق‌تری بین آسیا و خلیج و به زیان آمریکا برقرار خواهد شد.

همچنین ارتباط مالی فزاینده‌ای میان "خلیج" و آسیا وجود دارد. کمپانی‌های خلیجی - تحت رهبری Aramco و SABIC - سرمایه‌گذاری‌های استراتژیک مهمی در کارخانه‌های پتروشیمی چین کرده‌اند. در بخش بانکداری، آسیا (به خصوص مالزی)، یکی از مراکز جهانی مالیه اسلامی است، و بانک‌های "خلیجی" پیوندهای بسیار محکمی با بانک‌های آسیایی برقرار کرده‌اند. این ارتباطات مالی حاکی از جابجایی احتمالی سرمایه‌گذاری‌های خلیج از بازارهای ایالات متحده به سوی بازارهای آسیاست. همانطوری که ناصر سعیدی، اقتصاد دان ارشد مرکز بین‌المللی مالی دبی، در اوایل سال ۲۰۱۰ اشاره کرد: "خلیج به آهنگ چین خواهد رقصید؛ و این به معنای جابجایی مهم (tectonic) قدرت سیاسی و اقتصادی به سمت شرق است... جایی که آینده‌ی ما در آن نهفته است." (۶۳) سرمایه‌گذاری‌های صندوق‌های سرمایه‌ی حکومتی SWF خلیج این ادعا را تایید می‌کند. بزرگترین صندوق سرمایه حکومتی در دنیا، صندوق سرمایه‌گذاری ابوظبی (ADIA) در سال ۲۰۱۰ اعلام کرد که سرمایه‌گذاری‌هایش در آسیا را به ۲۰ درصد کل سرمایه‌گذاری‌هایش رسانده - این رقم یک دهه پیش نزدیک به ۱۰ درصد بود. (۶۴) به هر حال، برای فهم بهترین روندها و رقابت‌گری‌ها



طبقات سرمایه دار خلیج و نخبگان حاکم آن نه تنها به نفع تمرکز ثروت و قدرت - که خصوصیت خاورمیانه‌ی امروز است - عمل می‌کنند، بلکه خود از عاملان این تمرکزند و ضرورتاً علیه اکثریت مردم خاورمیانه می‌ایستند. به این دلیل نمی‌توان ابعاد ملی و منطقه‌ای را دو حوزه‌ی سیاسی مجزا در نظر گرفت. آنچه در نگاه اول مبارزات "ملی" به چشم می‌آید که در یک دولت - ملت مجزا جاری است، ضرورتاً رشد می‌کند و ابعاد بزرگتری به خود می‌گیرد و در برابر سلسله مراتب این منطقه‌ی بزرگتر که خلیج که در آن قرار دارد، قد علم می‌کنند.

دوم اینکه - و این عاملی بسیار مهم است - رقابت‌گری‌های کشورهای رقیب در نظام جهانی بازار را باید در کنار منافع مشترک آنها دید. همانطور که در این مقاله استدلال شد پیوند طبقات حاکم "خلیج" در سلسله مراتب بالایی نظام جهانی بازار، در شکل‌گیری سرمایه‌داری معاصر، عاملی ضروری بوده است؛ به همین دلیل کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، علیرغم رقابت‌گری‌ها، همگی در حمایت از جایگاه طبقات حاکم در "خلیج" هم‌عقیده‌اند. صورتبندی طبقات "خلیج"، عمیقاً با توسعه‌ی سرمایه‌داری در کلیت آن تنیده شده و بزرگترین ترس هر کدام از این دولت‌های اصلی نظام جهانی بازار، - و در اینجا باید تأکید کرد که این کشورها شامل چین و روسیه هم می‌شوند - به چالش کشیده شدن این ساختار طبقاتی است. بعبارت دیگر در بین تمامی کشورهای اصلی سرمایه‌داری، این دغدغه‌ی مشترک وجود دارد که "خلیج" باید با منافع سرمایه‌داری جهانی هم‌جهت باشد.

و این ما را به سومین عامل تعیین‌کننده‌ی مسیر آینده‌ی خلیج می‌رساند: رشد بالقوه‌ی مبارزات طبقاتی در کل خاورمیانه. یکی از موارد مهمی که در این مقاله به آن اشاره شد ضرورت رویکرد به خاورمیانه در کلیت آن بود؛ - خاورمیانه‌ای که در آن دولت‌های خلیجی در مرکز انباشت منطقه‌ای آن قرار دارند. نئولیبرالیسم در خاورمیانه، در کنار بین‌المللی کردن سرمایه‌ی خلیج در این سیستم منطقه‌ای ظاهر شد و در جهت تسهیل آن

باید سه عامل اساسی را در نظر گرفت. نخست همانطور که در این مقاله بطور مکرر تأکید شد "خلیج" را نباید جدا از مناطق اطراف آن در نظر گرفت. تمامی دولت‌هایی که برای نفوذ در این منطقه تلاش می‌کنند، خلیج را بخشی از حوزه‌ی بزرگتری که دارای منابع غنی انرژی است، می‌نگرند؛ حوزه‌ای که عراق، ایران و کشورهای آسیای مرکزی را هم شامل می‌شود. تخمین زده می‌شود که این حوزه، نزدیک به نیمی از ذخایر نفت و گاز جهان را داشته باشد و همچنین در برگیرنده منابع بزرگ بالقوه‌ای است که هنوز کشف نشده‌اند. (۶۵) سلطه بر این منطقه‌ی بزرگتر، بخش اصلی سیاست خارجی ایالات متحد و منشا جهت‌گیری سیاست قدرت‌های بالقوه رقیب آن (مانند چین و روسیه) نسبت به افغانستان، عراق و ایران است. سمت و سوی آینده‌ی توسعه‌ی سیاسی در خلیج تا اندازه‌ی زیادی از دریچه‌ی مبارزات درون و بیرون این منطقه‌ی بزرگتر تعیین خواهد شد.

عمل کرد. طبقات سرمایه دار خلیج و نخبگان حاکم آن نه تنها به نفع تمرکز ثروت و قدرت که خصوصیت خاورمیانه‌ی امروز است عمل می کنند، بلکه از عاملان این تمرکز اند و ضرورتاً علیه اکثریت مردم خاورمیانه می ایستند. به این دلیل نمی توان ابعاد ملی و منطقه‌ای را دو حوزه‌ی سیاسی مجزا در نظر گرفت. آنچه در نگاه اول مبارزات "ملی" به چشم می آید که در یک دولت-ملت مجزا جاری است، ضرورتاً رشد می کند و ابعاد بزرگتری به خود می گیرد و در برابر سلسله مراتب این منطقه‌ی بزرگتر که "خلیج" که در آن قرار دارد، قد علم می کنند.

چالشی در برابر سرمایه داری؟

برای فهم عمیق تر جنبش‌های مردمی که در نیمه‌ی اول سال ۲۰۱۱ جهان عرب را درنوردید، دانستن این نکته ضروری است که مبارزاتی که برای براندازی بن علی و مبارک صورت گرفت، هدفشان فقط دیکتاتورهای تونس و مصر نبود: منطق این مبارزات ناگزیر سلطه‌ی مناسبات قدرت در کل منطقه را به چالش کشید. این استدلال معنایش این است که منطق این مبارزات تنها در "الهام دهنده" و "خودگستر" بودن آنها و اینکه گویا تنها اثرات روان شناختی داشته اند، نیست. ساختارهای اجتماعی‌ای که مشخصات حاکمیت سیاسی در مصر، تونس و جاهای دیگر را تعیین می کردند، خود بخشی از چگونگی استقرار خلیج - در پیوند و زیر سلطه سرمایه بزرگتر بین المللی - در سلسله مراتب بازارهای منطقه بوده اند.

به این ترتیب مشخص می شود اقدامات خشمگینانه‌ی کشورهای خلیج برای به عقب راندن و منحرف کردن این خیزش‌ها به چه دلیل بوده است. و این بار دیگر به مایادآوری می کند که در نظام سرمایه داری، حوزه‌های سیاسی و اقتصادی تفکیک ناپذیرند. مبارزه علیه استبداد که خصوصیت این خیزش‌هاست، با گسترش سرمایه داری در این منطقه در هم تنیده و به این ترتیب مبارزاتی علیه خلیج هم هست.

مهم ترین خصلت این خیزش‌ها دقیقاً در آنجاست که بطور بالقوه از به چالش کشیدن کشورهای "خلیج" و نظام منطقه‌ای فراتر می روند. منطق این مبارزات،

اهمیت اتحادی وسیعتر را در خاورمیانه آشکار کرده است. ایجاد اتحادی علیه قطعه‌قطعه‌سازی شبه‌استعماری دولت-ملت‌ها، که فقط به توسعه‌ی به شدت نابرابر در منطقه دامن می زند. لحظه‌ای از این اتحاد - البته خیلی کوتاه - وقتی بود که مصر، تونس و لیبی در مسیر منسجم انقلابی حرکت می کردند و برای نخستین بار بعد از دهه‌ها افریقای شمالی متحد ممکن به نظر رسید. فقط با خاورمیانه‌ای متحد می توان در برابر دوقطبی شدن شدید ثروت در خاورمیانه که سرشت‌نمای این منطقه در کلیت آن است - و همانطور که در بالا توضیح داده شد بحران جهانی اقتصاد هم بر شدت آن افزوده است - ایستاد. چنین ایستادگی‌ای فرایندی به درستی انقلابی می طلبد؛ فرایندی که طی آن منابع وسیع خاورمیانه تحت کنترل دمکراتیک و مردمی طبقات کارگر و فقیر منطقه قرار گیرد. از این منظر فقط یک امکان وجود دارد و آن خروج از بن بستی است که دهه‌هاست ثروت و قدرت را در دستان نخبگان حاکم خلیج، که امپریالیسم و رژیم‌های استبدادی خاورمیانه از آنان حمایت می کنند، متمرکز کرده. پی آمد چنین فرایندی فقط گسست از سلطه‌ی امپریالیستی نیست، بلکه دقیقاً از آنجا که "خلیج" همراه با نظام جهانی بازار و در درون آن شکل گرفته، چالشی بنیادی است در برابر سرمایه داری در ابعاد جهانی. اینچنین است پتانسیل انقلابی خیزش‌های عرب برای نظام جهانی بازار. و این بزرگترین ترس طبقات حاکم "خلیج" و تمامی قدرت های امپریالیستی است.

پانویس‌ها

۱ - این اقدامات از جمله عبارت بودند از: حمایت از رژیم‌های منفور بن علی و مبارک در تونس و مصر (وقتی بن علی تونس را ترک کرد در نهایت این عربستان بود که از او میزبانی کرد)؛ به عهده گرفتن نقش مخاطب و واسطه‌ی اصلی میان دولت‌های ایالات متحده و رژیم صالح در یمن (و تلاش برای کمرنگ جلوه دادن هرگونه امکان تغییر بنیادی نقش رژیم یمن بعنوان دولت - مشتری ایالات متحده)؛ درخواست رسمی از ناتو برای مداخله‌ی نظامی در لیبی. با این همه، این اقدامات تنها صورت ظاهری سیاست‌های "خلیج" بود - به احتمال زیاد موارد بیشتر از اینها پنهانی در مکالمات تلفنی و دیدارهای خصوصی صورت گرفت و باعث شد که در نیمه‌ی اول سال ۲۰۱۱ ایالات متحده، اروپا و خلیج هم آهنگ عمل کنند.

۲ - گروهی از متفکران مارکسیست و اندیشمندان رادیکال رابطه‌ی میان نفت و امپریالیسم را پژوهیده اند: تعدادی از آنها استدلال می کنند که در

شرایط کاهش عرضه نفت، این کالا هرچه بیشتر برای ایالات متحده اهمیت می‌یابد. دیگران بر منافع بالقوه‌ای که کنترل این کالا دارد اهمیت بیشتری قائل‌اند و گروه سوم نفت را بعنوان "وسیله‌ای بالقوه‌ی باج‌گیری در برابر دیگر قدرت‌ها" می‌بینند. ن.ک.:

Alex Callinicos, 'Iraq: Fulcrum of World Politics', *Third World Quarterly*, 26, 2005, p. 599. For different approaches to the question of oil and imperialism, see: Simon Bromley, *American Hegemony and World Oil*, Cambridge: Polity Press, 1991; Simon Bromley, 'The United States and the Control of World Oil', *Government and Opposition*, 40(2), 2005, pp. 225-55; Michael Klare, *Resource Wars: The New Landscape of Global Conflict*, New York: Owl Books, 2002; John Bellamy-Foster, 'The New Age of Imperialism', *Monthly Review*, 55(3), 2003; David Harvey, *The New Imperialism*, Oxford: Oxford University Press, 2003, pp. 593-608; Doug Stokes, 'Blood for Oil? Global Capital, Counter-Insurgency and the Dual Logic of American Energy Security', *Review of International Studies*, 33(2), 2007, pp. 245-64.

۳ - در تحلیل‌هایمان از نفت باید به نوعی از "فتیشیسم کالایی" که به نظر می‌رسد ماهیت خاورمیانه با آن شکل‌یافته آگاه باشیم - به قول مارکس - نوعی کالای "رازآلود" و "گروتسک" و جداشده از مناسبات اجتماعی‌ای که در آن وجود دارد.

۴ - بعنوان نمونه مارکس می‌نویسد: "تحول کار موجود در محصول تولیدی به کار اجتماعی ... فقط بر پایه‌ی تجارت خارجی و بازار جهانی [ممکن] است. این تحول هم شرط و هم نتیجه‌ی تولید کاپیتالیستی است."

Karl Marx, *Theories of Surplus-Value*, Volume III, Moscow: Progress, 1971 [1862-3], p. 253; See Kevin Anderson, *Marx at the Margins: On Nationalism, Ethnicity, and Non-Western Societies*, Chicago: University of Chicago Press, 2010

۵ - دیدگاه‌های مارکس در موضوع مورد استعمار بر این گزاره مفهومی استوار بود که بریتانیا، ایرلند، و ایالت‌های بردار در جنوب آمریکا در یک اقتصاد واحد قرار دارند، نگاه کنید به:

Lucia Pradella, 'Imperialism and Capitalist Development in Marx's Capital', *Historical Materialism* (forthcoming 2012) -

تحلیل خیلی مهمی از این درک مارکس از بازار جهانی ارائه می‌دهد. تحلیلی که بر اساس نوشته‌های مارکس در موضوع استعمار و جوامع پیش‌سرمایه‌داری قرار دارد.

۶ - در اینجا فضای کافی برای بررسی گسترده‌تر مباحثات مارکسیستی پیرامون بین‌المللی‌شدن و دلالت آن در ماهیت صورت‌بندی طبقات و دولت در سطح بازار جهانی نیست. نکته‌ی مهمی که نباید از قلم انداختن این است که این بین‌المللی‌شدن را نباید خیلی ساده افزایش جابجایی سرمایه مابین مرزهای ملی در نظر گرفت. همان‌طور که کریستین پالوآ به درستی در دهه‌ی ۱۹۷۰ بیان کرد: "چنین تعریفی فقط می‌تواند توصیفی باشد نه

تئوریک. بین‌المللی‌شدن سرمایه اجتماعی خودگسترز با این واقعیت تعریف می‌شود که فرایند تبدیل شکل پولی به شکل کالایی و به شکل تولیدی (و برعکس) دیگر در درون یک صورت‌بندی واحد سرمایه‌داری کاملاً متحقق نمی‌شود. در واقع، عامل اصلی در این فرایند تحول، یعنی کالا، در دورن یک کشور تولید نمی‌شود. و بیش از این به این شکل محدود نمی‌ماند. کالایا عبارت دیگر کالا - گروه فقط می‌تواند در سطح بازار جهانی تولید و متحقق شود.

Christian Palloix, 'Conceptualizing the "Internationalization of Capital"', *Review of Radical Political Economics*, ۹(۲), ۱۹۷۷, p. ۲۰.

۷ - Karl Marx, *Grundrisse*, Harmondsworth: Penguin Books, 1973, p. 539.

Ibid., p. ۵۳۴ - ۸

۹ - در این معنا، کارکرد اعتباریاجاد "گردش بدون زمان گردش" است.

Roman Rosdolsky, *The Making of Marx's Capital*, London: Pluto Press, 1977, p. 393

۱۰ - Leo Panitch and Sam Gindin, 'Finance and American Empire', *Socialist Register* 2005, p. 64

۱۱ - Christian Palloix, 'The Internationalization of Capital and the Circuit of Social Capital', in H. Radice, ed., *International Firms and Modern Imperialism: Selected Readings*, Harmondsworth: Penguin, 1975, p. 76

۱۲ - Nigel Grimwade, *International Trade: New Patterns of Trade, Production, and Investment*, New York: Routledge, p. 119

۱۳ - صنعت پتروشیمی برای سوخت خود به نفت و گاز وابسته است، برخلاف تولید دوره‌ی پیش از جنگ که از ذغال سنگ استفاده می‌شد. برای تاریخچه‌ای دقیق‌تر بنگرید به:

Peter Spitz, *Petrochemicals: The Rise of an Industry*, New York: John Wiley, 1988 and Keith Chapman, *The International Petrochemical Industry: Evolution and Location*, Oxford: Blackwell, 1991, for detailed histories

۱۴ - Bromley, *American Hegemony*, p. 82.

۵ - Figures for oil production from BP, 'Annual Statistical Review', 2007, available at <http://www.bp.com>

۶ - See Bromley, *American Hegemony*, for an excellent account. For more detailed histories of individual GCC states, see Jill Crystal, *Oil and Politics in the Gulf: Rulers and Merchants in Kuwait and Qatar*, Cambridge: Cambridge University Press, 1995; Kiren Chaudry, *The Price of Wealth: Economies and Institutions in the Middle East*, New York: Cornell University Press, 1997; Rosemary Zahlan, *The Making of the Modern Gulf States*, London: Ithaca Press, 1998; Alexei Vassiliev, *The History of Saudi Arabia*, London: Saqi Books, 1998; Robert Vitalis, *America's Kingdom*:

Mythmaking on the Saudi Oil Frontier, Stanford: Stanford University Press, 2007

۱۷ - See Barry Eichengreen, *Globalizing Capital*, Second Edition, Princeton: Princeton University Press, 2008 for an account of these processes.

۱۸ - Bromley, *American Hegemony*; Anthony Sampson, *The Seven Sisters. The Great Oil Companies and the World They Made*, New York: Bantam, 1976; Pierre Terzian, *OPEC, the Inside Story*, Translated by M. Pallis, London: Zed Books, 1985

۱۹ - David Spiro, *The Hidden Hand of American Hegemony: Petrodollar Recycling and International Markets*, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1999; For an account of the development of Eurodollars, see Heather Gibson, *The Eurocurrency Markets, Domestic Financial Policy and the International Instability*, London: Macmillan, 1989.

۲۰ - Ngaire Woods, *The Globalizers: The IMF, The World Bank, and Their Borrowers*, Ithaca: Cornell University Press, 2006

۲۱ - Panitch and Gindin, 'Finance and American Empire', pp. 54-55

۲۲ - Internal US Treasury memo from Assistant Treasury Secretary C. Fred Bergsten to Treasury Secretary W. Michael Blumenthal, entitled, 'Briefing for Your Meeting with Ambassador to Saudi Arabia, John C. West', 10 March 1978 (cited in William Clark, *Petrodollar Warfare: Oil, Iraq and the Future of the Dollar*, Gabriola Island, British Columbia: New Society Publishers, 2005

۲۳ - Spiro, *The Hidden Hand*, pp. 105-126.

۲۴ - Ibid., p. 109

۲۵ - Ibid., pp. 122-123

۲۶ - Congressional Budget Office (CBO), 'The Effect of OPEC Oil Pricing on Output, Prices, and Exchange Rates in the United States and Other Industrialized Countries', Washington, DC: CBO, 1981, p. 35

۲۷ - International Energy Agency (IEA), *World Energy Outlook 2007: China and India Insights*, France: IEA, 2007, p. 54.

۲۸ - IEA, *World Energy Outlook*, p. 325.

۲۹ - Saudi Gazette, 'Aramco: China Over-takes US as Largest Customer', 6 April 2010.

۳۰ - Nexant Chem Systems, 'Outlook for the Petrochemical Industry: Good Times Ahead', Argentina: Instituto Petroquimico Argentino, 2004, p. 31

۳۱ - SABIC - بزرگترین کمپانی خاورمیانه و بزرگترین تولید کننده کالاهای اساسی پتروشیمی در دنیاست. این کمپانی سومین تولید کننده بزرگ پلی اتیلن، چهارمین در پلی الفین، و چهارمین در پلی پروپیلن

۳۲ - Isabel Ordenez, 'Exxon VP: Global Petrochemical Trade To Double In 10 Years', Dow Jones Newswire, 29 April 2010

۳۳ - McKinsey Global Institute, *The New Power Brokers: How Oil, Asia, Hedge Funds, and Private Equity Are Shaping Global Capital Markets*, San Francisco: McKinsey Global Institute, 2009, p. 2, available at <http://www.mckinseyquarterly.com>

۳۴ - David Lubin, 'Petrodollars, Emerging Markets and Vulnerability', *Economic and Market Analyses*, Citigroup, 19 March 2007, p. 8

۳۵ - International Monetary Fund (IMF), *World Economic Outlook*, Washington, DC: International Monetary Fund, 2007, p. 29

۳۶ - Institute for International Finance (IIF), 'Summary Gulf Cooperation Council Countries', 6 November 2008, p. 2

۳۷ - موسسه ی بین المللی مک کینزی برآورد می کند که در سال ۲۰۰۸ اکثر دارایی های خارجی خلیج در اختیار چهار کشور بوده است: عربستان سعودی ۷۸۰ میلیارد دلار، امارات ۸۷۰ میلیارد دلار، کویت ۳۰۰ میلیارد دلار و قطر ۱۴۰ میلیارد دلار

۳۸ - Rami Tolui, 'Petrodollars, Asset Prices, and the Global Financial

۳۹ - System', *Capital Perspectives*, PIMCO, 2007, p. 7

۴۰ - Martin Wolf, 'The Brave New World of State Capitalism', *Financial Times*, 16 October 2007

۴۱ - این تخمین ها از منابع زیر آورده شده:

'The Emergence of Regional and Global Investment Leaders out of Abu Dhabi', paper presented on behalf of Gulf Capital to the Abu Dhabi Economic Forum 2008 Emirates Palace, Abu Dhabi, February 3-4, p. 9 and Brad Setser and Rachel Ziemba, 'GCC Sovereign Funds: Reversal of Fortune', Council on Foreign Relations Working Paper, January 2009

۴۲ - See Setser and Ziemba, 'GCC Sovereign Funds', for a discussion of these issues

۴۳ - Michael Sturm, Jan Strasky, Petra Adolf, and Dominik Peschel, 'The Gulf Cooperation Council Countries, Economic Structures, Recent Developments and Role in the Global Economy', European Central Bank, Occasional Paper Series, No. 92, July 2008, p. 42

۵۴ - محاسبه شده بر اساس داده های بورس اوراق امان.
 ۵۵ - برای تحلیلی از این مسئله در ارتباط با کرانه‌ی غربی فلسطین بنگرید به :

Adam Hanieh, 'The Internationalization of Gulf Capital and Palestinian Class Formation', *Capital & Class*, 35(1), 2011, pp. 81-106.

۵۶ - McKinsey, *The New Powerbrokers*, p. 6.

۵۷ - در رسانه‌ها به این خودکشی‌ها پوشش گسترده‌ای داده نشد. تنها منبع آنلاینی که به این خودکشی‌ها توجهی نشان داد:

<http://www.migrantrights.org>.

۵۸ - 'Over 800 workers died abroad, 160 suicides', *The Himalayan Times*, 13 January 2011.

۵۹ - بر اساس اطلاعاتی که دپارتمان انرژی ایالات متحده منتشر کرده عراق، الجزایر و کویت هم در میان صادرکنندگان برجسته‌ی نفت به این کشورند:

Energy Information Administration, available at <http://eia.doe.gov>.

۶۰ - European Commission (EC), *Green Paper - Towards a European Strategy for the Security of Energy Supply*, Luxembourg: Office for Official Publications of the European Communities, 2000, p. 18.

۶۱ - Ibid., p. 20

۶۲ - IEA, *World Energy Outlook*, p. 495-6

۶۳ - Institute for International Finance, 'GCC Regional Overview', 28 September 2009, p. 9

۶۴ - McKinsey, *The New Powerbrokers*, p. 46.

۶۵ - Nasser Saidi, 'Our Future Lies to the East', *Arabian Business*, 15 February 2010, p. 34.

۶۶ - 'Abu Dhabi ADIA Sees Substantial Risk to Global Economy', *Khaleej Times*, 11 January 2010

۶۷ - Bernard Gelb, 'Caspian Oil and Gas: Production and Prospects', Washington, DC: Congressional Research Services, 2006, p. 3



۴۵ - مفهوم "مناسبات درونی" بر اساس خوانش برتل آلمن از فلسفه‌ی مارکس است. آلمن می‌گوید نباید "چیزها" را بصورت مجزا از هم ببینیم. بلکه هر ابژه‌ی تحت مطالعه را به صورت "روابط" ببینیم. روابطی که در خود حامل آن اجزایی است که ما تمایل داریم بصورت وابستگی بیرونی به هم ببینیم. بنگرید به :

Bertell Ollman, *Dance of the Dialectic: Steps in Marx's Method*, Illinois: University of Illinois Press, 2003, p. 25.

۴۶ - برای مطالعه‌ی دقیق‌تر فرایند صورتبندی طبقات در "خلیج" بنگرید به :

Adam Hanieh, *Capitalism and Class in the Gulf Arab States*, New York: Palgrave-MacMillan Publishers, 2011

۴۷ - این استدلال به طور کامل در اثر پیش گفته توضیح داده شده.

۴۸ - در دهه‌ی ۱۹۸۰ وقتی که جنگ ایران و عراق در جریان بود، ایالات متحده عربستان سعودی را تشویق کرد تا بپذیرد چهار سیستم کنترل و هشدار هواپیمای آمریکا (AWAC) در خاکش نصب شود. این سیستم‌ها ظرفیت سوختگیری هواپیماهای جنگی آمریکا را افزایش می‌داد. دیگر کشورهای عربی هم سیستم‌های هوایی‌ای خریدند تا به شبکه AWAC متصل کنند. به این ترتیب، سیستم دفاعی پان‌خلیجی تحت هدایت ایالات متحده تاسیس شد. Joe Stork and Martha Wenger, 'US - Ready to Intervene in Gulf War', *MERIP Reports*, ۱۴(۶), ۱۹۸۴, p. ۴۵ - بر اساس یکی از گزارش‌های کنگره‌ی آمریکا، در سال ۲۰۰۵ بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر پرسنل نظامی آمریکا در کشورهای خلیج حضور داشتند (علاوه بر تقریباً ۱۳۰۰۰۰ پرسنل نظامی در عراق و پرسنل‌های امنیتی که در استخدام بنگاه‌های غیرنظامی بودند). بنگرید به:

Kenneth Katzman, 'The Persian Gulf States: Issues for U.S. Policy', Washington, DC: Congressional Research Service, Library of Congress, 2006, p. 10

۴۹ - علاوه بر اینها کشورهای "خلیج" (بخصوص عربستان سعودی و امارت متحده‌ی عربی) در میان بزرگترین خریداران تجهیزات نظامی ایالات متحده در دنیا هستند (در سال ۲۰۱۰ دولت آمریکا بزرگترین فروش نظامی تاریخ خود را اعلام کرد ۶۰ میلیارد دلار تجهیزات سخت افزاری به عربستان) نگهداری و حفظ این تجهیزات با قراردادهایی که با ایالات متحده منعقد می‌شود صورت می‌گیرد و به این وسیله "خلیج" را هرچه بیشتر به زیر چتر نظامی ایالات متحده می‌کشد.

۵۰ - See Hanieh, *Capitalism and Class*, 2011

۵۱ - آمارهای بانک جهانی نشان می‌دهند که از کل سرمایه‌گذاری‌های خارجی انجام شده در منطقه در سال ۲۰۰۸ سهم کشورهای خلیجی ۳۶ درصد، آمریکای شمالی ۳۱ درصد، اروپا ۲۵ درصد، آسیا ۴ درصد و دیگر کشورهای خاورمیانه‌ی بزرگتر (MENA) ۳،۵ درصد. بنگرید به :

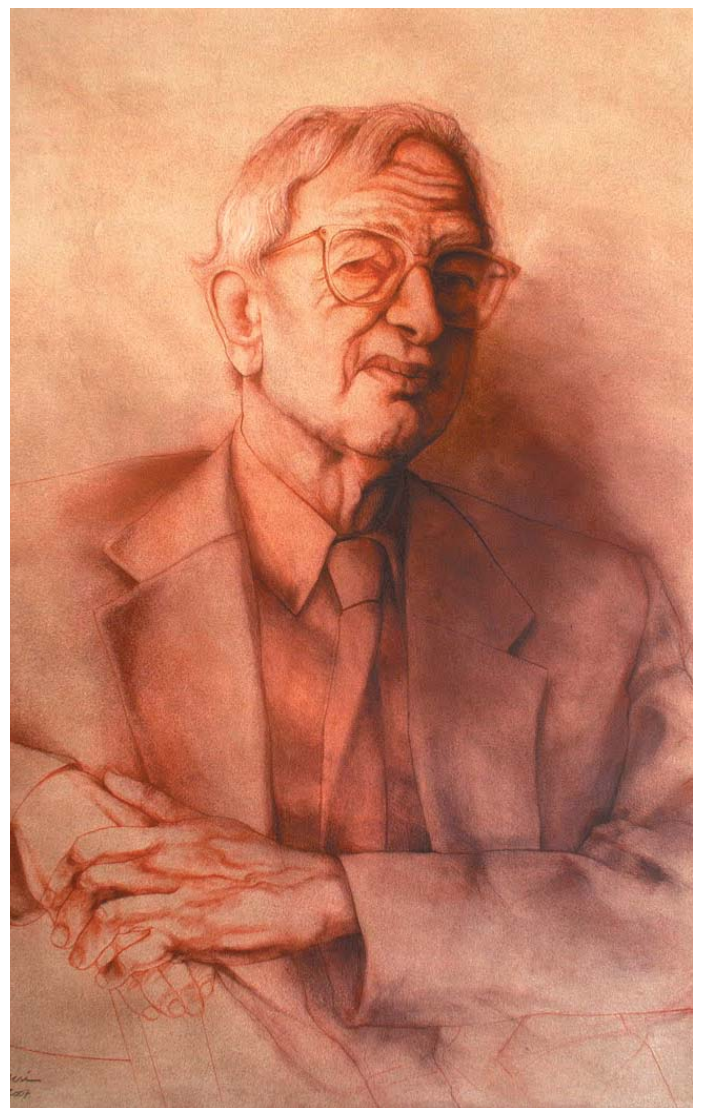
World Bank, *From Privilege to Competition Unlocking Private-Led Growth in the Middle East and North Africa*, Washington, DC: World Bank, 2009, p. 56

۵۲ - Dunia Frontier Capital (DFC), 'Private Foreign Investment in Iraq', 2009, p. 4, available at <http://www.dfciinternational.com>

۵۳ - National Investment Commission (NIC), 'Investment Overview of Iraq', Republic of Iraq, 2009,

اریک هابسبام پژوهش گر چگونگی ها و چراها در تاریخ

ایوب رحمانی



هنگامی که اریک هابسبام در اول اکتبر ۲۰۱۲ در سن ۹۵ سالگی در لندن درگذشت، بیشتر روزنامه‌های چاپ بریتانیا خبر را در صفحه اول خود چاپ کردند. خبرهمچنین در تعدادی از رسانه‌های تصویری و صوتی همراه با اشاره به زندگی و کارنامه ی اریک هابسبام، بازتاب یافت. اینکه مرگ یک تاریخ‌دان و پژوهش‌گر، این چنین در رسانه‌های عمومی و رسمی، مورد توجه قرار گیرد، کم سابقه است. اهمیت موضوع آنگاه روشن تر می‌شود که بدانیم اریک هابسبام مارکسیست بود و تا پایان عمر نیز بر مارکسیست بودن خود تاکید داشت.

بسیاری، اریک هابسبام را در زمان حیات‌اش بزرگترین تاریخ‌دان دادن معاصر و یا بزرگترین تاریخ‌دان زنده می‌دانستند. خود او به جایگاه‌اش در پژوهش تاریخی، آگاه بود، باین حال و بدون آنکه بخواهد فروتنی نشان‌دهد، این ارزیابی را چندان نمی‌پسندید. آثار هابسبام به بیشتر زبان‌های معروف دنیا ترجمه شده است. و بنابراین، او در زمان حیات‌اش اگر نه مشهورترین تاریخ‌دان معاصر، اما به یقین معروف‌ترین تاریخ‌دان مارکسیست جهان بود. توانایی شگرف او در تحلیل تاریخ معاصر، اطلاعات گسترده و باور نکردنی‌اش از موضوع کار، تسلط‌اش بر زبان و شیوایی آثارش، پشتوانه و دلیل این شهرت جهانی بود.

هابسبام در ۱۹۱۷ در اسکندریه مصر از پدری بریتانیایی و مادری اتریشی به دنیا آمد، در کودکی همراه با خانواده به اتریش و سپس به آلمان مهاجرت کرد. در ۱۴ سالگی به بخش جوانان حزب کمونیست پیوست و به ویژه در مبارزه علیه فاشیسم در آلمان فعال بود. او پس از به قدرت رسیدن فاشیسم در ۱۹۳۳، از آلمان به بریتانیا مهاجرت کرد، در دانشگاه کمبریج، تاریخ خواند و سپس در سال ۱۹۴۷ یعنی قبل از آغاز دهه ضدکمونیستی ۱۹۵۰، به عنوان استاد تاریخ در دانشگاه لندن (بربک کالج) به تدریس پرداخت. نخستین پژوهش‌های تاریخی هابسبام در گستره‌ای بود که نه فقط تاریخ نویسی متعارف بلکه پژوهش‌های مارکسیستی در تاریخ نیز به آن علاقه‌ای

تاریخ تحلیلی و جایگاه هابسبام

گفتن اینکه بخش بیشتر تاریخ مدون، یا شرح زندگی پادشاهان، ملکه‌ها و سرداران است و یا اینکه تاریخی است ایدئولوژیک در توجیه حکومت‌ها، منافع طبقات حاکم و گرایش سیاسی معین، حال دیگر کلیشه است. اما توجه به این امر در ارزیابی از کارهای هابسبام از این رو مهم است که رویکرد هابسبام به تاریخ از همان آغاز در تقابل بنیادی با این نوع تاریخ‌نگاری رسمی و رایج، و در واقع بدیل آن است. او همان طور که خود می‌گوید به تاریخ از پایین می‌پردازد. او از جامعه، از ساختار و یا ساختارهای اجتماعی آغاز می‌کند و وظیفه و هدف خود را تحلیل و تبیین این ساختارها می‌داند. چنین رویکردی اگر چه مهم است اما هنوز کافی نیست. زیرا می‌توان به جای پرداختن به زندگی شاهان و توجیه منافع طبقات حاکم، به مسایل اجتماعی پرداخت اما به تبیین و نتایج غیر واقعی رسید. اینکه ابزارهای تحلیل کدامند و کدام متدولوژی، راهنمای پژوهش و تحلیل است، نقش کلیدی در چگونگی این تحلیل و نتایج آن ایفا می‌کند. هابسبام متدولوژی مارکسیستی را در پژوهش به کار می‌گیرد و در این کار به راستی موفق است. رویکرد او به متدولوژی مارکسی اما از همان آغاز نه تنها شباهتی با رویکرد جزم‌گرایانه و رایج در مارکسیسم رسمی نداشت، بلکه در تقابل با آن بود. نظریه‌های مارکس، به ویژه ماتریالیسم مارکس در نزد هابسبام مجموعه‌ای از احکام ابدی و آمرانه نیست که او بخواهد صرفاً با بیان آنها و جستجو برای یافتن شواهد تاریخی در اثبات آنها کار خود را آغاز کند و به پایان برساند. این نظریه برای او راهنمای تحلیل است. هابسبام با مبنا قرار دادن رویکرد مارکسیستی، به تاریخ همچون یک کلیت به هم پیوسته می‌نگرد و در پی آن است که این کلیت را در تحول و تغییر دنبال کند، بشناسد و تشریح نماید. او در مقدمه‌ی "عصر امپراتوری" در این رابطه می‌نویسد: "من در این کتاب، همانند کتاب‌های پیشین، "عصر انقلاب ۱۹۴۸-۱۹۸۹" و "عصر سرمایه ۱۸۷۵-۱۸۴۸"، کوشش کرده‌ام که قرن نوزدهم و جایگاه آن را در تاریخ بشناسم و تشریح کنم. کوشش کرده‌ام آن دوران

نشان نمی‌داد: شورش‌های پیشا سرمایه‌داری. دو کتاب او "شورشگران بدوی" و "یاغیان" که به ترتیب در سال‌های ۱۹۵۹ و ۱۹۶۹، انتشار یافت راه را برای پژوهش‌های بیشتر در این گستره هموار کرد. اما کمتر کاری در این زمینه می‌توان یافت که بدون ارجاع به نوشته‌های هابسبام انجام شده باشد. در همین دوره‌ی زمانی، مقالات و پژوهش‌های هابسبام به ویژه در مورد تاریخ جنبش کارگری، در نوع خود کم نظیر بودند. هابسبام از بنیان گذاران نشریه "گذشته و آینده" بود، که نخستین شماره آن در ۱۹۵۲ انتشار یافت. هدف نشریه، پژوهش در مورد ساختارهای اجتماعی و تحلیل و تشریح تاریخ بود. دست اندرکاران نشریه در آغاز همگی مارکسیست بودند که علاوه بر هابسبام، تاریخ‌دانان سرشناسی چون کریستوفر هیل، رودنی هیلتون، ادوارد تامسون - نویسنده کتاب "شکل‌گیری طبقه کارگر انگلستان" - را شامل می‌شد. بعدها تاریخ‌دانانی غیرمارکسیست نیز به نشریه پیوستند. همکاری هابسبام با این نشریه تا پایان عمر ادامه یافت.

در همان سال انتشار کتاب یاغیان، کتاب دیگری از هابسبام با عنوان "صنعت و امپراتوری" (۱۹۶۹) انتشار یافت. کتاب‌های "ملت و ناسیونالیسم" (۱۹۹۰)، "درباره‌ی تاریخ" (۱۹۹۷) که دربرگیرنده مجموع مقالات قبلاً منتشر شده و جدید اوست، و "زمان‌های جالب، زندگی قرن بیستمی" که شرح زندگی و خاطرات هابسبام است، از دیگر آثار معروف او هستند. "چگونه جهان را تغییر دهیم" (۲۰۱۱) آخرین کتاب اوست که به مارکس و تاریخ مارکسیسم می‌پردازد. اما معروف‌ترین و مهم‌ترین کار هابسبام، کتاب‌های "چهارگانه اوست: "عصر انقلاب ۱۸۴۸-۱۷۸۹" (۱۹۶۲)، "عصر سرمایه ۱۸۷۵-۱۸۴۸" (۱۹۷۵)، و "عصر امپراطوری- ۱۹۱۴-۱۸۷۵" (۱۹۸۷). این هر سه جلد به تریلوژی یا سه گانه‌های هابسبام مشهورند، که "قرن بلند نوزدهم" را در بر می‌گیرند. آخرین کتاب از این سری، "عصر نهایت‌ها، قرن کوتاه بیستم ۱۹۹۱-۱۹۱۴" است که در سال ۱۹۹۴ انتشار یافت. (۱)

توانایی هابسبام در تحلیل تاریخ، اطلاعات وسیع و نیز تسلط اش بر زبان، به استدلال‌های او نیروی مجاب کننده می‌بخشد. این مجاب کنندگی، گاه چنان است که گویی این نه هابسبام بلکه خود تاریخ است که رازهایش را می‌گشاید و چراها و چگونگی‌هایش را با خواننده درمیان می‌گذارد.

را در روند تغییرات انقلابی بشناسم و تشریح کنم و ریشه‌های زمان حال را تا خاک گذشته تعقیب نمایم. و مهمتر از همه، کوشش کرده‌ام که گذشته را همچون کلیت به هم پیوسته در نظر بگیرم ... من از همان زمانی که به تاریخ علاقه‌مند شدم همیشه می‌خواستم بدانم که چگونه و چرا همه جوانب زندگی گذشته (یا اکنون) در هم تنیده‌اند. ("عصر امپراتوری" متن انگلیسی، پیشگفتار)

به این گونه، هابسبام، تحلیل گر ساختارها در یکپارچگی آن است. او فقط روایت گر گذشته‌ی تاریخی نیست. وظیفه‌ای که او در برابر خود قرار می‌دهد، این است که ضمن شناخت گذشته، توضیح دهد که چرا تحولات، رویدادها و تغییرات اجتماعی، آن گونه به وقوع پیوستند که ما تاریخ‌اش می‌خوانیم و نه به گونه‌ی دیگر. هابسبام به دنبال یافتن این چرا، به واکاوی نیروها و عواملی می‌پردازد که در پیوند دیالکتیکی با هم، کلیت معین تاریخی را شکل می‌دهند.

پرداختن به کلیت و باور به درهم تنیدگی اجزا آن، اما به این معنی نیست که هابسبام مخالف پژوهش در مورد اجزا و یا خرده ساختارها در این "کلیت به هم پیوسته" است، و یا اینکه این کار را ناممکن و نالازم می‌داند. برای مثال او نه تنها مخالف پژوهش تاریخی در مورد مقولات و پدیده‌های معین مانند، هنر، مذهب، ملت و نظایر آن نیست، بلکه کاملاً بر اهمیت و ضرورت آن آگاه است. او بطور مشخص در این گستره، پژوهش‌های ژرف و پرباری از خود به جا گذاشته است. کتاب "ملت و ناسیونالیسم" نمونه‌ای درخشان از این گونه پژوهش هاست. بنابراین او با نفس پژوهش در مورد مقوله و پدیده‌ی خاص مخالف نیست، بلکه بر این باور است

که نمی‌توان پدیده‌ها، رویدادها و واقعیت‌های تاریخی را جدا از یک‌دیگر و بدون زمینه‌های اجتماعی آنها، شناخت و توضیح داد. برای نمونه او در پیوند با ملت و پیدایی آن می‌نویسد: "آنچه که مارکسیست‌های قدیم "مسئله ملی" می‌نامیدند، جایگاه‌اش در نقطه تلاقی تغییرات سیاسی و تکنولوژیکی است. پیدایی ملت فقط نتیجه‌ی عملکرد دولت منطقه‌ای territorial state و یا آرزوی بر پا کردن چنین دولتی نیست، بلکه (ملت) همچنین بر زمینه و مرحله معینی از توسعه فن‌آوری و اقتصادی موجودیت می‌یابد". (ملت و ناسیونالیسم - مقدمه) بنابراین از نظر هابسبام، بررسی "مسئله ملی" و یا چگونگی پیدایی یک ملت معین، بدون بررسی و تحلیل عملکرد دولت، سطح توسعه اقتصادی و فن‌آوری در آن شرایط تاریخی، امکان‌پذیر نیست. از نظر هابسبام تاریخ‌دانی که پیوند پیدایی ملت معین را با عوامل بالا در نیابد، به ناگزیر، روایت‌اش از شکل‌گیری یک ملت، بازگویی افسانه یا ایدئولوژی‌ای خواهد بود که ناسیونالیسم آن ملت، تولید کرده است.

موضوع کار اصلی هابسبام تاریخ معاصر است. هابسبام، بر آمد، توسعه و تکامل سرمایه‌داری را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد و تشریح می‌کند. در این زمینه چهارگانه‌های او به راستی کاری کلاسیک و کم نظیر در تاریخ مدرن است. هابسبام در این آثار نشان می‌دهد که دنیای مدرن چگونه آغاز شد، چه مکانیسم‌ها، نیروها و عواملی در شکل‌گیری و توسعه آن در کار بوده‌اند و بطور کلی جهانی که ما اینک در آن بسر می‌بریم، چگونه شکل گرفته است.

نوشته‌ها و آثار هابسبام با اینکه از ارزش آکادمیک بسیار بالایی برخوردارند، به هیچ رو پیچیده و مشکل نیستند. او تنها برای تاریخ‌دانان و پژوهش‌گران نمی‌نوشت. او این توانایی را داشت که بدون لغزش به سطحی‌گری، تحلیلی ژرف و ریشه‌ای از توسعه‌ی تاریخی جامعه‌ی سرمایه‌داری به گونه‌ای که برای طیف بزرگی از خوانندگان قابل فهم باشد، ارائه دهد. اطلاعات او از موضوع کارش به راستی شگفت‌انگیز است. اما او سعی نمی‌کند که خواننده را با ارجاع

پرسش این است که بدیل سرمایه‌داری بازار آزاد، چه می‌تواند و یا باید باشد؟ هابسبام از این بدیل به عنوان "جامعه تغییر یافته" یاد می‌کند. اما در مورد این جامعه توضیح بیشتری نمی‌دهد و می‌گوید ما نمی‌دانیم به کجا می‌رویم. اما می‌گوید آینده "نمی‌تواند تداوم گذشته و یا امروز باشد"

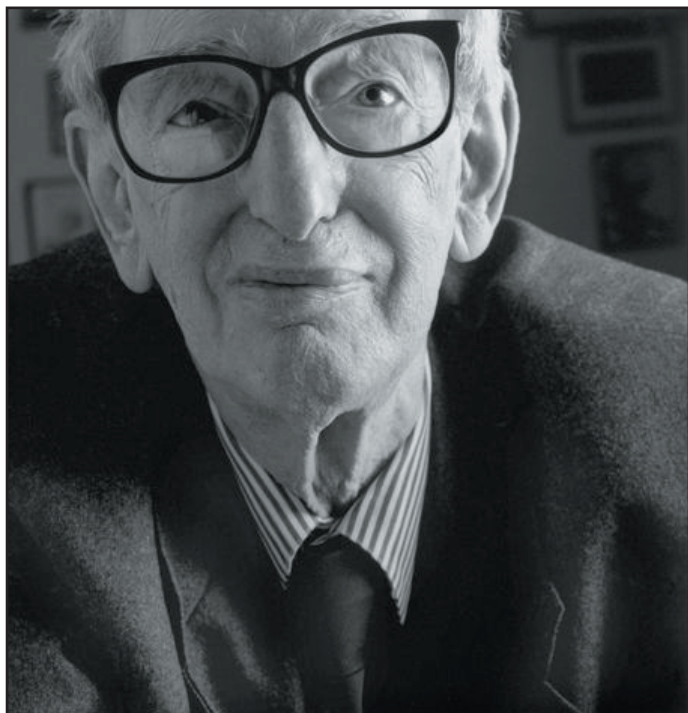
پژوهش واقعیت را تحقیر می‌کند و تفاوتی بین تاریخ واقعی و روایت‌ها نمی‌بیند را نشانه عقب نشینی و دست کشیدن بخشی از روشنفکران از ارئه تصویر جهانی از روزگار مدرن می‌دانست. او نسبی‌گرایی و پرداختن به پدیده‌ها در انتزاع از شرایط اجتماعی و تاریخی را نمی‌پسندید و رد می‌کرد. بر خلاف نظریه‌های پست مدرن که "روایت‌های کلان" را نادرست می‌دانستند، او همچون پژوهش‌گر ساختارها، وظیفه‌ی خود را تحلیل واقعیت و ارائه تصویر کلی از آن می‌دانست. گیرایی مارکسیسم نزد او از جمله در این بود که متد مارکسیستی به او امکان می‌داد که به تحلیلی جامع‌تر و نزدیک‌تر به واقعیت دست یابد. کیت توماس در بررسی خود از کتاب "در باره تاریخ" نوشت که "جاذبیت مارکسیسم برای هابسبام این است که مارکسیسم الگویی برای تحول بلند مدت تاریخی ارائه می‌دهد و به گفته هابسبام به این پرسش کلیدی که چگونه چیزها در جای خودشان قرار می‌گیرند، پاسخ می‌دهد." (۲)

در این الگو، جبرگرایی در تاریخ و به ویژه نوع استالینیستی آن که نیروهای تولید را "موتور تاریخ" و عامل تغییرات اجتماعی می‌داند، جایی ندارد. بی‌سبب نبود که آثار هابسبام هیچگاه در اتحاد شوروی، ترجمه و چاپ نشد. هابسبام با مارکس هم نظر است که تاریخ را انسان‌ها می‌سازند، اما نه در شرایطی که خود تعیین می‌کنند؛ بلکه در شرایطی که از گذشته به جا مانده است. او به محدودیت‌هایی که این شرایط بر فعالیت انسان‌ها اعمال می‌کند، تاکید داشت، اما بر این نظر بود که فعالیت انسان، عامل تغییر شرایط است. به این گونه او روندها، رویدادها و بطور کلی مسیر تاریخ - به ویژه در کوتاه مدت - را اجتناب ناپذیر نمی‌داند.

دادن به این اطلاعات گسترده مسحور روایت خود کند. بلکه این اطلاعات همچون بخشی از تشریح و توضیح تاریخ در جای درست خود قرار می‌گیرند، تا به صلابت و ژرفای تحلیل کمک نمایند. توانایی هابسبام در تحلیل تاریخ، اطلاعات وسیع او و نیز تسلطش بر زبان، نیرویی مجاب‌کننده به استدال‌های او می‌بخشد. این مجاب‌کنندگی، گاه چنان است که گویی این نه هابسبام، بلکه خود تاریخ است که رازهایش را با خواننده در میان می‌گذارد و چراها و چگونگی‌هایش را توضیح می‌دهد. فصل‌هایی از چهارگانه‌ها به راستی از چنین ویژگی‌ای برخوردارند.

شناخت ژرف و گسترده هابسبام از تاریخ معاصر به او امکان می‌دهد که بتواند درون مایه هر دوره‌ی معین از این تاریخ را برجسته نماید و توضیح دهد. او با آنکه در ابتدا قصد نداشت که به کل دوران معاصر بپردازد، اما متدولوژی او در پژوهش، این امکان را فراهم آورد که بتواند دوره‌های معین تاریخ معاصر را بطور مشخص و در پیوند با هم تحلیل کند. چهارگانه‌ها و یا "عصرها" در حقیقت نشان‌دهنده‌ی چنین دوره بندی کردن است. این دوره بندی، به هیچ رو دلخواهی و از سر راحتی کار نیست که انجام می‌گیرد. بلکه هدف این است که درون‌مایه یک دوران معین تاریخی در دو قرن اخیر برجسته و تشریح شود. برای مثال هابسبام به خوبی نشان می‌دهد که چگونه در دوره بین ۱۷۸۹ و ۱۸۴۸، یعنی "عصر انقلاب"، تمام زندگی اجتماعی در غرب تحت تاثیر "انقلاب‌های دوگانه" یعنی انقلاب صنعتی انگلستان و انقلاب اجتماعی فرانسه قرار می‌گیرد و دنیای مدرن ساخته می‌شود. "عصر‌ها"ی دیگر نیز از چنین ویژگی برخوردارند. بطور کلی در چهارگانه‌ها، درون مایه‌ی هر یک از این دوره‌ها و یا "عصر‌ها"، دینامیسم آنها و پیوندشان با یکدیگر توضیح داده می‌شود تا خواننده در می‌یابد که چرا و چگونه، به گفته‌ی هابسبام "گذشته به اکنون" منتهی شده است.

هابسبام همچون پژوهش‌گر ساختارها، هیچ میانه‌ای با اندیشه‌های پست مدرن ندارد. او بازگشت به تاریخ‌نگاری داستانی narrative history که



هابسام با مارکس هم نظر است که تاریخ را انسان‌ها می‌سازند، اما نه در شرایطی که خود تعیین می‌کنند؛ بلکه در شرایطی که از گذشته به جا مانده است. او به محدودیت‌هایی که این شرایط بر فعالیت انسان‌ها اعمال می‌کند، تاکید داشت، اما بر این نظر بود که فعالیت انسان، عامل تغییر شرایط است.

او به درستی می‌گوید: "تاریخ همان است که روی داده است و نه آنچه که ممکن بود روی دهد"، و باز به درستی از تخیل پردازی در مورد آنچه که روی نداده و می‌توانست روی دهد، خودداری می‌کند. اما در جای جای نوشته‌های او می‌توان دید که احتمالات دیگر نیز وجود داشتند و رویدادها و مسیر تاریخ می‌توانست به گونه‌ای دیگر باشد. بنابراین هابسام، وظیفه خود را توضیح اجتناب ناپذیری‌ها نمی‌داند، زیرا به جبرگرایی در تاریخ باور ندارد. او همچنین، پیش بینی آینده را نیز وظیفه خود همچون تاریخ‌دان نمی‌داند. از دیدگاه هابسام با شناخت گذشته می‌توانیم بگوییم که چگونه به اکنون رسیده‌ایم. اما گذشته، آینده را تعیین نمی‌کند. آنچه آینده را می‌سازد فعالیت انسانها برای تغییر شرایط کنونی است.

سیاست و استراتژی

هابسام تنها پژوهش‌گر و نظریه پرداز نبود، بلکه همچون انسان سیاسی تلاش داشت در تغییر جهانی که بر ضروت تغییر آن تاکید می‌کرد، بطور مستقیم نیز نقش ایفا کند. اما اگر نقش و سهم او به عنوان پژوهش‌گر تاریخ، بزرگ و تحسین برانگیز است، نقش مستقیم او در سیاست و دخالت‌گیری سیاسی به هیچ رو با فعالیت‌های پژوهشی او قابل مقایسه نیست و در بسیاری موارد با مضمون و نتایج آن پژوهش‌ها نه تنها خوانایی ندارد بلکه در تضاد با آن است.

هابسام تقریباً در هر مصاحبه رادیویی و تلویزیونی به ویژه بعد از سقوط بلوک شرق، باین چالش از طرف مصاحبه‌گر روبرو می‌شد که: اینک فرصت دارید از گذشته خود و دفاع از کمونیسم و اتحاد شوروی ابراز

پیشیمانی کنید. بطور مشخص از او پرسیده می‌شد: "آیا از اینکه کمونیست بوده‌اید متأسف نیستید؟". پاسخ او به پرسش اخیر تا پایان عمرش، نه بود و می‌گفت هنوز خود را کمونیست می‌داند. اما در باره دفاع خود از بلوک شرق اذعان می‌کرد که اشتباه کرده است. هابسام در واقع در آثار پژوهشی خود هیچگاه از اتحاد شوروی دفاع نکرد. در "عصر نهایت‌ها" که بعد از سقوط بلوک شرق، انتشار یافت، ارزیابی‌اش از این بلوک انتقادی است و از "استبداد استالینیستی" در آنجا سخن می‌گوید. اما تا پیش از سقوط بلوک شرق، او از این بلوک که ساختار اقتصادی آنها را سرمایه‌داری نمی‌دانست، کم و بیش در برابر کشورهای سرمایه‌داری، دفاع می‌کرد. هابسام در سال ۱۹۳۶ به حزب کمونیست بریتانیا پیوست که مدافع "سوسیالیسم موجود" بود و تا زمان انحلال این حزب در سال ۱۹۹۱ همچنان کارت عضویت آن را با خود داشت. گرچه عضویت او در حزب بیشتر جنبه نمادین داشت تا واقعی، اما نکته این است که هابسام در بسیاری از مسایل سیاسی، مواضع‌اش با مواضع آن حزب یکسان بود. او بر خلاف عده‌ای از روشنفکران عضو حزب که در اعتراض به مواضع و سیاست‌های این حزب و به ویژه در اعتراض به حمایت حزب از اتحاد شوروی، آن را ترک کردند، هیچ‌گاه نتوانست با خط مشی حزب،

تصفیه حساب کند.

برای نمونه بعد از اشغال مجارستان توسط ارتش شوروی و سرکوب قیام کارگران و مردم آنجا در ۱۹۵۶، تعدادی از روشنفکران مشهور عضو حزب، در نامه‌ای به کمیته اجرایی، از حمایت بدون چون و چرای حزب از اتحاد شوروی انتقاد کردند. آنها نوشتند: "به نظر ما حمایت بی چون و چرای کمیته اجرایی حزب کمونیست از اقدام شوروی در مجارستان، نتیجه‌ی ناخوشایند سال‌ها تحریف واقعیت و کوتاهی کمونیست‌های بریتانیا از تفکر مستقل در مسایل سیاسی است. آشکار شدن جنایت‌ها و خشونت‌های سهمگین در اتحاد جماهیر شوروی و قیام اخیر کارگران و روشنفکران علیه بوروکراسی‌های کمونیست‌نما در لهستان و مجارستان نشان می‌دهد که در ۱۲ سال گذشته تحلیل سیاسی ما بر تحریف واقعیت استوار بوده است". (۳)

هابسبام نیز این نامه را امضا کرده بود. حزب همانگونه که انتظار می‌رفت از انتشار نامه خودداری کرد و نامه در نشریه "نیو استیت من" منتشر شد. اکثر امضا کنندگان و از جمله همکاران تاریخ‌دان هابسبام یعنی رودنی هیلتون، کریستوفر هیل و ادوارد تامسون، حزب را ترک کردند. هابسبام اما به رغم امضای نامه، در حزب باقی ماند. او بعدها دخالت نظامی شوروی در لهستان، مجارستان، و پراگ در سال ۱۹۶۸ را اگر چه تاسف آور اما لازم خواند.

هم نظری هابسبام با خط مشی و استراتژی احزاب کمونیست، به ناگزیر او را به اتخاذ چنین مواضعی می‌کشاند. هابسبام با این که اساسا تغییرات بزرگ اجتماعی را نتیجه‌ی انقلاب‌ها و مبارزه از پایین می‌دانست و به گفته‌ی خودش به تاریخ از پایین می‌پرداخت، اما در سیاست نگاهی نیز به بالا داشت و به تغییرات از بالا امید می‌بست. و همین باعث می‌گردید که در پاره‌ای موارد اهمیت تحولات در پایین را در نیابد. او در پیوند با جنبش می‌۶۸ فرانسه ابتدا آن را "عالی و افسون کننده" نامید و به حزب کمونیست فرانسه که آن جنبش را محکوم می‌کرد، تاخت. اما سپس موضع‌اش را تغییر داد و موضعی شبیه موضع همان حزب اتخاذ کرد؛ او جنبش می‌۶۸ را اعتراض

فرهنگی جوانان ناراضی نامید و کم اهمیت خواند، و برآمد جنبش کارگری، اعتصابات کارگران و اشغال کارخانه‌ها توسط کارگران در جریان آن جنبش را بطور کلی نادیده گرفت.

شاید بتوان گفت که همین بهای لازم‌ندادن به مبارزات از پایین باعث شد که او در "عصر سرمایه" کمتر از دو صفحه از کتاب را به کمون پاریس اختصاص دهد. کمون، نخستین حکومت کارگری در تاریخ بود و اگر چه بیش از دوماه نپایید و توسط ضدانقلاب بورژوازی سرنگون شد، اما تاثیر آن در نظریه و عمل بخش رادیکال جنبش کارگری و سوسیالیستی بسیار مهم و دیرپا بود. برای نمونه فعالین جنبش کارگری روسیه و سازمان دهندگان و رهبران انقلاب اکتبر که هابسبام به درستی به نقش و جایگاه تعیین کننده آن انقلاب در روند تحولات تاریخ قرن بیستم تاکید دارد، از تجربه کمون درس‌ها آموخته بودند.

هابسبام در حقیقت هیچگاه از سیاست ناظر بر جبهه متحد علیه فاشیسم که مبتنی بر همکاری احزاب کمونیست با احزاب دیگر و در زمان جنگ دوم جهانی مبتنی بر همکاری با دولت‌های بورژوازی بود، دست نکشید. او این سیاست را حمایت از ترقی‌خواهی در برابر ارتجاع تبیین می‌کرد. (عصر سرمایه، ص ۱۴۴) بر همین اساس او ضمن تاکید بر مارکسیست و کمونیست بودن خود، در همسویی با حزب کمونیست بریتانیا، از حزب کارگران کشور در برابر حزب محافظه کار دفاع می‌کرد. و بدتر اینکه زمانی اعلام کرد: "چه بخواهیم و چه نخواهیم، آینده سوسیالیسم مسیرش از حزب کارگر می‌گذرد." (۴)

اتخاذ چنین سیاست‌هایی از سوی کسی که "عصر انقلاب" و بطور کلی چهارگانه‌ها و "ملت و ناسیونالیسم" را نوشته است، تعجب آور به نظر می‌رسد. از این رو بود که کریس هارمن (نویسنده کتاب "تاریخ مردمی جهان") از دو هابسبام سخن می‌گوید: هابسبام کتاب‌های یاد شده و هابسبام طرفدار حزب کارگر. (۵) بی هیچ تردید می‌توان گفت که اتخاذ چنین مواضع سیاسی توسط هابسبام از اهمیت کارهای تاریخی او نمی‌کاهد. این مواضع سیاسی همانطور که اشاره شد نه

هابسبام دوران بین ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۱ را "دهه‌های بحران" می‌نامد و فصلی از کتاب را با همین عنوان، به بررسی این بحران اختصاص می‌دهد. این بحران از نظر هابسبام بحرانی ساختاری است که تداوم آن آینده‌ی انسان را تهدید می‌کند. از نظر هابسبام سرشت‌نمای این دهه‌های بحران عبارت است از، پایان دولت‌های رفاه، اتخاذ سیاست‌های اقتصادی بازار آزاد توسط دولت‌ها، و فروپاشی "سوسیالیسم موجود"

تنها نتیجه منطقی آن پژوهش‌ها نیست، بلکه اساساً در تخالف با درون مایه آن پژوهش‌هاست. از این لحاظ می‌توان از دو هابسبام سخن گفت. اما در همان حال، در پاره‌ای موارد، خاستگاه نظری این مواضع را می‌توان در کارهای پژوهشی او یافت.

بحران سرمایه‌داری و آینده انسان

هابسبام در بخش پایانی "عصر نهایت‌ها"، دوران بین ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۱ را "دهه‌های بحران" می‌نامد و فصلی از کتاب را با همین عنوان، به بررسی آن اختصاص می‌دهد. این بحران از نظر هابسبام بحرانی ساختاری است که تداوم آن آینده‌ی انسان را تهدید می‌کند. از نظر هابسبام سرشت‌نمای این دهه‌های بحران عبارت است از، پایان دولت‌های رفاه، اتخاذ سیاست‌های اقتصادی بازار آزاد توسط دولت‌ها، و فروپاشی "سوسیالیسم موجود". هابسبام اقتصاد سرمایه‌داری بازار آزاد را که طی این چند دهه در کشورهای مختلف جهان رواج داده شد را ویران‌گر و در همان حال شکست خورده می‌داند. او به تفصیل دو معضل بنیادی این نوع سرمایه‌داری را توضیح می‌دهد: یکم افزایش شکاف بین ثروت‌مندان و فقرا در درون کشورها و نیز بین کشورهای توسعه‌یافته و کمتر توسعه‌یافته که باعث مهاجرت از کشورهای فقیر به کشورهای ثروت‌مندتر خواهد شد. و دوم نابودی محیط زیست و در خطر قرار گرفتن آینده‌ی انسان. در مورد اخیر، هابسبام هشدار می‌دهد که: "از نقطه نظر محیط زیست، اگر انسان قرار باشد آینده‌ای داشته باشد، سرمایه‌داری

دهه‌های بحران نمی‌تواند آینده داشته باشد". (عصر نهایت ص ۵۷۰)

هابسبام خواهان تغییر این نوع سرمایه‌داری است و کتاب را با این فراز به پایان می‌برد:

"ما نمی‌دانیم که به کجا می‌رویم، تنها می‌دانیم که تاریخ ما را به این نقطه رسانده است و اگر خواننده با استدلال این کتاب موافق باشد می‌دانیم که چرا. اما یک چیز روشن است؛ اگر قرار است انسان، آینده‌ی معینی داشته باشد، آن آینده نمی‌تواند تداوم گذشته و یا امروز باشد. اگر ما بکوشیم که هزاره سوم را بر این پایه بنا کنیم ناکام خواهیم شد. و بهای این ناکامی، و یا به بیان دیگر، بدیل جامعه تغییر یافته، تاریکی است." (عصر نهایت‌ها صفحه ۵۸۵)

هابسبام این سخنان را نزدیک به دو دهه پیش گفت. آن زمان هنوز بحران اقتصادی سرمایه‌داری در سال ۲۰۰۸ شروع نشده بود و برنامه ریاضت اقتصادی به سیاست دولت‌های بورژوازی در نیامده بود. از آن زمان تا کنون "دهه‌های بحران" نه تنها تداوم یافته بلکه بحران عمیق‌تر نیز شده است؛ رکود و نزول اقتصادی، کاهش دستمزد‌ها، بیکاری گسترده و افزایش شکاف بین فقرا و ثروت‌مندان در سطح جهانی، و سقوط نزدیک به فروپاشی اقتصاد کشورهایی چون یونان، اسپانیا و ایرلند همگی نشان‌دهنده‌ی تداوم بحران است. این‌ها و در کنار آن خطر نابودی محیط زیست، بیان‌گر واقعی بودن بدیل "تاریکی" برای انسان است. از سوی دیگر، تظاهرات‌ها، اعتراض‌ها و اعتصاب‌های کارگری و برآمدن جنبش‌های نوینی چون جنبش‌اشغال وال استریت و انقلاب‌های خاورمیانه، نشانه جدال با بدیل تاریکی است که سرمایه‌داری در هزاره سوم، انسان را به آن تهدید می‌کند. بنابراین هشدار هابسبام اکنون بیش از هر زمان دیگری جدی است. اما نکته اصلی این است که هابسبام نه سرمایه‌داری بطور کلی، بلکه سرمایه‌داری "دهه‌های بحران"، یعنی سرمایه‌داری بازار آزاد را تهدیدی برای آینده انسان می‌داند.

پرسش بنا بر این، این است که بدیل سرمایه‌داری بازار آزاد، چه می‌تواند و یا باید باشد؟ هابسبام از این بدیل به عنوان "جامعه تغییر یافته" یاد می‌کند. اما در مورد این

جامعه توضیح بیشتری نمی‌دهد و می‌گوید ما نمی‌دانیم به کجا می‌رویم. او اما می‌گوید آینده "نمی‌تواند تداوم گذشته و یا امروز باشد". به عبارت دیگر او بازگشت به دولت‌های رفاه را ناممکن و تداوم شرایط کنونی یعنی نئولیبرالیسم و سرمایه‌داری بازار آزاد را نیز برای انسان فاجعه‌بار می‌داند و خواهان تغییر جهان کنونی است. هابسمام در همان بخش پایانی "عصر نهایت‌ها" از لزوم ابقاء اتوریته (قدرت سیاسی) پاسخگو به مردم سخن می‌گوید. اما باز مشخص نیست که ساختار این اتوریته چیست و قدرت‌اش از کجا ناشی می‌شود. هابسمام در کتاب "چگونه جهان را تغییر دهیم" نیز بطور مشخص به این پرسش پاسخ نمی‌دهد.

پاسخ مارکس به پرسش بالا روشن است. مارکس طبقه کارگر را بنا به جایگاه‌اش در تولید اجتماعی، طبقه‌ای انقلابی می‌دانست که با رشد سرمایه‌داری رشد می‌کند و شرایط کار، زندگی و منافع طبقاتی‌اش او را در تقابل با مناسبات سرمایه‌داری قرار می‌دهد. از نظر مارکس، طبقه کارگر می‌تواند و ناگزیر است که برای رهایی خود، قدرت بورژوازی را سرنگون کند و جامعه دیگر، جامعه سوسیالیستی را جایگزین سرمایه‌داری سازد.

هابسمام اما با اینکه خود را مارکسیست می‌دانست با این نظر مارکس موافق نبود. او در یکی از مصاحبه‌های تلویزیونی گفت: در حالی که مارکس در مورد ماهیت بحران‌زای سرمایه‌داری، درست می‌گفت، نظرش در مورد طبقه کارگر درست نبود. به بیان دیگر هابسمام با تحلیل و نقد مارکس از اقتصاد سرمایه‌داری هم نظر است اما با نتیجه‌گیری نقد او توافق ندارد. هابسمام خود را در اساس با مارکس تاریخ، با مارکس تحلیل‌گر نظام سرمایه‌داری همسو می‌بیند، اما با مارکس انقلاب کارگری و سوسیالیسم موافق نیست.

طبقه کارگر در چشم انداز تاریخی

هابسمام در کتاب "چگونه جهان را تغییر دهیم" در انتقاد به دیدگاه رایج مارکسی از نقش طبقه کارگر در تغییر سرمایه‌داری می‌گوید: "اکنون روشن است که این تصویری بی‌پایه بود که پرولتاریا بنا به ضرورت

تاریخی، طبقه انقلابی بوده و یا خواهد بود" (چگونه جهان را تغییر دهیم ص ۴۴۰)

هابسمام همچون تاریخ‌دان همانطور که اشاره شد، عموماً از پیش‌بینی آینده پرهیز می‌کند. بنابراین به نظر می‌رسد که این بخش از سخن او که می‌گوید در آینده نیز طبقه کارگر انقلابی نخواهد بود، بیشتر حاکی از ناامیدی او از وضعیت کنونی جنبش کارگری باشد تا نظری مبتنی بر تفکر و تحلیل. اما آنچه هابسمام اینجا در باره گذشته طبقه کارگر می‌گوید، تنها مخالفت با دیدگاه مارکس در مورد طبقه کارگر نیست، بلکه نفی تحلیل‌ها و ارزیابی پیشین خود هابسمام از نقش طبقه کارگر نیز هست.

فقط به چند نمونه نگاه کنیم: هابسمام در "عصر انقلاب" در فصلی با عنوان "کارگران فقیر" با ترسیم تصویری روشن از شرایط کار، زندگی و مبارزات کارگران در دهه ۱۹۳۰ انگلستان، نشان می‌دهد که چگونه جنبش نوپای کارگری به آگاهی طبقاتی می‌رسد و کارگران، همچون یک طبقه در مقابل طبقه دیگر به میدان می‌آیند و به طور انقلابی عمل می‌کنند. هابسمام می‌نویسد: "جنبش کارگری اوایل قرن نوزدهم، دارای آگاهی طبقاتی و آمال طبقاتی بود. دیگر "فقیر" در مقابل "ثروت‌مند" قرار نگرفته بود، یک طبقه معین، طبقه کارگر یا پرولتاریا در مقابل طبقه دیگر، کارفرمایان و یا سرمایه‌داران قرار گرفته بود" (عصر انقلاب ص ۲۰۹). هابسمام در ادامه می‌گوید که این جنبش تلاش می‌کرد: "از اتحادیه کارگری و یا مدل تعاونی، نه فقط برای کسب دستمزدهای بالاتر برای بخش‌های متشکل کارگران، بلکه برای شکست دادن تمامیت جامعه موجود و استقرار جامعه جدید استفاده کند" (همانجا ص ۲۱۰)

از نظر هابسمام، جنبش کارگری در این هنگام، سرشتی سوسیالیستی داشت و علیه نظامی که شرایط نکبت‌بار بر کارگران اعمال کرده بود به شیوه انقلابی عمل می‌کرد. می‌نویسد: "جنبش کارگری، تشکلی بود برای حمایت از خود، برای اعتراض و انقلاب" (همانجا ص ۲۱۴)

هابسمام در تحلیل انقلاب‌های ۱۸۴۸ نیز به نقش

کارگران و جنبش کارگری به عنوان پیگیرترین نیروی انقلابی تاکید می‌کند. او در توصیف انقلاب فوریه ۱۸۴۸ در فرانسه می‌گوید که طبقه بورژوازی و به ویژه بخش میانه‌رو آن، در هراس از مبارزات انقلابی کارگران، سازش با اشرافیت و دفاع از "نظم اجتماعی" را به تداوم انقلاب ترجیح داد. هابسبام در فرازی از تحلیل خود، به نقش کارگران در آن انقلاب می‌پردازد و در کنایه به سخن‌گویان بورژوازی که تعریف شان از "پرولتاریا" توده فقیر و ناآگاه بود، می‌نویسد "انقلاب فوریه تنها توسط "پرولتاریا" برپا نشده بود، بلکه یک انقلاب اجتماعی و آگاه بود. هدف آن فقط جمهوری بطور کلی نبود، بلکه جمهوری اجتماعی و دموکراتیک بود. رهبران آن سوسیالیست و کمونیست بودند و دولت موقت انقلاب در حقیقت شامل کارگری واقعی، مکانیکی به نام البرت بود. برای چند روز این دولت مردد بود که پرچم‌اش باید سه رنگ باشد و یا پرچم سرخ قیام اجتماعی." (عصر سرمایه ۱۶)

هابسبام در اشاره به شکست قیام کارگران پاریس در ژوئیه ۱۸۴۸ که نقطه عطف آن انقلاب بود، می‌گوید کارگران قیام‌کننده "شکست خوردند و قتل عام شدند. آنها سخت جنگیدند و به سختی جان دادند، حدود ۱۵۰۰ نفرشان در جنگ خیابانی از پای در آمدند، - حدود دوسوم آنان طرفدار دولت (موقت) بودند- و بعد از شکست قیام، حدود ۳۰۰۰ نفر قصابی شدند و ۱۲ هزار نفر دیگر دستگیر شدند." (همانجا ص ۱۷).

هابسبام در همان دو صفحه‌ای که در "عصر سرمایه" به کمون پاریس اختصاص داده به درستی می‌گوید که "کمون قیام کارگران بود" او ابعاد وحشیگری و جنایت بورژوازی و دولت‌اش علیه کمونارها که جرئت کرده بودند علیه بورژوازی قیام کنند و دولت خود را تشکیل دهند، نشان می‌دهد. می‌نویسد: "چه کسی می‌داند که چند نفر از کمونارها کشته شدند، ورسایی‌ها به کشته شدن ۱۷۰۰۰ نفر اقرار کردند. اما این رقم نمی‌تواند بیش از نصف رقم واقعی باشد. بیش از ۴۳۰۰۰ نفر دستگیر و محبوس شدند... این چنین بود انتقام "اشخاص محترم". به این ترتیب، رودی از خون

هابسبام در اثبات نظر خود مبنی بر توقف رشد جنبش کارگری بریتانیا، به دو معیار استناد می‌کند: اول، عدم افزایش نسبی اعضای اتحادیه‌های کارگری نسبت به کل کارگران، و دوم، عدم افزایش آرای حزب کارگر در انتخابات عمومی

بین کارگران پاریس و "از آنها بهتران" جاری شد. و به این گونه برپاکنندگان انقلاب اجتماعی دانستند که چه چیزی در انتظارشان خواهد بود اگر نتوانند قدرت را نگاه دارند" (عصر سرمایه ص ۱۶۹)

این‌ها را هابسبام می‌گوید. و پیش از او مارکس در ارزیابی از انقلاب‌های ۱۸۴۸، نقش برجسته طبقه کارگر به عنوان پیگیرترین نیروی انقلابی در این انقلاب‌ها را تشریح کرده بود، و در تحلیل تجربه کمون پاریس، آن را حکومت کارگران نامیده بود. با این حال، هابسبام در دهه‌های پایانی عمر خود بر آن بود که نظر مارکس در مورد طبقه کارگر نادرست است و پرولتاریا طبقه انقلابی نبوده است و نخواهد بود.

هابسبام در سال ۱۹۷۸ در سخنرانی مشهوری تحت عنوان "مارش پیش رونده (جنبش) کار متوقف شده است" (۶) بطور مشخص به تحلیل جنبش کارگری بریتانیا از اوایل قرن بیستم به بعد می‌پردازد. او همان طور که از عنوان سخنرانی پیداست، نتیجه می‌گیرد که این جنبش از پیش روی بازایستاده است. او در آغاز یادآور می‌شود که در تحلیل این جنبش از متد مارکس استفاده و سعی خواهد کرد که این جنبش را در "پرتو تغییر ساختاری سرمایه‌داری و پرولتاریا" مورد بررسی قرار دهد. او سپس با توضیح رشد تکنولوژی و کاربرد هر چه بیشتر آن در تولید سرمایه‌داری، نشان می‌دهد که بطور تدریجی و در طول چند دهه از تعداد کارگران یدی نسبت به کل جمعیت کارگری کاسته شده است. برای نمونه، یاد آور می‌شود که نسبت تعداد کارگران یدی به کل طبقه کارگر که در سال ۱۹۱۱، ۷۵ درصد بود، در سال ۱۹۳۱ به ۷۰ درصد، در سال ۱۹۶۱، به ۶۴ درصد و در سال ۱۹۷۶ به ۵۰ درصد کاهش یافته است.

هابسبام در سنجش موقعیت جنبش کارگری، با مبنا قرار دادن درصد کارگران متشکل در اتحادیه‌های کارگری، و آرای حزب کارگر، این موضوع را نادیده می‌گیرد که رهبری اتحادیه‌های کارگری و حزب کارگر (حتی زمانی که هنوز این حزب از دولت رفاه حمایت می‌کرد و سیاست‌های اقتصادی نیولیبرال را در دستو کار خود قرار نداده بود) با ترویج رفرمیسم و سازشکاری در جنبش کارگری بریتانیا، عملاً مانع از پیش‌روی واقعی این جنبش شدند.



هابسبام، در جای دیگر از سخنرانی با اشاره به اینکه کارگران یدی بطور تاریخی نیروی اصلی احزاب کارگری و کمونیستی بوده اند، کاهش نسبی درصد کارگران یدی نسبت به کل طبقه کارگر را یکی از دلایل عدم رشد جنبش کارگری می‌داند. در سطح دیگری از بحث او به رشد بخش خدمات عمومی می‌پردازد و با اشاره به افزایش چشم‌گیر کارگران بخش خدمات عمومی، بطور کلی وجود رقابت و انشقاق در بخش‌های مختلف طبقه کارگر را دلیل دیگر عدم رشد جنبش کارگری می‌داند. هابسبام در همان حال تاکید می‌کند که تغییرات ساختاری در سرمایه‌داری و تاثیر آن بر جمعیت کارگری، همان‌گونه بوده است که مارکس پیش‌بینی می‌کرد: و آن‌اینکه اعضای طبقه کارگر یعنی کلیه کسانی که در ازای دستمزد، نیروی کارشان را می‌فروشند، نسبت به کل جمعیت افزایش یافته است.

هابسبام در سخنرانی خود توضیح نمی‌دهد که چرا باید کاهش نسبی کارگران یدی و رقابت درون طبقه کارگر - که بطور تاریخی در جنبش کارگری وجود داشته - لزوماً به کاهش نفوذ احزاب کارگری و سوسیالیستی و یا به عدم رشد جنبش کارگری بیانجامد. به هر رو هابسبام به این نتیجه می‌رسد که به دلیل تغییرات فوق، پیش‌روی جنبش کارگری در بریتانیا از ۲۵ تا ۳۰ سال پیش متوقف شده است.

هابسبام در اثبات نظر خود مبنی بر توقف رشد جنبش کارگری بریتانیا، به دو معیار استناد می‌کند: اول، عدم افزایش نسبی اعضای اتحادیه‌های کارگری نسبت به کل کارگران، و دوم، عدم افزایش آرای حزب کارگر در انتخابات عمومی. (۷)

هابسبام این دو معیار را نیز فرض پذیرفته شده می‌انگارد و نمی‌گوید که چرا باید موقعیت جنبش کارگری را با دو معیار فوق سنجید. بدون تردید نمی‌توان از جنبش کارگری سخن گفت اگر کارگران بطور کلی هیچ تشکلی از خود نداشته باشند. اما وجود تشکلهای کارگری و تعداد کارگران متشکل در آنها به خود مبنای دقیقی برای ارزیابی و سنجش موقعیت جنبش کارگری در کشوری معین نیست. در ارزیابی از موقعیت جنبش کارگری ضروری است که ساختار، عملکرد و سیاست حاکم بر تشکلهای کارگری و نقش آنها در مبارزه کارگران و نیز تجربه مبارزاتی کارگران و تفکر حاکم بر جنبش کارگری را در نظر گرفت. بی‌تردید موفقیت کارگران در مبارزه برای افزایش دستمزدها، بهبود شرایط کار و زندگی و بطور کلی تحمیل خواسته خود به سرمایه‌داری، از جمله از



بعلاوه هابسبام خود از دریچه و منظر رفرمیسم به جنبش کارگری می‌نگرد. او این فرض و یا توهم که اساس رفرمیسم بر آن قرار دارد را می‌پذیرد که گویا جنبش کارگری می‌تواند با حرکتی تدریجی و در خطی مستقیم به پیش برود و کارگران بیش از پیش از رفاه بیشتری در جامعه سرمایه‌داری بر خوردار شوند.

طریق اتحادیه‌های موجود کارگری، نشانه پیشروی جنبش کارگری است. اما مهمترین موضوع در این میان، خوداین مبارزه است و نه رشد کمی اتحادیه‌های کارگری.

هابسبام در سنجش موقعیت جنبش کارگری، با مبنا قرار دادن درصد کارگران متشکل در اتحادیه‌های کارگری، و آرای حزب کارگر، این موضوع را نادیده می‌گیرد که رهبری اتحادیه‌های کارگری و حزب کارگر (حتی زمانی که هنوز این حزب از دولت رفاه حمایت می‌کرد و سیاست‌های اقتصادی نتولیبرال را در دستو کار خود قرار نداده بود) با ترویج رفرمیسم و سازشکاری در جنبش کارگری بریتانیا، عملاً مانع از پیش‌روی واقعی این جنبش شدند. موقعیت نه شکست و نه پیروزی جنبش کارگری، به ویژه از جنگ دوم جهانی تا اواخر دهه هفتاد (زمان سخنرانی هابسبام)، تا حدود زیادی ناشی از نوع عملکرد اتحادیه‌های کارگری و حزب کارگر بود. به عبارت دیگر اتحادیه‌های کارگری و حزب کارگر بخشی از مشکل جنبش کارگری در بریتانیا بوده‌اند تا معیاری برای سنجش پیشروی آن.

بعلاوه هابسبام خود از دریچه و منظر رفرمیسم به جنبش کارگری می‌نگرد. او این فرض و یا توهم که اساس رفرمیسم بر آن قرار دارد را می‌پذیرد که گویا جنبش کارگری می‌تواند با حرکتی تدریجی و در خطی مستقیم به پیش برود و کارگران بیش از پیش از رفاه

بیشتری در جامعه سرمایه‌داری بر خوردار شوند. از لحاظ تاریخی اما جنبش کارگری هیچگاه روندی تدریجی و گام به گام نداشته است. فراز و فرودها و نقطه عطف‌ها مانند هر جنبش دیگری در سرشت این جنبش است. و اصولاً اینکه در این فراز و فرودها و نقطه عطف‌ها، کارگران به عنوان یک طبقه چگونه عمل می‌کنند، تعیین کننده است. کمون پاریس و برپایی شوراها کارگری در انقلاب‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه نمونه‌ای از این نقطه عطف‌هاست. نه کمون و نه شوراها ادامه رشد تدریجی و یا حتی جهشی تشکلی موجود کارگران در فرانسه و روسیه نبودند، بلکه نقطه عطف‌هایی بودند که در آن طبقه کارگر خیزی بلند بر داشت تا خود سرنوشت خویش را بدست گیرد. نمونه منفی چنین نقطه عطفی را می‌توان در جنبش کارگری و سوسیال دموکراسی آلمان در پیش از جنگ جهانی اول دید. طبقه کارگر آلمان در مبارزه‌ای طولانی و تدریجی توانست بزرگترین اتحادیه‌های کارگری آن دوران را ایجاد کند. حزب سوسیال دموکرات آلمان، همان گونه که هابسبام نیز اشاره می‌کند، در آستانه جنگ اول جهانی یک میلیون عضو داشت که تقریباً همه آنان کارگر بودند. اما جنبش کارگری‌ای که این چنین متشکل بود به دلیل سلطه رفرمیسم، در مرحله تعیین کننده، فلج شد و از حرکت باز ایستاد. اکثریت رهبری حزب علیه جنگ موضع نگرفت، و بخش قابل توجهی از آنان از دولت خودی در جنگ

پشتیبانی کردند. ریشه‌های شکست انقلاب آلمان در ۱۹۱۸ را می‌توان تا خاک‌های رفرمیسم حاکم بر جنبش کارگری در دهه پیش از جنگ دنبال کرد.

افزون بر آن اینکه کارگران در جامعه سرمایه‌داری و تحت حاکمیت بورژوازی می‌توانند به تدریج به خواسته‌های خود دست یابند و مدام به رفاه بیشتری برسند توهّم است. زیرا بهبود شرایط کارگران و کسب رفاه بیشتر در مرحله معین، به ویژه در هنگام بحران سرمایه‌داری، با سد سودآوری سرمایه مواجه خواهد شد. در چنین شرایطی بورژوازی دیگر نه تنها عقب نشینی نخواهد کرد بلکه برای ابقا سود و منافع طبقاتی‌اش بطور قاطع دست به عمل خواهد زد و به جنبش کارگری یورش خواهد برد. در این شرایط اگر جنبش کارگری، آگاهی، آمادگی، شهامت و تشکیلات رزمنده نداشته باشد، شکست خواهد خورد و طبقه کارگر ممکن است که آنچه را که تا کنون بدست آورده را نیز از دست بدهد.

جنبش کارگری بریتانیا که موضوع سخنرانی هابسبام است، در دهه بین ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۵ دقیقاً با چنین شرایطی روبرو شد. سرمایه‌داری انگلستان در ۱۹۷۳ در بحران فرو رفت. حزب کارگر که در ۱۹۷۴ به قدرت رسیده بود با اتخاذ سیاست‌های ضد کارگری تلاش کرد که بار بحران سرمایه‌داری را بر دوش کارگران بگذارد. مبارزات گسترده اما پراکنده کارگران علیه سیاست‌های دولت حزب کارگر به موفقیت نینجامید. در انتخابات سال ۱۹۷۹ حزب کارگر جای خود را به دست‌راست‌ترین دولت بعد جنگ جهانی دوم، یعنی دولت تاچر داد. شکست دادن جنبش کارگری که از نظر بورژوازی بیش‌ازحد قدرت‌مند شده بود از برنامه‌های اصلی دولت محافظه کار تاچر بود. دولت با آمادگی و با تدارک از پیش، مبارزترین بخش طبقه کارگر بریتانیا یعنی معدن‌چیان را هدف قرار داد و مجبورشان کرد که واکنش نشان دهند. حدود صد هزار معدنچی در ۱۹۸۴ دست به اعتصابی زدند که برایش آمادگی نداشتند. باین وجود اعتصاب یک سال به طول انجامید و معدن‌چیان دلیرانه جنگیدند. اما حزب کارگر و کنگره اتحادیه‌های کارگری از اعتصاب حمایت

اینکه کارگران در جامعه سرمایه‌داری و تحت حاکمیت بورژوازی می‌توانند به تدریج به خواسته‌های خود دست یابند و مدام به رفاه بیشتری برسند توهّم است. زیرا بهبود شرایط کارگران و کسب رفاه بیشتر در مرحله معین، به ویژه در هنگام بحران سرمایه‌داری، با سد سودآوری سرمایه مواجه خواهد شد. در چنین شرایطی بورژوازی دیگر نه تنها عقب نشینی نخواهد کرد بلکه برای ابقا سود و منافع طبقاتی‌اش بطور قاطع دست به عمل خواهد زد و به جنبش کارگری یورش خواهد برد. در این شرایط اگر جنبش کارگری، آگاهی، آمادگی، شهامت و تشکیلات رزمنده نداشته باشد، شکست خواهد خورد و طبقه کارگر ممکن است که آنچه را که تا کنون بدست آورده را نیز از دست بدهد.

نکردند. آنها کنارایستادند، و معدن چیان به همان سختی که مبارزه کرده بودند، شکست خوردند. اعتصاب معدن‌چیان نقطه عطفی در جنبش کارگری بریتانیا بود. حمایت دیگر بخش‌های طبقه کارگر از معدن‌چیان می‌توانست، دولت را به زانو در آورد و سرنوشت جنبش کارگری را به گونه‌ای دیگر رقم زند. اما چنین نشد. شکست معدن‌چیان سر آغاز شکست‌های دیگر و آغاز افول جنبش کارگری و پیش‌روی بورژوازی بریتانیا برای نزدیک به سه دهه شد. این جنبش به رغم پیروزی‌هایش در چند نبرد بعدی، تاکنون نتوانسته است بطور کامل از آن شکست کمر راست کند. در نتیجه‌ی آن شکست و در سراسیمه‌ی قرار گرفتن جنبش کارگری است که اکنون بورژوازی انگلستان می‌تواند بر متن عمیق‌ترین بحران اقتصادی سرمایه‌داری از زمان جنگ دوم به این سو، با اعتماد به نفس، برنامه ریاضت اقتصادی فلاکت بار را بر طبقه کارگر و بطور کلی بر اکثریت جامعه اعمال کند، بی آنکه از واکنش جنبش کارگری چندان نگرانی‌ای داشته باشد.

نتیجه‌ای که هابسبام در پایان آن سخن رانی می‌گیرد هنوز این نیست که که طبقه کارگر و یا پرولتاریا،

انقلابی نبوده است و یا نخواهد بود. او در آن سخنرانی هنوز فعالین کارگری و سوسیالیستی را به اقدام و فعالیت برای تغییر اوضاع فرامی خواند. اما تغییرات مورد نظر و مطلوب او کماکان رشد اتحادیه‌های کارگری و افزایش آرای حزب کارگر بود. اما دیدیم که چنین نشد. هابسبام زنده ماند و با چشم خود، شکست اعتصاب معدن‌چیان و در واقع شکست جنبش کارگری انگلستان در یک نبرد مهم و نیز چرخش کامل حزب کارگر از یک حزب دولت رفاه به حزب مدافع پروپاقرص اقتصاد بازار آزاد را دید.

او در دهه‌های پایانی عمر چنانکه اشاره شد، دیگر امکان بازگشت به دولت رفاه را ناممکن و از سوی دیگر سرمایه‌داری بازار آزاد را نیز شکست خورده می‌دانست. او در ارزیابی‌اش از شرایط اجتماعی در اواخر دهه اول هزاره سوم گفت: "ممکن است ما شکست خورد باشیم، اما طرفداران" توسعه بازار آزاد - دیدگاهی که بین سالهای ۱۹۷۳ تا ۲۰۰۸ آن‌چنان سیطره داشت - نیز شکست خورده اند." (۸)

همه این‌ها اما از نظر هابسبام به معنای "پایان تاریخ" نبود. او نسبت به آینده تاریک هشدار می‌داد و همچنان خواهان تغییر جهان بود. و همین وجه تمایز او با رفرمیست‌ها است. اگر چه با معیاری سخت‌گیرانه می‌توان گفت، هابسبام در گستره سیاست و استراتژی از رفرمیسم فراتر نمی‌رود، اما در همان حال باید گفت او حداقل در اواخر عمر خود بر خلاف رفرمیست‌ها و از جمله بخش اعظم رهبران اتحادیه‌های کارگری که سرمایه‌داری را فرض قرار می‌دهند و یا از آن دفاع می‌کنند، نه تنها مدافع سرمایه‌داری نبود بلکه از مبارزات ضد سرمایه‌داری دفاع می‌کرد. او در ۲۰۰۸ در رابطه با خطر تبدیل جنبش ضد سرمایه‌داری به جنبش ضد جهانی‌شدن هشدار می‌داد و می‌گفت لازم است "گرایش کنونی در بین فعالان رادیکال در تبدیل حرکت ضد سرمایه‌داری به حرکت ضد جهانی‌شدن کنار گذاشته شود" (۹)

اما ایراد و نقص بنیادی دیدگاه هابسبام در عرصه سیاست و استراتژی این است که او چشم‌اندازی از جامعه آینده که می‌باید جایگزین سرمایه‌داری بازار

باشد، ارائه نمی‌دهد. بعلاوه و مهمتر با بیان این نظر که طبقه کارگر انقلابی نیست، سوژه انقلابی در نظریه مارکس را حذف می‌کند، بی‌آنکه بتواند سوژه و یا سوژه‌های دیگری برای تغییر جهان کنونی نشان دهد. اما سیاست و استراتژی، گستره ای نیست که نام هابسبام در آن برجسته باشد. در این گستره او اگر پروازی دارد پروازی نزدیک به سطح است. تاریخ، و پژوهش تاریخی اما سپهری است که هابسبام در آن اوج گرفت، و در همان اوج نیز خواهد ماند.

پا نوشته‌ها

۱ - چهارگانه ها؛ عصر انقلاب، عصر سرمایه، عصر امپراطوری و عصر نهایت‌ها و نیز سه اثر دیگر هابسبام یعنی "ملت و ملی‌گرایی"، "جهان در آستانه قرن بیست و یکم" و "صنعت و امپراطوری" به فارسی ترجمه شده اند.

۲ - گاردین ۱۰ ژوئیه ۱۹۹۷

۳ - نیو لفت ریویو، شماره ۷۷ سپتامبر / اکتبر ۲۰۱۲

4-<http://www.socialistreview.org.uk/article.php?articlenumber=12143>

5-<http://www.socialistreview.org.uk/article.php?articlenumber=8160>

6-http://www.amielandmelburn.org.uk/collections/mt/pdf/78_09_hobsbawm.pdf

۷ - در مورد تعداد اعضای اتحادیه‌ها، هابسبام با استناد به آمار توضیح می‌دهد که در سال ۱۹۰۰ تنها ۱۳ درصد از کارگران در اتحادیه‌ها متشکل بودند. اما بارشود پیش روی جنبش کارگری، اعضای اتحادیه‌ها در سال ۱۹۴۸، به ۴۵ درصد از کل کارگران افزایش یافت. او می‌گوید این روند از آن زمان متوقف شد بطوریکه در ۱۹۷۸ نیز، تنها ۴۶ درصد کارگران در اتحادیه‌ها متشکل بودند. در مورد آرا حزب کارگر نیز هابسبام می‌گوید که آرای این حزب در انتخابات عمومی از سال ۱۹۰۰ رو به افزایش نهاد؛ به گونه‌ای که این حزب در سال ۱۹۵۱ توانست ۴۹ درصد از آرا به خود اختصاص دهد، اما از آن زمان به بعد، صرف نظرات نوسان‌های اندک، آرای این حزب افزایش نیافته است؛ به طوری که در انتخابات سال ۱۹۷۴ این حزب با ۴۰ درصد آرا به قدرت رسید.

لازم به یاد آوری است از زمان سخنرانی هابسبام در سال ۱۹۸۷ به این سو تعداد کارگران متشکل در اتحادیه‌ها هم از نظر مطلق و هم از نظر نسبی کاهش یافته است. برای نمونه تعداد مطلق اعضای اتحادیه‌ها در سال ۱۹۸۰ به بالاترین رقم خود یعنی به حدود ۱۳ میلیون نفر رسید اما از آن به بعد این رقم سیر نزولی یافت به گونه‌ای که در حال حاضر این رقم به کمتر از ۶ میلیون نفر کاهش یافته است. از نظر نسبی نیز کارگران متشکل در اتحادیه‌های کارگری فقط حدود ۲۵ درصد از کل کارگران را تشکیل می‌دهند.

۸ - نیو لفت ریویو، شماره ۷۷ سپتامبر / اکتبر ۲۰۱۲

۹ - سامان نو شماره ۸ و ۹، اهمیت کنونی مارکس ۱۵۰ سال بعد از گروندریسه.)



برگردان: میلاد مرادی | ویراستار: ایوب رحمانی

جهان در دومین رکود بزرگ تاریخ دوران مدرنش غوطه ور است. بحران مالی ناشی از وام‌های بی پشتوانه منجر به رکود جهانی سال ۲۰۰۹ شد و حالا رکود دیگری در سال ۲۰۱۲ در اروپا ظاهر می‌شود. نظام اجتماعی انباشت از طریق این فرایند دارد خود را از نو می‌سازد.

با وجود اینکه مفهوم «بحران» همیشه مورد دستبرد قرار می‌گیرد، به هر صورت این واژه با سه معنای متفاوت همراه بوده است: بحران دوره ای، بحران ساماندهی regulation crisis و بحران سیستمی. اگرچه می‌توان مقطع کنونی را بحران ساماندهی دانست، اما این بحران، بحرانی سیستمی نیز هست. این مقاله به بحث در مورد مرحله‌ی کنونی موج بلند سرمایه‌داری متاخر می‌پردازد.

بلندمدت سرمایه

ازمدت‌ها پیش، مفهوم بحران ساماندهی، بمثابة‌ی بخشی از دیدگاهی که سرمایه‌داری را خودساختارده و خودموازنه‌گر می‌داند مورد بحث قرار گرفته است. ما در اینجا به مفهومی رجوع می‌کنیم که داکس و روزیه (۱) ارائه داده‌اند: مفهوم "سامان مولد" نئولیبرال، که بر این نظر است که سرمایه‌داری در مواجهه با تضادهایش بطور دوره‌ای شیوه‌ی عملکرد خود را تصحیح می‌کند. در حقیقت، سرمایه‌داری بر مکانیسم اجتماعی استثمار و انباشت سرمایه بنا شده اما شیوه‌ی عملکردش در گذر زمان رشد و نمو می‌کند.

همین درک از مسئله، پایه و اساس تئوری چرخه‌های بلند، نزد کندراتیف (۲) است. این عنوانی بود که در زمانه‌ی او و به نام او انتخاب شد. بعدها به آن امواج بلند توسعه‌ی کاپیتالیستی گفتند. مفهوم "چرخه‌ها" موجب پیدایی فکر نادرست خودگردانی (سرمایه‌داری) و تکرار شد، که البته شواهد تاریخی نادرستی آن را نشان دادند.

لئون تروتسکی بعنوان یکی از رقبای نظری کندراتیف، با او در مورد فرایند موجی انباشت اقتصادی، هم‌نظر است. تروتسکی در مقاله‌ای که در سال ۱۹۲۳ منتشر شد، نوشت: «در طول تاریخ مشاهده می‌کنیم که چرخه‌های

همگن در مجموعه هایی جمع می شوند. دوره های کامل در توسعه ی کاپیتالیستی شامل تعدادی چرخه ی واضح رونق و بحران های کوتاه مدت و ضعیف است. در نتیجه در منحنی توسعه ی کاپیتالیستی، حرکت بالارونده ای را شاهدیم. وقتی این منحنی در طول چند دهه، در حالی که بطور مقطعی از نوسانات چرخه ای می گذرد، تقریباً در یک سطح می ماند؛ این دوره، دوره ی رکود است. و در نهایت در برخی مقاطع



نمودار ۱- منحنی توسعه ی کاپیتالیستی
منبع: بنگرید به یادداشت ۳

تاریخی در حالی که منحنی اصلی همچنان از نوسانات چرخه ای می گذرد، بطور کلی به پایین سرازیر شده و این نشان دهنده ی افول نیروهای مولد است.» (۳) نمودار ۱ این رویکرد چرخه ای را به نمایش می گذارد.

پژوهش در مورد این ادوار بلندمدت سرمایه داری، توجه پژوهش گران بسیار متفاوتی مانند جوزف شومپتر، رانر فریش و یان تینبرگن را به خود جلب کرد. و پژوهشگرانی مانند ارنست مندل، (۴) ریچارد گودوین و کریستوفر فریمن از آن استفاده کرده

اند. (۵) آنچه برای این پژوهشگران اهمیتی اساسی دارد تشخیص منحنی های بالارونده و پایین رونده است. این ها بر این نظرند که هیچ سازوکاری نیست که گذر از یک دوره رکود به دوره رونق را تضمین کند. در نتیجه تقارنی میان دو نقطه عطف نیست: در اضمحلال یک دوره ی بلند انبساطی عوامل اقتصادی نقش دارند، در حالی که در بهبودی پس از یک دوره ی رکود طولانی، عوامل دیگری لازم اند. فریمن و همکارانش بر اهمیت چارچوب نهادی - جامعه شناختی در عدم تناسب بین پارادایم اقتصادی - تکنولوژیک در دسترس و شرایط اجتماعی توسعه تاکید کردند و ارنست مندل مناسبات سیاسی و اجتماعی را در تعیین موج جدید موثر می دانست. برای وی عوامل درونزای اقتصادی در اضمحلال یک موج رو به بالا و عوامل برونزای سیاسی در پیدایش موج صعودی جدید، پس از چند دهه نزول، نقش اساسی داشتند.

بر اساس این دیدگاه، رشد سرمایه داری پس از جنگ جهانی دوم را می توان با دو موج توضیح داد: موج اول از پایان جنگ جهانی دوم است تا بحران دهه ی ۱۹۷۰ و نقطه ی عطف آن آغاز دهه ی ۱۹۸۰ است. این دوره، "سی سال طلایی" و یا "عصر فوردی" نامیده شد. البته این موج از لحاظ انسجام با موج دوم در دوره ی بعد از دهه ی ۱۹۸۰ تا امروز، یعنی عصر نئولیبرال، متفاوت است.

هرکدام از این دوره ها را می توان از چهار بُعد توضیح داد: نظام انباشت، پارادایم تکنولوژیک، سامان اجتماعی و تقسیم کار بین المللی.

(۱) نظام انباشت به ما می گوید که چگونه تولید و تحقق یابی (realization) تولید با هم ترکیب می شوند. از منظر تولید، تا جایی که بهره وری اجازه دهد، رشد و در نتیجه انباشت افزایش می یابد. از منظر تحقق یابی، یا سطح دستمزدهای موجود مصرف انبوه را ممکن می سازد یا اینکه ما شاهد توزیع نابرابر ثروت خواهیم بود، که موجب توقف رشد تقاضا خواهد شد. در نتیجه، نظام انباشت اشاره دارد به قوانینی که از ساختار طبقه ی حاکم یعنی مناسبات میان سرمایه های بانکی، صنعتی، بنگاه ها و یا میان سهامداران و مدیران

متاثر است.

۲) پارادایم تکنولوژیک یا پارادایم اقتصادی - تکنولوژیک، بیانگر ارتباط میان شیوهی تولید و فن آوری های در دسترس است: در هر دوره ای، پیکره ای از نوآوری های تکنولوژیک که به دنبال یک فن آوری اصلی و شاخه ای مسلط جدید حرکت می کنند، کاربرد اقتصادی پیدا می کنند. در گذشته اتوموبیل چنین نقشی داشت و بعدها فن آوری های ارتباطاتی و اطلاعاتی، نقش اصلی را داشته اند. اما در دسترس بودن نوآوری های تکنولوژیک به تنهایی کافی نیست؛ عدم تناسب میان این پارادایم و چارچوب ساماندهی اجتماعی، ممکن است فرایند انباشت را سد کند.

در ابتدا به پتانسیل ابداعات اصلی از لحاظ کاربریشان در اقتصاد می پردازیم. همانطور که در تاریخ می بینیم اثرات کار برد این نوآوری ها در مورد چرخ آبی و نخ ریزی - آرکرایت Arkwright به اندازه ای بود که تعدادی از رقبایش را واداشت تا بکوشند که وسایل و تجهیزات او را تخریب کنند. اما علیرغم این خصومت، فعالیت های موفقیت آمیز و بسیار سودآور چرخ های نخ ریزی کرامفورد Cramford و دیگر کارخانه هایش، عده ای زیادی را به سرمایه گذاری در این صنعت ترغیب کرد؛ بویژه پس از آنکه تاریخ حق ثبت مناقشه آمیزش اش به سر آمد. از اولین سرمایه گذاری هایی که در کانال های آبی صورت گرفت، مانند کانال ورسل در منچستر، سودهای فراوانی بدست آمد. در ابعاد بسیار وسیعتر، نمایش و آزمودن انواع لوکوماتیوهای بخار در خطوط آهن رینهیل Rainhill Trials که بعد از فعالیت موفق و سود آور راه آهن لیورپول - منچستر انجام گرفت رونق فوق العاده ای را در سرمایه گذاری در راه آهن موجب شد. البته در اثر هیجان ناشی از پیش بینی های غلوآمیز در مورد سودآوری در این بخش، حباب مالی بزرگی نیز شکل گرفت. دیگر بنیادگذاران خطوط آهن، مانند جرج هاجسن در بریتانیا و خانواده ی واندربیلت در ایالات متحده از بورس بازی و حقه بازی های مالی سودهای هنگفتی

به جیب زدند. سودآوری Carnegie, Krupp و Ford نمونه هایی بودند که نشان می دادند با فعالیت اقتصادی نوآورانه می توان مقادیر هنگفتی انباشت کرد. در دوره ی اخیر سودهای IBM, Microsoft و Apple چنان قابل ملاحظه بوده است که آنها به سودآورترین بنگاه های اقتصادی تبدیل شده اند. مجموعه ای از ابداعات، تولیدات و فرایندهایی که محصول انقلاب صنعتی اطلاعاتی و ارتباطی است، اشکال جدیدی از سرمایه گذاری، انباشت و تحقق تولید را بوجود آورده است.

خصلت متمایزکننده ای که در امواج بلند تکرار می شود این است که گرچه ابداعات در هر مورد، ابداعاتی منحصر به فرد و متفاوت بودند، اما مجموعه ابداعاتی پدیدار می شدند که به روشنی امکان کسب سودهای هنگفت را فراهم می آوردند؛ ابداعاتی که برتری تکنولوژی شان بر شیوه های پیشین تولید، محرز شده بود. البته همیشه بهبودهای خرد و اندک وجود داشته اند اما در هر موج مورد مطالعه ما، ابداعاتی بودند که خبر از تغییرات بی سابقه در بهره وری و سودآوری می دادند. این ابداعات بسیار سودآور، رویدادهایی جدا افتاده از هم نبودند، بلکه جزئی بودند از مجموعه ای به هم بسته ی ابداعات در محصولات، فرایندها و سازماندهی. در مواقعی ابداع یک فرایند جدید، موجب سودآوری های عمده می شد، اما در مواقع دیگر مجموعه ای از محصولات جدید این نقش را ایفا می کرد و در مواقعی نیز همانطور که در مورد خطوط مونتاژ فورد و یا در رابطه با اینترنت شاهد بودیم، تغییرات در سازماندهی نقش اصلی را داشت. اما در همه ی این موارد، توسعه ی اقتصادی و تکنیکی به هم وابسته بودند. موج کندراتیف که پس از رکود بزرگ و جنگ جهانی دوم آغاز شد همزمان بود با عصر نفت، اتومبیل، موتوریزه شدن و تولید انبوه، که تحت تاثیر ابداعات چشمگیر و نیز تغییرات بزرگ اجتماعی قرار داشت.

۳) ساماندهی اجتماعی، شامل تعیین دستمزد، سازماندهی کار، قانون کار و هنجارهای اقدامات اجتماعی دولت، یعنی تامین اجتماعی، خدمات عمومی و دیگر اشکال

دستمزد غیرمستقیم است. ساماندهی اجتماعی عنصر اصلی ایجاد نظم اجتماعی و خلق مشروعیت است. اما این گرایش وجود دارد که ساماندهی اجتماعی در دوره‌های انقباض (اقتصادی)، با ملزومات انباشت سرمایه که نیازمند دگرگون کردن توزیع اجتماعی ارزش است، متناسب نباشد.

در واقع در دوره کساد اقتصادی در موج بلند، بی تناسبی پارادایم فرصت‌های تکنولوژیک - اقتصادی جدید با چارچوب سامان اجتماعی، یعنی شرایط کار و شیوه‌ی پرداخت، شرایط تحصیلات حرفه‌ای و هنجارهای اجتماعی، قراردادهای سنن و فرهنگ اجتماعی، باعث ایجاد بحران‌های تعدیل می‌شود.

در مواردی تاریخ نشان داده که نیروی محرکه فرصت‌های جدید تکنولوژیک - اقتصادی می‌تواند آنچنان عظیم باشد که حتی در زمان بحران ساختاری تعدیل و بیکاری ساختاری، کل تولید صنعتی و یا تولید ناخالص داخلی را با حرکتی به سمت بالا روانه کند. به نظر می‌رسد این همان اتفاقی بود که در بریتانیای دهه‌ی ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ و ایالات متحده در دهه‌های ۱۸۸۰ و ۱۹۲۰ رخ داد. اما از طرف دیگر، رشد طوفانی صنایع نفت و اتوموبیل در دهه‌ی ۱۹۲۰ برای فائق آمدن بر گرایش نزولی اقتصاد امریکا و جهان در دهه‌ی ۱۹۳۰ کافی نبود. بحران‌های شدید سیاسی، منازعات بین المللی و بحران‌های پولی، همگی باعث بدتر شدن وضعیت شدند. امکان ظهور دومین انقباض بزرگ در دوره‌ی کنونی، نمونه اخیر را به یاد می‌آورد.

در هر صورت، همیشه در هر موج بلند، سطح بالای بیکاری ساختاری و تکرار شونده، نشانه‌ای است از این بحران‌های تعدیل. از قرن نوزده آمار بسیار اندکی در دست است، اما نشانه‌های بسیار محکمی وجود دارد مبنی بر وجود بیکاری‌های خیلی حاد در بریتانیا در دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ و بیکاری‌های گسترده در بیشتر کشورهای صنعتی در دهه‌ی ۱۸۸۰ بخصوص در آن کشورهایی که صنایع ماشینی در آنها پیشرفته تر بود. و نیز آمار فراوانی در دسترس است از بیکاری ساختاری شدید در دهه‌های ۱۹۲۰ و

۱۹۳۰ و بار دیگر در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ تا به امروز که بیکاری ابعاد غیرقابل باوری به خود گرفته است. حتی در دوره‌ی رونق دهه‌ی ۱۹۲۰ در ایالات متحده، بخش‌هایی از اقتصاد، مشکلات تعدیلی سختی را از سر می‌گذراندند، مانند معدن، کشتی‌سازی و راه آهن. در آلمان و بریتانیا بطور کلی صنایع سنگین و بویژه صنعت فولاد و صنعت کشتی‌سازی با مشکلات تعدیل ساختاری عمیق و گسترده‌ای مواجه شدند. در دهه‌ی ۱۹۸۰ صنعت اتوموبیل، صنعت نفت، صنعت مواد مصنوعی و بار دیگر صنعت فولاد از صنایعی بودند که با مشکلات تعدیل ساختاری درگیر بودند. کاملاً واضح است که تغییراتی اینچنین گسترده، مانند مکانیکی شدن، الکتریکی شدن، موتوری شدن و کامپیوتری شدن در هر دوره‌ای از بحران تعدیل ساختاری به منازعات مختلفی انجامیده است. عمق تضادهای اجتماعی که ممکن است در هر بحران ساختاری تشدید شود، بطور آشکار خود را در جدال‌های نیروی کار بازتاب می‌دهد.

(۴) و سرانجام این که، تقسیم کار بین المللی، به سازمانبندی اقتصاد جهان اشاره دارد و اتصال هر کشور در بازار جهانی و همچنین مناسبات آن کشور با دیگر اقتصادها را تبیین می‌کند. تقسیم کار بین المللی به مسائل مختلفی اشاره دارد از جمله اینکه چه کسی مواد خام را استخراج می‌کند، چه کسی محصولات صنعتی و خدمات پیچیده تولید می‌کند و چه کسی بر راه‌های ارتباطی و تکنولوژی‌های اطلاعاتی سلطه دارد. تقسیم کار بین المللی همچنین شامل پول و بازار ارز نیز می‌شود؛ یعنی تعیین نرخ ارز، ذخیره‌ی بین المللی و کنترل سرمایه‌گذاری و جریان‌های مالی بین المللی. تقسیم کار بین المللی سلسله مراتب قدرت‌ها را بر اساس مناسبات مالی، نظامی و سیاسی آنها تعیین می‌کند.

تغییرات در نظام مقررات (رژیم ساماندهی اجتماعی) چه در سطح ملی و چه در سطح بین المللی می‌تواند بین ملت‌ها و درون آنها منازعات ایدئولوژیک و سیاسی ریشه دار برانگیزاند. منازعات بر سر قوانین حمایتی غله در دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ در بریتانیا

افول در موج بلند ... - ۱۹۸۰	بهبود در موج بلند ۱۹۴۵-۱۹۷۵	
مالی سازی	فورדיسم	نظام انباشت
تکنولوژی اطلاعات	تیلوریسم	پارادایم تکنیکی اقتصادی
انعطاف پذیری	قرارداد اجتماعی	مقررات اجتماعی
جهانی سازی	بین المللی سازی	تقسیم کار بین المللی

جدول ۱ - فورדיسم و نئولیبرالیسم

است. جدول ۱ دیدگاه ما را در رابطه با دگرگونی‌های معاصر با چهار معیار گفته شده خلاصه می‌کند.

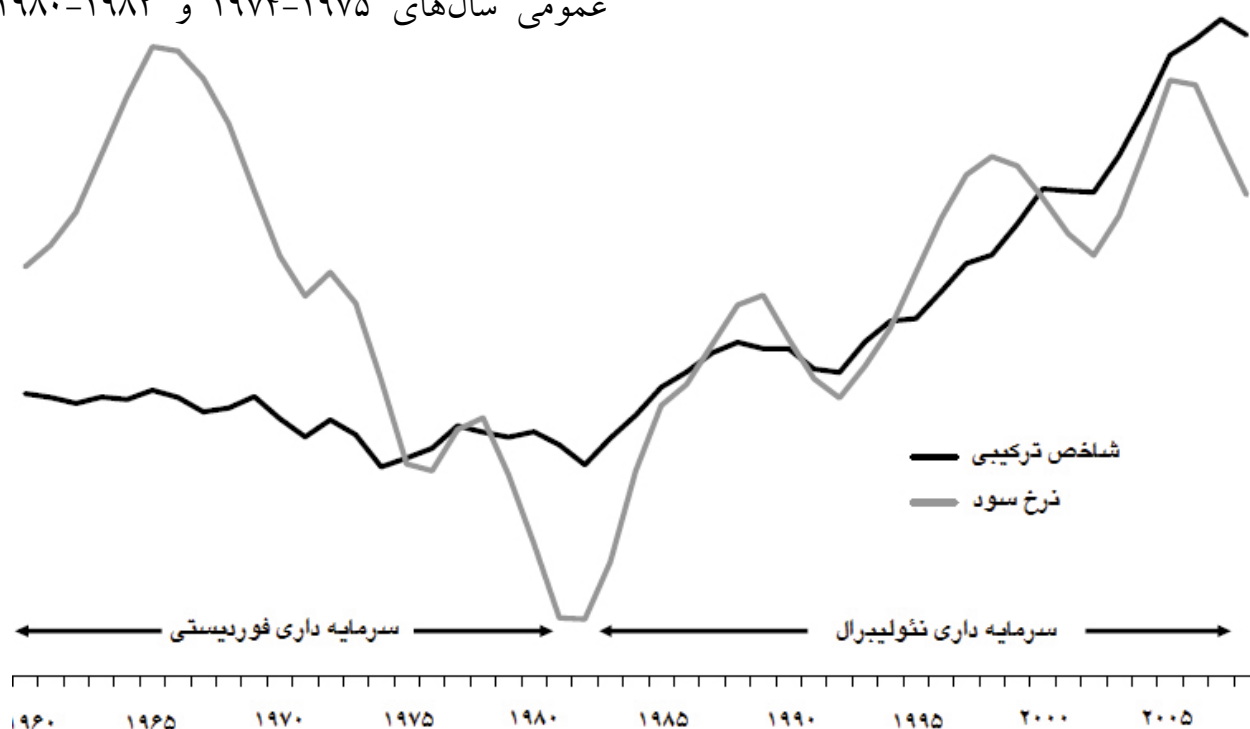
منحنی سرمایه‌داری معاصر

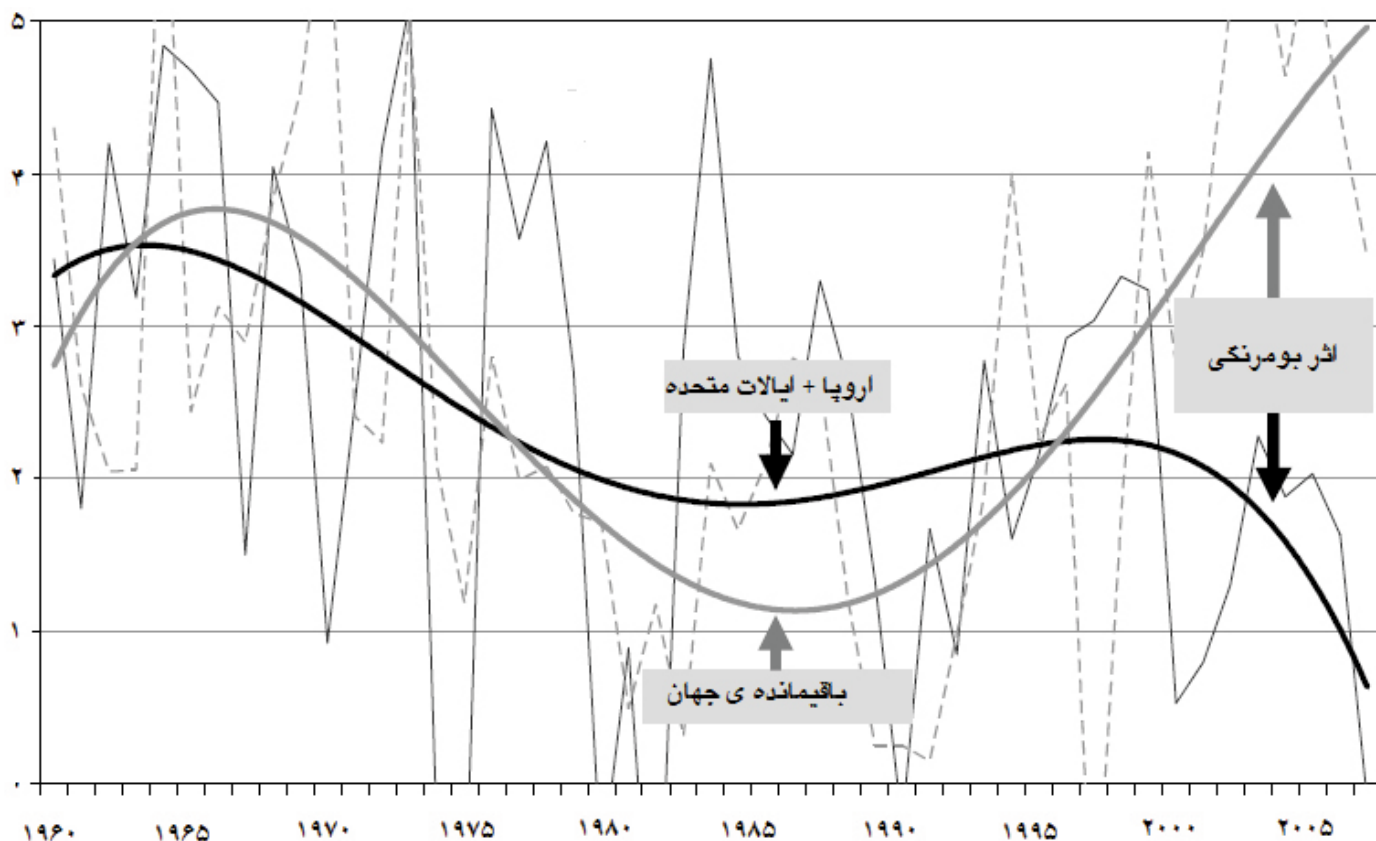
در آنچه به دنبال خواهد آمد به روشی رجوع می‌کنیم که می‌توان آن را «طیف‌نمایی» *spectrographie* امید. در این روش با استفاده از مجموعه‌ی متجانسی از شاخص‌ها (که از آنها یک شاخص ترکیبی با معنایی ریاضی استخراج کرده ایم) دوره‌های بلند را توضیح می‌دهیم. (۶) این شاخص ترکیبی با فاصله‌ی کمی به دنبال شاخص نرخ سود می‌آید (نمودار ۲).

این شاخص ترکیبی تا اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ تقریباً مسطح است که در واقع نشان دهنده‌ی قدرت ساماندهی نظام است. اما از سال ۱۹۶۷ در ایالات متحده امریکا و سپس در باقی اقتصادهای مهم سرمایه‌داری در هنگام رکود عمومی سال‌های ۱۹۷۴-۱۹۷۵ و ۱۹۸۰-۱۹۸۲ نرخ

و درگیری‌های بعدی بر سر اصلاحات در تعرفه در اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم در همان کشور از این نوع منازعات بودند. تعرفه‌های حمایتی، در ایالات متحده، آلمان و ژاپن که همگی در حال صنعتی شدن و رقابت تکنولوژیک با یکدیگر بودند، تاثیر جدی داشتند. منافع اساسی ملی همیشه اهمیتی حیاتی داشته است و تنش‌هایی که بر سر مسائل تجاری بوجود می‌آید، می‌تواند منشاء اصلی تنش در مناسبات بین المللی باشد. مسابقه‌ی تسلیحاتی بین نیروی دریایی انگلستان و آلمان پیش از سال ۱۹۱۴ و همچنین پدیدار شدن سیاست نیومرکانتیلیستی دولت آلمان در چارچوب اتحادیه اروپا، نشانه‌ی این تنش

نمودار ۲- شاخص ترکیبی و نرخ سود با متغیرهای استاندارد، برای تعاریف و منابع بنگرید به پیوست





نمودار ۳- نرخ رشد سرانه ی تولید ناخالص داخلی
به درصد، روندها رنگی، منبع: (۲۰۰۸) Armeco, Maddison

در مقایسه با دوران فوردیست، سطح بهره وری پایین تری بدست آمد. این امر بوضوح نشان می دهد که تولید سود برای خود راه ها و ابزارهای دیگری یافت.

نتیجه ی سومی که از این شواهد و داده ها بدست می آید «اثر بومرنگی» جهانی سازی است: در ایالات متحده و اروپا سطح بهره وری کاهش یافته اما در اقتصادهای نوظهور که اکنون مراکز پویای سرمایه داری اند، سطح بهره وری جهش داشته است.

توزیع مجدد ارزش و تحقق آن

نکته کلیدی در شناخت شواهد موجود، درک تفاوت سهم کار و سهم سرمایه است. گفتیم که سطوح بهره وری در دوره ی نئولیبرال با دوره ی فوردیستی قابل مقایسه نبود، در نتیجه وسیله ی اصلی برای ابقاء نرخ سود کاستن از سهم نیروی کار یا بعبارت دیگر افزودن بر نرخ استثمار بوده است. همانطور که نمودار ۴ نشان می دهد از دهه ی ۱۹۸۰ به این طرف همین اتفاق می افتد.

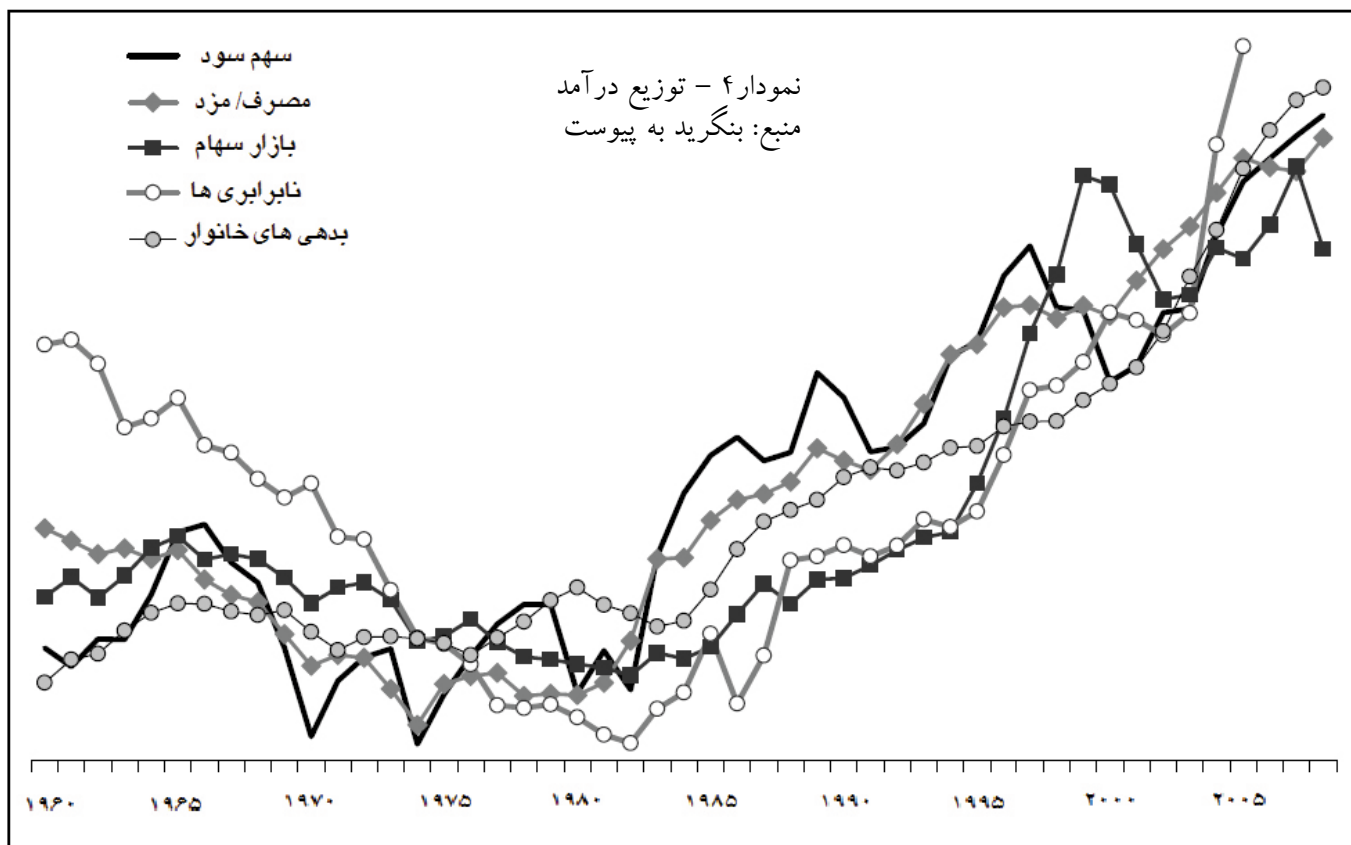
اما اگر ما در مرحله ی بازسازی نرخ سود قرار گرفته

سود در حال کاهش بوده است. نقطه ی عطف مهم، دهه ی ۱۹۸۰ بود که از آن به بعد نرخ سود علیرغم نوسانات عمده ی سالهای رکود ۱۹۹۳-۱۹۹۱ و ۲۰۰۲-۲۰۰۰ احیا می شود. (۷)

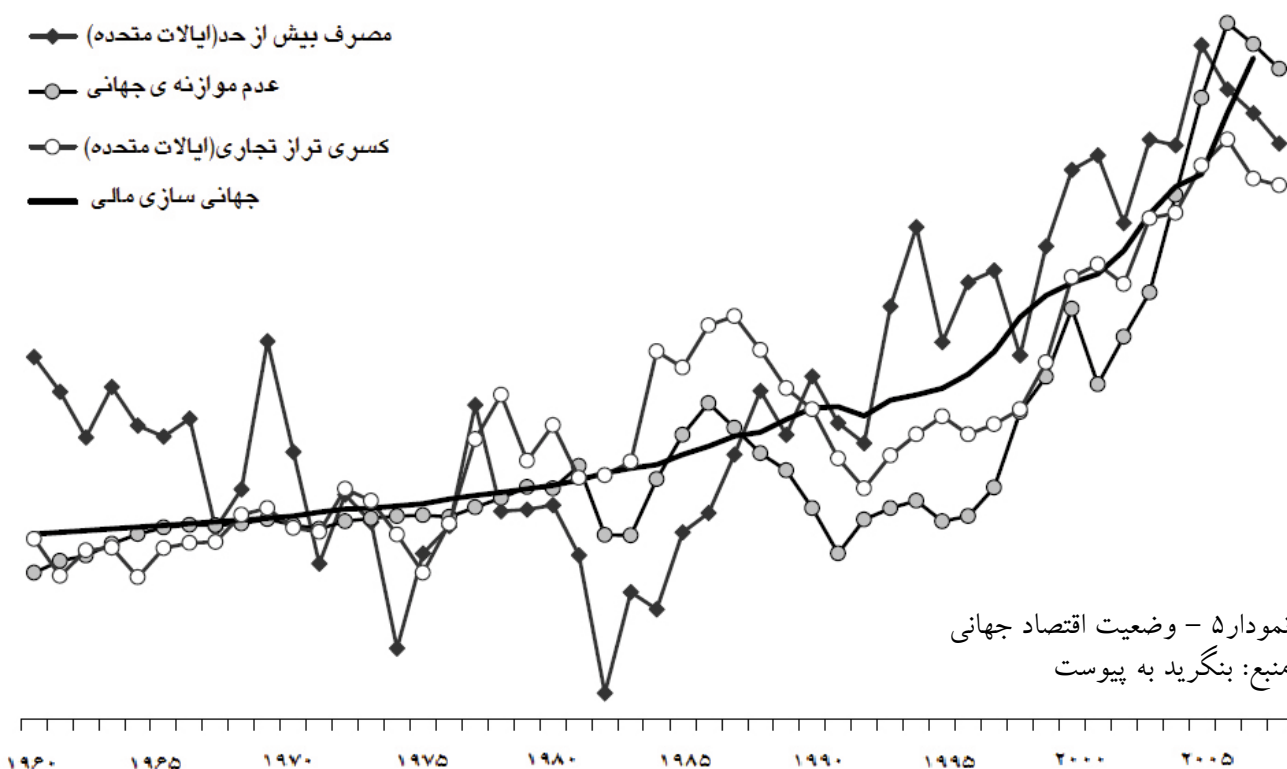
با احیاء نرخ سود، "شاخص ترکیبی"، بهبودی پراهمیت و رشد (اقتصادی) تقریباً استثنایی را نشان می دهد. این بهبود نشانه ی وقوع دگرگونی های عمده در ساختار سرمایه داری است.

پیش از پرداختن به اجزاء شاخص ترکیبی، لازم است به رشد بهره وری پردازیم که یکی از خصلت های اساسی پویای سرمایه داری است: همانطور که در نمودار ۳ می بینیم بهره وری و نرخ سود در دوره ی فوردیستی خط سیر مشابهی دارند؛ علت آن است که بهره وری منشاء سودآوری است. تضعیف بهره وری، علت افول سامان مولد و بعبارت دیگر بحران فوردیستی است.

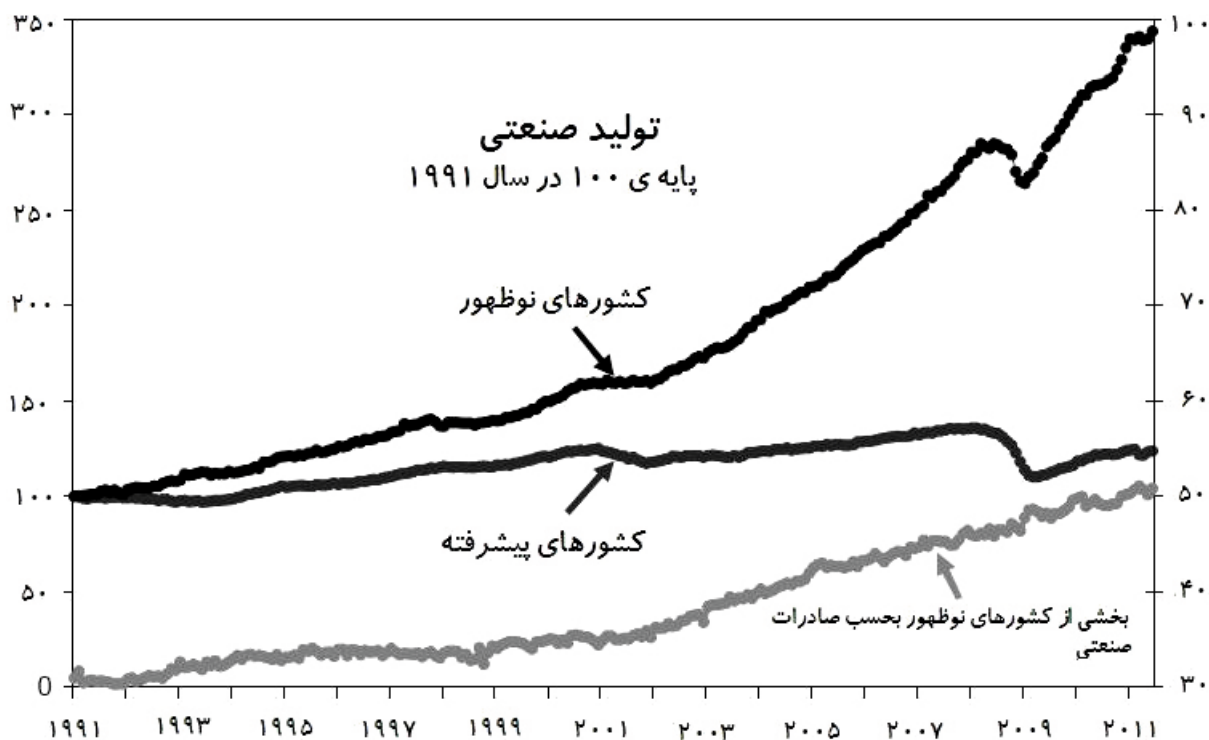
نتیجه ی دومی که می توان گرفت این است که از ابتدای دوران نئولیبرال، نرخ سود رشد کرد، اگرچه



ایم پس باید با مشکل تحقق سرمایه مواجه باشیم. اگر کاهش نسبی دستمزدها منجر به فشرده شدن تقاضا شده، پس چه کسی کالاهای تولید شده را می خرد؟ این همان استنتاج کینزی است که البته فقط به کینزگرایی محدود نمی شود: تضاد میان تقاضا و تحقق سرمایه، خصلت اصلی شیوهی تولید سرمایه داری است. پاسخ سرمایه داری نئولیبرال به این تضاد، ایجاد بدهی بود. همانطور که در نمودار ۴ می بینیم با استفاده از دادن اعتبار، سطح مصرف افزایش پیدا کرد. رشد درآمدهای مالی (شاخص بازار سهام در نمودار ۳) با افزایش نابرابری مرتبط است (در همان نمودار ۳). این منحنی ها مسیرهای یکسانی دارند.



نمودار ۵ - وضعیت اقتصاد جهانی
منبع: بنگرید به پیوست



نمودار ۶ - اقتصاد های نوظهور

منبع: CPB, Centraal Planbureau, World trade monitor

این مدل بالا گرفت. اگرچه این نه کسری تراز پرداخت‌های ایالات متحده بلکه بحران وام‌های مسکن بدون اعتبار *subprime mortgage* بود که سقوط مالی را شعله ور ساخت. از آنجا که ادعاهای مالی در واقع حق دسترسی به توزیع آتی ارزش افزوده اند، این امر منجر به انفجار «سرمایه موهوم» *fictitious capital* (مارکس آن را اینگونه می‌نامد) شد. زیرا مقدار این ادعاهای مالی به نسبت ارزش افزوده‌ای که عملاً در اقتصاد تولید شده بود بی تناسب بود. بحران هنگامی بروز کرد که این ادعاهای مالی ارزش [موهوم] خود را از دست دادند. در نتیجه، این یک بحران مالی ساده نیست بلکه بحران نظام نئولیبرال است.

علاوه بر این، با گسترده شدن مدل نئولیبرالی و انباشته شدن کوهی از بدهی‌ها، این کاهش ارزش، تنش دیگری بوجود آورده است. در حالی که با تزریق نقدینگی هنگفت و ملی‌سازی بدهی‌های خصوصی، بانک‌ها نجات داده می‌شوند برنامه‌های ریاضت اقتصادی از مردم می‌خواهد که زیان بالقوه‌ی فعالیت‌های مالی را بپردازند. برنامه‌های ریاضت اقتصادی برای اعمال حق دسترسی به ارزش افزوده‌ی آینده - ارزش افزوده‌ای که سرمایه از آن چشم نمی‌پوشد - با خشونت اجرا می‌شود.

اقتصاد جهانی

دومین خصوصیت مدل نئولیبرال، رشد اعتبار و بدهی در بسیاری از اقتصادها از جمله ایالات متحده بوده است. بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۲ تولید ناخالص داخلی ایالات متحده ۲۱ درصد مجموع تولید ناخالص داخلی جهان بود. سپس اقتصادهای نوظهور از سهم آن کشور کاستند تا آنکه سهم تولید ناخالص داخلی ایالات متحده در سال ۲۰۰۷ به ۱۹ درصد رسید. مدل ایالات متحده بر پرمصرفی داخلی که موجب کسری تراز پرداخت‌ها می‌شود بنا شده است. در آمریکا نرخ پس انداز خانوار به سوی صفر متمایل شده است. این امر در نمودار ۵ نشان داده شده و توازی بین کسری تراز پرداخت‌ها و پرمصرفی گویاست. در نتیجه، نیاز به سرمایه برای تامین مالی کسری ایالات متحده عامل مهمی در ایجاد مشکلات بین‌المللی بوده است، که لری سامر آن را «تراز وحشت مالی» می‌نامد.

در بازتولید مدل نئولیبرالی سه دهه‌ی گذشته، مالیه نقشی اساسی ایفا کرد. در واقع، نقش مالیه، انتقال ارزش و سرمایه و استحکام مدل بود. اما تضادهای

با این حال، با توجه به همبستگی ناپایدار نظام [نئولیبرال]، این فرایند منجر به انسداد نظام خواهد شد. سه تضاد نشانه‌ی این ناپایداری است.

اول تقسیم تجدید (ثروت): نرخ مابه‌التفاوت margin rate، یعنی سهم سود از ارزش افزوده، در آمریکا به بالا ترین سطح خود در دوره‌ی پیش از بحران رسیده و در اروپا در حال احیاء است. [نظام] با افزایش بهره‌وری و بویژه با ثابت نگاه داشتن دستمزدها این امر را ممکن ساخته است. با این حال، کاهش مصرف، به معنای بهبود اقتصادی بدون ایجاد شغل است. به این علت است که رکود دیگری را می‌توان در چشم انداز دید. رکودی که بار دیگر نرخ سود را تهدید خواهد کرد.

دوم جهانی‌سازی است: گزارش اخیر سازمان ملل مدعی است که: «اقتصادهای پیشرفته مانع بهبود جهانی شده اند» (۸) در واقع همانطور که در نمودار ۶ می‌بینیم، جلو بردن پویش‌های سرمایه‌داری بر دوش اقتصادهای نوظهور بوده است. در طی دو دهه‌ی گذشته (۲۰۱۱-۱۹۹۱) تولید صنعتی در کشورهای پیشرفته ۲۴ درصد افزایش داشت. در همین دوره رشد تولید صنعتی اقتصادهای نوظهور ۲/۴ برابر کشورهای پیشرفته بوده و سهم اقتصادهای نوظهور هم اکنون ۵۱ درصد صادرات جهانی است. این امر در تاریخ سرمایه‌داری سابقه نداشته و بیانگر (امکان) وقوع تضادها و تغییرات بزرگی در آینده است.

سوم سیاست بودجه است: تصحیح کسری تراز پرداخت‌ها نیازمند کاستن از هزینه‌های عمومی است و این امر خود موجب فشار به تقاضا و انقباض آن می‌شود. بحران بدهی‌های ملی sovereign debt این تضاد را تشدید کرده است. این که دولت آلمان لایحه‌ی دوجانبه‌سازی mutualize بدهی‌های عمومی از طریق انتشار اوراق قرضه یورو eurobond و- بعنوان آخرین راه - مداخله‌ی قاطع بانک مرکزی اروپا در سیاست‌های پولی را رد می‌کند، نشان دهنده‌ی آن است که اتحادیه اروپا هنوز تمایلی ندارد مشکلات نهادی اش را حل کند و از تامین مالی بدهی‌های عمومی از طریق بازارهای واسطه‌گری دست بردارد.

در نتیجه باید گفت یورو همچنان در خطر باقی خواهند ماند و ورشکستگی‌های بیشتری دور از انتظار نیست. این تضادها بیانگر وجود "مقررات آشفته" ای است که به نوبه خود جزئی از مشکلاتی هستند که در راه بازسازی مقررات اجتماعی وجود دارند. بازسازی مقررات اجتماعی، بخشی از بهبود اقتصادی و حرکت به سوی موج جدیدی از رشد و انباشت است.

تا آنجا که به تئوری امواج بلند توسعه‌ی کاپیتالیستی مربوط است، نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که ما در دوران کشاکش تغییرات اجتماعی چشمگیری هستیم که چالش نئولیبرال بر ما تحمیل کرده. همسو شدن بحران بدهی‌ها، محدودیت‌های بودجه‌ای شدید و انقباض تقاضا، همراه با خطر رکودی دیگر در اروپا، دگرگونی قوانین بازار کار، کاهش دستمزدها و حقوق بازنشستگی، فضایی انفجاری بوجود آورده است. این یک بحران سیستمی است؛ نه تنها به دلیل پویش‌های درونی اش، بلکه همچنین به علت وضعیت نامعلوم استراتژی‌های مسلط فعلی.

به مدت سی سال پس از جنگ جهانی دوم، ما با سرمایه‌داری تنظیم شده‌ی سرو کار داشتیم که بر مصرف انبوه و افزایش دستمزدها مبتنی بود. پس از آن به مدت سه دهه سرمایه‌داری مقررات زدایی شده‌ای در قالبی نئولیبرال داشتیم که بالا بردن سطح تقاضا را با افزایش بدهی تامین می‌کرد. امروز اما نه شاهد افزایش دستمزدها هستیم و نه افزایش بدهی‌ها: تقاضا محدود شده است. سرمایه‌داری در مقطع گذار بین دو موج بلند کندراتیف قرار دارد و به همین علت به ریشه‌هایش بازگشته است: اکنون، آنچه به عنوان تنها راه حل برای آینده به اکثریت بزرگ مردم ارائه داده می‌شود پسرفت اجتماعی است.

*میشل هوسن پژوهشگر موسسه IRES در فرانسه و فرانچسکو لوچا در موسسه عالی اقتصاد و مدیریت در لیسن استاد اقتصاد است.

Source:

Ameco, <http://tinyurl.com/AMECO11>

Debt USA: debt of families USA. Source : Federal Reserve, Flow of funds, <http://tinyurl.com/FlowFund>

Financial globalization: ratio of the external claims to the world GDP. Source: Bichler, Shimon and

Nitzan, Jonathan (2010), Imperialism and Financialism. A Story of a Nexus, September, <http://bnarchives.yorku.ca/294/>

Inequalities: part of the richest 1percent (8 countries). Source: Atkinson, Anthony, Piketty, Thomas and Saez,

Emmanuel, Top Incomes In The Long Run Of History, NBER Working Paper 15408, October 2009,

<http://gesd.free.fr/aps2009.xls>

Overconsumption USA: propensity to consume of families. Source: Bureau of Economic Analysis

Profit share: part of profits in the value added (4 countries: USA, Germany, France, UK). Source: Ameco,

<http://tinyurl.com/AMECO11>

Profit rate: average of 4 countries (USA, Germany, France, UK). Source: Husson, Michel (2010), "The

debate on the rate of profit", International View-Point n°426, July, <http://hussonet.free.fr/debapro.pdf>

Stock Market: Dow Jones deflated by the implicit price of the USA GDP, <http://www.djaverages.com/>

Synthetic indicator: arithmetic average of the other indicators.

USA Deficit: Trade deficit as percentage of GDP. Source: Bureau of Economic Analysis

1) Dockès, Pierre and Rosier, Bernard (1983), Rythmes économiques. Crises et changement social, une perspective

historique, Paris : La Découverte/Maspéro

2) Kondratiev, N.D. (1992), Les Grands Cycles de la Conjoncture. Paris: Economica, edited by Louis Fontvieille; (1998), The

Works of Nikolai D. Kondratiev, edited by Warren Samuels and Natalia Makasheva, London: Pickering and Chatto

3) 4) Mandel, Ernest (1985), "Partially Independent Variables and Internal Logic in Classical Marxist Economic Analysis", Social Sciences Information 14(3), <http://gesd.free.fr/mandel85.pdf> ; (1995), Long Waves of Capitalist Development.

A Marxist Interpretation, London: Verso.

5) For a panorama, see Louçã, Francisco

(1999), "Ernest Mandel and the Pulsation of History" in Achcar, Gilbert (Ed.),

The Legacy of Ernest Mandel, London: Verso, <http://digamo.free.fr/loucapul.pdf>; Freeman, C. and Louçã, F. (2002),

As Time Goes By – From the Industrial Revolution to the Information Revolution, Oxford: Oxford University Press.

۶) تعاریف دقیق در پیوست ارائه شده. همه‌ی سری‌ها، استاندارد شده و متغیرها center-reduced است یعنی هر مقدار به صورت انحرافی از میانه گرفته شده و بر انحراف معیار تقسیم شده است.

۷) نرخ سود برای چهار اقتصاد سرمایه‌داری اصلی محاسبه شده: ایالات متحده، آلمان، فرانسه، بریتانیا (بنگرید به پیوست)

8) ONU (2011), World Economic Situation and Prospects 2011, <http://tinyurl.com/wesp11>

پیوست

منابع آماری

Ameco, European Commission database, <http://tinyurl.com/AMECO11>

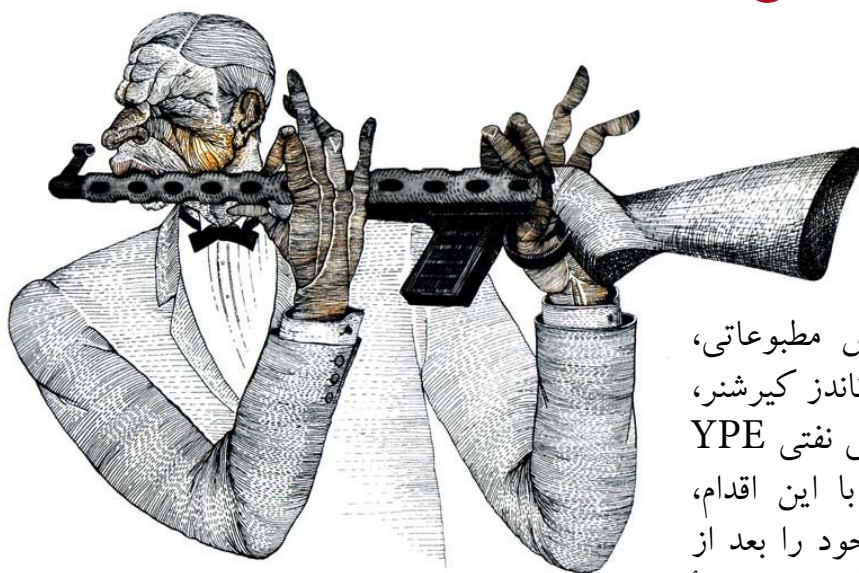
Angus Maddison, Statistics on World Population, GDP and Per Capita GDP, 2008, <http://gesd.free.fr/amaddi.xls>

Consumption/Wages: ratio of private consumption/wages, USA + European Union at 15.



چه کسانی از ملی کردن نفت در آرژانتین وحشت دارند

مترجم: داریوش پویان



در ۱۶ آوریل ۲۰۱۲ در یک کنفرانس مطبوعاتی، رئیس جمهور آرژانتین، خانم کریستینا فرناندز کیرشنر، کنترل ۵۱ درصد تولید و مدیریت کمپانی نفتی YPE توسط دولت آرژانتین را اعلام نمود. با این اقدام، آرژانتین کنترل منابع زیر زمینی نفتی خود را بعد از دو دهه دوباره به دست آورد. YPE که خود قبلاً یک کمپانی قدیمی ملی بود، از سال ۱۹۹۳ در جریان خصوصی سازی های معمول این دوران، خصوصی شده بود. نکته اساسی در این اقدام خارق العاده، کنترل و حق حاکمیت دوباره توسط آرژانتین بود. در سال ۱۹۹۳، YPE توسط کمپانی Respol اسپانیا که خود زمانی ملی بود، خریداری شد. این تصاحب توسط Respol تمام ذخایری که در اختیار YPE بود را نیز شامل می شد. این ذخایر شامل دوسوم کل ذخایر Respol قبل از ملی کردن دوباره آن توسط آرژانتین بود. از آنجایی که Respol تنها یک سوم سودش را از این ذخایر تامین می کرد، می توان گفت که این کمپانی اسپانیایی، احتمالاً از سیاست قدیمی مبتنی بر "نشستن بر روی قرار داد های استعماری" Sitting on Concession پیروی می کرده. این سیاست دیرینه با غیر فعال نگاه داشتن مناطق مشخصی از حوزه تولید، توسط کارتل بین المللی نفت International Petroleum Cartel موسوم به "هفت خواهران" اعمال می شده است. نشانه دیگر احتمال پیروی این کمپانی از سیاست "نشستن بر روی قرار دادهای استعماری" (یعنی غیر فعال نگاه داشتن بخشی از استخراج ذخایر نفت و گاز طبیعی)

، این است که سود سهام این کمپانی اسپانیایی، علیرغم کاهش میزان تولید بین سالهای ۲۰۱۰-۲۰۰۰ همزمان با رشد ۲۰ درصدی تقاضای داخلی، افزایش داشته است. من درسفرم به آرژانتین، اقتصاد این کشور را علیرغم بحران اقتصاد جهانی، شکوفا یافتم، و دیدم که برخلاف توصیه های رایج نئولیبرالی صندوق بین المللی پول، سیاست ضد ریاضت اقتصادی در این کشور بسیار نتیجه بخش بوده است. اقتصاد آرژانتین با رشد ۹ درصدی در سال ۲۰۱۰، یکی از اقتصاد های به سرعت رشد یابنده در آمریکای لاتین می باشد. و اقدام اخیر دولت آرژانتین، این امکان را فراهم کرده که کشور در پاسخ به افزایش تقاضای داخلی، با بالا بردن ظرفیت تولید نفت، ذخیره ارزی خود را نیز که قبلاً صرف خرید انرژی وارداتی می شد، افزایش دهد. من در اواخر ماه مارس گذشته از سفر یک هفته ای خود به آرژانتین به همراه تیمی از اقتصاد دانان سرشناس جهان برگشته بودم. در جریان این سفر، ما ضمن سخنرانی ها و تبادل نظر ها، دشواری ها و

تنگناهایی که امروز اقتصاد جهانی و آرژانتین با آن مواجه است را با اعضاء کلیدی دولت آرژانتین مورد بررسی و نقد قرار دادیم. من بطور مشخص به موضوع نفت و انرژی و روند دگرگونی تکاملی آن در دوران کارتلی شدن، کارتل زدایی و جهانی شدن مبتنی بر رقابت پرداختم. نتیجه بحث من این بود که نمی توان اقتصاد در هم فرورفته و مرتبط جهانی را از هم تفکیک کرد و یا به زور در گستره ی ذهنی "رقابت" (بخوانید عدم تحرک و مضحکه ی رقابت در سرمایه داری) جای داد، تا در فرایند این "رقابت ناب" که جزیی ثابت از تحلیل از حقیقت گسسته و آگزیوماتیک اقتصاد دانان نئو کلاسیک است، جای بگیرد.

رقابت یک فرایند ترکیبی Synthetic است، و نه تصویری که در لحظه و در سطح نازل دید، به چشم می خورد. جهانی شدن نفت، فرایندی است که ریشه در جریان ملی شدن ذخایر نفت دارد که اوایل سالهای ۱۹۷۰ در اکثر قریب به اتفاق کشورهای تولید کننده نفت، به دنبال فروپاشی کارتل جهانی نفت (۱۹۷۲-۱۹۲۸) عینیت یافته است. رقابت سرمایه داری (و انگیزه ی انباشت سرمایه و جهت سرمایه گذاری در اجاره منابع نفتی) و ملی شدن ذخایر نفتی، هم در تئوری و هم در عمل، با یکدیگر سازگارند، زیرا این دو مقوله خود در چهارچوب تئوری ارزش، پیش شرط هائی تاریخی در جهت گلوبالیزاسیون بخش نفت بشمار می روند. ملی کردن ذخایر نفتی (که نیز مکانیسمی برای تعیین اجاره تفاضلی می باشد) به هیچ رو مانعی برای کسب سود رقابتی در سطح کل جهان نفت توسط سرمایه خصوصی، که در استخراج و توسعه نفت صرف سرمایه گذاری می شود، نخواهد بود. بدون تردید، بازده رقابتی در مالکیت خصوصی ذخایر موجود، توسط میزان اجاره تفاضلی (متناسب با بهره وری تفاضلی میدان های نفتی) تعیین می شود، در حالیکه بازده رقابتی سرمایه در بخش نفت بستگی به میزان سرمایه ای دارد که توسط صاحب قرارداد نفتی، سرمایه گذاری می شود. ادعای حقوقی مالکیت بر ذخایر نفتی حتی در اوج دوران قراردادهای استعماری توسط "هفت خواهران" نیز، به ندرت مطرح بوده، و اگر هم عنوان شده باشد، کاملاً بی اساس است. استثنا در این میان،

قانون تصرف Rule of Capture در آمریکاست که طبق آن، حق مالکیت بر زمین، شامل ذخایر زیر زمینی هم می شود.

بر خلاف تصور خیال پردازانه فرضیه های متداول (نئوکلاسیک) معتقد به "رقابت ناب و یا رقابت ناقص"، رقابت واقعی نه ناب است و نه ناقص؛ بلکه کارزاری است میان سرمایه های رقیب که در بازار واقعی موجب تعیین قیمت اجاره تفاضلی نفت - و نه تعیین قیمت ها بطور کلی - می شود. و بر خلاف آنچه که در کتب درسی اقتصاد مسلط نئوکلاسیک در غرب می بینیم، ما رانت نفتی داریم که این خود پدیده ای است توأمان با قیمت رقابتی. به همین علت من به دولت آرژانتین تاکید کردم که واگذاری ذخایر نفتی متعلق به آرژانتین در سال ۱۹۹۳ (در جریان تصاحب YPE توسط Respol) اگر کاملاً احمقانه نبوده، بدون تردید نابخردانه بوده است. با سهل انگاری، آنچه به مردم آرژانتین تعلق داشت، با اینچنین خصوصی سازی این ثروت ملی یک جا به یک کمپانی خصوصی واگذار شده بود، و از همان آغاز نیز قابل پیش بینی بود که این شرکت خارجی نسبت به منافع مردم آرژانتین بی تفاوت بوده است. به این ترتیب علاوه بر سود رقابتی ناشی از سرمایه گذاری، در این مدت اجاره تفاضلی نفت آرژانتین نیز به حساب بانکی سرمایه خارجی سرازیر می شده است. امروزه، هم از لحاظ تئوریک و هم به گونه ی عملی و در کوران تجربه، همزیستی میان کمپانی های دولتی نفتی و سرمایه های فراملی به وفور دیده می شود. به عبارت دیگر، چنان که در بررسی های گوناگون خود از دیرباز نشان داده ام (هم از لحاظ تئوریک و هم از نظر عملی)، ملی شدن ذخایر نفت در فرایند کارتل زدائی و یا در دوران پسا گلوبالیزاسیون سال های دهه ی ۱۹۷۰ (و یا گلوبالیزاسیون مناسبات سرمایه داری بطور کلی) هیچگونه به مغایرتی با رقابت و گلوبالیزاسیون ندارد. وجود کمپانی های دولتی نفتی در ابوظبی، چین، برزیل، امارات، ایران، عراق، ایتالیا، کویت، مالزی، نیجریه، نروژ، عمان، پاراگوئه، روسیه، عربستان سعودی و ونزوئلا بطور کلی گواه بر صحت نظریه ای است که واقعیت جهانی شدن نفت از سال ۱۹۷۰ تا کنون را به روشنی نشان داده است. حتی در

آمریکا که "قانون تصرف" وجود دارد، زمین های عمومی Public land توسط " اداره مدیریت زمین" که وابسته به وزارت کشور آمریکاست، اداره می شود. ذخایر گوناگون این زمین ها (و دیگر ذخایر امریکا که در حوزه ایالتی نیستند و بطور عمده در زیر دریا قرار دارند) بطور متداول توسط دولت به نیابت از مالکین واقعی آن، یعنی مردم امریکا اجاره داده می شود. این واقعیت به روشنی نشان می دهد که همزیستی میان ملی کردن نفت و خصوصی سازی آن از طریق اجاره رقابتی، اصلی است که خود در بطن گلوبالیزاسیون تاریخی نفت جای دارد.

با در نظر داشتن این واقعیت، دولت آرژانتین باید آگاه باشد که ادعای مطرح شده از طرف Respol مبنی بر پرداخت خسارتی معادل با ارزش بازار ذخیره های نفتی ملی شده توسط آرژانتین، پوچ و بی معنی است. چنین ادعایی در تضاد با حق حاکمیت صاحب اصلی این ذخایر است. و در این مورد مشخص، این ادعا در تضاد با حق مسلم مالکیت مردم آرژانتین بر ذخایر نفتی کشور است که هدف آغازین حاکمیت ملی بوده است. بنابراین هرگونه ادعای خسارت مشروع توسط Respol باید محدود باشد به ارزش منصفانه وسایل و تاسیساتی که ادعا می شود پیش از ملی شدن، متعلق به YPE بوده است. و این ارزش گذاری باید از طریق داوری بی طرف انجام گیرد.

علیرغم همه این ها، یک تحلیل گرا رشد نفت در شرکت Oppenheimer & Company در نیویورک شتابزده اعلام کرد: " صنعت نفت در آرژانتین خود را برای یک خیزش آماده می کند، اما چنین اقدامی امکان دارد ان را در نطفه خفه کند." من نمی دانم از چه چیز باید حیرت کنم؛ از فقر دانش اقتصادی در پس این ادعا و یا وقاحت در تلاش برای ایجاد هراس توسط گوینده. اما خوب، یک ضرب المثل انگلیسی می گوید: " از نظر جوجه کوچولو، سقف آسمان داره پائین میاد."

for Chicken Little the sky is falling

در اروپا، دولت اسپانیا با آغاز جنگ لفظی علیه آرژانتین و در مقام پدر خوانده یک شرکت خصوصی، خواهان کسب خسارت بیشتر از طریق قانونی است. و از این روش که " وقتی اوضاع خراب است گاو همسایه را

بدوش" پیروی می کند. اما شرکت یاد شده در نهایت انتخابی جز دریافت خسارتی معادل ارزش وسایل و تاسیسات خود در قبل ملی شدن نفت، نخواهد داشت. برای کسانی که با ملی شدن نفت در ایران و خلع ید از کمپانی نفت ایران و انگلیس (BP کنونی) در سال ۱۹۵۱ آشنا هستند، این شاید تکرار تاریخ باشد. در آن زمان دیدیم دولت انگلیس به رهبری وینستون چرچیل اقدام دولت ایران در ملی کردن نفت را محکوم کرد. چرچیل در نقش پدر خوانده کمپانی نفت ایران و انگلیس، که یک شرکت استعماری و از نظر مردم ایران اسب چوبی ترووایی بیش نبود، برای دخالت انگلستان در امور داخلی ایران، وارد جانبداری و جدال با دولت ایران شد. دولت چرچیل، نخست، ناو HMS Gambia را به همراه دو کشتی جنگی دیگر به آب های شمال خلیج فارس، نزدیک به پالایشگاه آبادان گسیل کرد و علیه دولت تازه تشکیل شده ی مصدق- یک حقوقدان تحصیل کرده سوئیس و آگاه از قوانین بین المللی- دست به قدرت نمایی زد. سپس دولت ملکه، با بردن کیفرخواست حقوقی مسخره ای علیه دولت ایران به دادگاه بین المللی لاهه، از ایران شکایت کرد، و (با جازدن یک قرارداد خصوصی به جای یک عهدنامه ی بین المللی) بی شرمانه مدعی شد که ملی کردن نفت توسط ایران نقض قوانین بین المللی است، و دولت انگلستان همزمان به خراب کاری و دخالت بیشتر در امور ایران ادامه داد. این اما هنوز کافی نبود. فشار های مستمر چرچیل به امریکا یی ها بالاخره آنها را واداشت که بطور باور نکردنی، با زیر پا نهادن قوانین بین المللی، کودتای ننگین ۱۹۵۳ توسط CIA علیه حکومت مصدق را سازمان دهند.

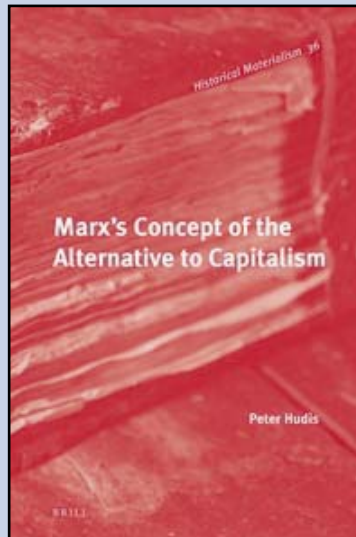
در رابطه با ملی شدن نفت در آرژانتین، تراژدی جای خود را به کمیدی داده است؛ بنا بر گزارش ها، خانم کاترین اشتون، مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا هشدار داده است که: " این اقدام (ملی کردن نفت در آرژانتین) باعث ناامنی حقوقی برای همه شرکت های اتحادیه اروپا و شرکت های خارجی در آرژانتین خواهد شد." باید به خانم اشتون یاد آوری کرد که عبارت کلی " همه شرکت های اتحادیه اروپا و شرکت های خارجی در آرژانتین" هیچ گونه ربطی با این اقدام

بررسی کتاب

مفهوم آلترناتیو سرمایه‌داری از نگاه

مارکس

اثر پیتر هیودیس



دان سواين
برگردان باران راد

Peter Hudis
Marx's Concept of the
Alternative to Capitalism
Brill, Leiden and Boston,
2012. 272pp.
ISBN 9789004221970

ارائه‌ی تصویری از آلترناتیو جامعه سرمایه‌داری، باری است سنگین بر دوش بسیاری که سرمایه‌داری را محکوم می‌کنند. این مسئله به‌ویژه برای مارکسیست‌ها بسیار اساسی است؛ چرا که خود مارکس ظاهراً آگاهانه بسیار اندک از چنان آلترناتیوی سخن به میان آورده است. پیتر هیودیس معتقد است که مارکسیست‌ها می‌توانند و باید با این چالش مواجه شوند، و در کتاب خود، با ردیابی مفهوم آلترناتیو در نوشته‌های مارکس، بهره‌گیری از آن را به عنوان سنگ بنایی برای بسط مفهوم آلترناتیو، ممکن و ضروری دانسته است. نویسنده با استفاده از گنجینه‌ی منابعی که بسیاری از صاحب‌نظران تاکنون آن را نادیده گرفته‌اند، با رمزگشایی از این مفهوم، کار خود را آغاز می‌کند. هیودیس در حالی که بطور شفاف و قانع‌کننده از وجود شمایی از این آلترناتیو خبر می‌دهد، درباره چگونگی امکان این آلترناتیو خوشبین است و در عین حال نسبت به پذیرش این که نقد منصفانه از سرمایه‌داری بستگی به این آلترناتیو خاص دارد، بسیار بدبین است. نقطه‌ی قوت کتاب هیودیس آن است که سیر

مشخص خانم کیرشنر، رئیس جمهور آرژانتین، در باز پس‌گیری حق حاکمیت بر منابع ملی، و در این مورد مشخص، بر نفت آرژانتین ندارد.

شاید لازم باشد بگویم که خانم اشتون را باید تشویق کرد که با اندکی شرم و حیا، تاریخ نه چندان دور کشورش را ورق بزند. پیشنهاد من به ایشان این است که مطالعه را از مدارک و اسناد مجرمانه‌ی تاریخ پر آوازه شرکت نفت ایران - انگلیس آغاز کند، و از بیان هر گونه اظهارات مشعشعانه علیه آرژانتین دست بردارد.

این مقاله در هشتم ماه مه ۲۰۱۲ در "تایمز آسیا" به چاپ رسید.

http://www.atimes.com/atimes/Global_Economy/NE08Dj05.html

چندی پس از چاپ این مقاله تقریباً تمام دولت‌ها، شرکت‌ها و عناصری که به اصلاح شمشیر خود را به خاطر ملی کردن نفت علیه دولت آرژانتین از رو بسته بودند، چون دستشان به جایی بند نبود ظاهراً از گردن کشی دست کشیده و تا این زمان به سکوت بسنده کرده‌اند.

سیروس بینا پرفسور ارشد اقتصاد در دانشگاه مینسوتا در امریکا است. از او تا کنون چندین کتاب و مقالات بسیاری در مورد نفت و انرژی در جهان منتشر شده است. یکی از کتاب‌های او با عنوان "نفت: ماشین زمان - سفری در ورای اقتصاد خیال پردازانه‌ی نئوکلاسیک و سیاست‌های هراس انگیز" در سال ۲۰۱۱ منتشر شده است. لینک:

http://www.linusbooks.com/more_details.php?id=284

کتاب جدید او با عنوان "پیش در آمدی بر شالوده‌ی اقتصاد سیاسی: نفت، جنگ و جامعه‌ی جهانی" در ماه فوریه ۲۰۱۳ از انتشارات پال گریو مک میلان منتشر شده است. لینک:

<http://us.macmillan.com/apreludetothefoundationofpoliti caleconomy/CyrusBina>



نوشته‌های مارکس را بررسی می‌کند و بر متنی خاص در دوره‌ای از زندگی مارکس تکیه نمی‌کند. هیودیس در این واکاوی برای آشکارسازی مفاهیمی که بطور تلویحی به آلترناتیو مرتبطاند هیچ کوششی را دریغ نکرده است. بررسی این گستره وسیع به او امکان داده است تا شماری از متونی که تاکنون غالباً نادیده گرفته شده‌اند را نیز بکاود و تفسیرهایی بدیع از این آثار که در بافت‌های متفاوتی بررسی شده‌اند، ارائه دهد. بخشی از این کتاب، شامل ضمیمه‌ای از ترجمه‌ی جدید گزیده‌ای از یادداشت‌های مارکس در باب فصل "دانش مطلق" پدیدارشناسی روح هگل است. هیودیس استدلال می‌کند که این مباحث شواهدی دال بر (لزوم) خوانشی متمایز از "دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی" که مفهوم آلترناتیو سرمایه‌داری، بن‌مایه آن است را فراهم می‌کند: "تمرکز شدید مارکس بر مفهوم هگلی خودجنبشی او را به ارائه‌ی تصویری از جامعه‌ی نورس‌اند که محدودیت‌های سایر رادیکال‌های مطرح زمان خود را نداشت."

هیودیس مجموعه‌ای از جستارهای منسجم که مارکس در نوشته‌های نخستین‌اش به آن‌ها اشاره کرد و هرگز از آن‌ها دست نکشید را دنبال می‌کند. نکته‌ی مشترک در این جستارها، مخالفت شدید با شرایطی است که در آن افراد انسانی زیر سلطه مناسبات و تولید اجتماعی ساخته دست خود در می‌آیند: "نقد مارکس از سرمایه، بخشی از مجموعه مباحثی است علیه همه پدیده‌های اجتماعی که زندگی مستقل خود را می‌یابند و رفتار و عمل عاملان اجتماعی (انسانی) که آن‌ها را بوجود آورده‌اند، دیکته می‌کنند." مضمون اصلی در اینجا نقد (رابطه) وارونه و کاذب میان سوژه و محمول است که مارکس در نوشته‌های اولیه خود آن را نوعی دیوانگی می‌نامد. نزد مارکس، نقد این استنتاج نادرست، آن‌گاه که در مورد جامعه انسانی بکار گرفته می‌شود که محصول کار انسان، بر تولیدکنندگان استیلا می‌یابد، اهمیت اساسی دارد.

بنابراین دغدغه‌ی پایان استیلای امر انتزاعی بر انسان، انگیزه‌ی آلترناتیو مارکس در برابر سرمایه‌داری است. این آلترناتیو تنها از طریق ساختاری که در آن، انسان جامعه را آگاهانه سازمان می‌دهد، و روابط اجتماعی

شفاف می‌شوند، تحقق می‌یابد. این امر ضرورتاً مستلزم فراتر رفتن از ارزش است که با کار اجتماعاً لازم تعیین می‌شود که خود، اصلی‌ترین امر انتزاعی در زندگی تحت حاکمیت سرمایه‌داری است. هیودیس بطور قانع -کننده، خاطر نشان می‌کند که مارکس هرگز عنوان نکرد که جامعه پس‌سرمایه‌داری بایست با ارزش که توسط زمان کار اجتماعاً لازم تعیین می‌گردد، اداره شود، بلکه بر آن بود که این جامعه در مراحل اولیه خود با ارزش‌هایی که توسط زمان کار واقعی تعیین می‌شود، مشخص می‌گردد.

هیودیس به طور شفاف اثر خود را تدارک بخشی از کار عظیم آینده می‌داند. دوبار او به آثاری از مارکس ارجاع می‌کند که شامل "طرح‌های" آلترناتیو سرمایه‌داری است. او بطور شفاف بیان می‌کند که درون این "طرح‌ها" ترسیم "آلترناتیو ویژه‌ای" هم ممکن است و هم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اما به نظر من این اشتباه است. نه اینکه که ما نمی‌توانیم و یا نباید چیزی درباره جامعه پس‌سرمایه‌داری بگوییم. کتاب هیودیس اثر برجسته‌ای است که نشان می‌دهد ما می‌توانیم. اما در این که چقدر می‌توان در این باره گفت و تا چه حد نیاز به گفتن است، تردید دارم.

اصل قضیه آن است که چنین آلترناتیوی تا چه حد باید مشخص باشد. من می‌خواهم از لفاظی‌های روشنفکرانه فراتر روم. هیودیس مدام به نیاز به داشتن مفهوم خاصی از آلترناتیو سرمایه‌داری اشاره می‌کند و می‌گوید که در نقد مارکس از سرمایه‌داری چنین مفهومی مستتر است. پرسش این است که این مفهوم خاص چقدر باید خاص باشد؟ چقدر باید به جزئیات بپردازیم؟ آیا ما قوانین عدالت توزیعی را مشخص می‌کنیم و یا جزئیات ساختاری نهادها و سازوکارها را؟ در پاسخ باید گفت درباره جزئیات خیلی نمی‌توانیم پیش رویم. طرح‌ها تنها چیزی است که امید ترسیم آن را داریم.

دلیل آن‌را در جایی می‌توان یافت که هیودیس به درستی اشاره می‌کند: این که "مارکس مخالف هر گرایشی در طرح‌ریزی منظری از جامعه پس‌سرمایه‌داری است که از ذهن نظریه-پردازان تراوش می‌کند و گسسته و مستقل از پیکار پرولتاریاست." هیودیس می‌پذیرد که این شرط که حاکی از اهمیت داشتن امر خود رهایی نزد مارکس

است، محدودیت‌هایی را بر شیوه ارائه‌ی مفهوم آلترناتیو سرمایه‌داری اعمال می‌کند. بعلاوه به نظر من این امر، محدودیت‌هایی بر خود مفهوم آلترناتیو نیز اعمال می‌کند. می‌توان گفت که هرچه مفهوم، مشخص‌تر باشد ما فضای بین طرح‌ها را بیشتر پر خواهیم کرد و احتمال بیشتری می‌رود که تصویری جدا از مبارزه‌ی پرولتاریا ترسیم کنیم که دست آخر بر پرولتاریا حقه خواهد شد. بعلاوه هرچه بیشتر برای پرکردن این فضا تلاش کنیم بیشتر بیم آن می‌رود تا آن را با مفاهیمی روشنفکرانه پر کنیم که در هیچ آلترناتیوی ریشه ندارد، بلکه تنها در خود سرمایه‌داری ریشه دارد.

اگر مبارزه‌ی واقعی پرولتاریا تحدیدی بر میزان خاص‌بودگی آلترناتیو است پس آن آلترناتیو نیز احتمالا با فراز و فرود چنان پیکارهایی در پیوند است. نقطه قوت تفسیر هیودیس این است که تغییر مواضع فلسفی مارکس را نه در زمان تجلی آن که در فراز و نشیب مبارزات سیاسی در طول حیات‌اش قرار می‌دهد، و در این رابطه، به کمون پاریس در شکل دادن نظرات مارکس اهمیت ویژه‌ای می‌دهد. با این وجود بهای لازم به کل این موضوع داده نمی‌شود. برای مثال هیودیس می‌نویسد:

گیرترین نکته در بحث مارکس (در مورد سرشت بتواره ای کالا) این است که شکافتن پرده رازآلود سرشت بتواره ای کالا ناممکن است مگر آن که نقد تولید سرمایه‌داری ارزش، از منظری فراتر از سرمایه‌داری انجام گیرد. این واقعیت که بخش مربوط به سرشت بتواره ای کالا تنها بعد از تجربه کمون پاریس تکمیل شد، نشان‌دهنده اهمیت تحلیل وضعیت امروز از منظر آینده است. (ص ۱۶۰)

اما کمون پاریس "منظری در آینده" نبود بلکه دقیقا منظری در امروز بود. کمون پاریس چشم‌اندازی از ورای سرمایه‌داری نبود بلکه چشم‌اندازی در خود سرمایه‌داری بود که به فرارفتن از آن کمک کرد. تا پیش از کمون، چنین چشم‌اندازی وجود نداشت. با فهم این مورد، ما حق داریم پرسیم که آیا هیودیس خواسته خود که "کار سخت و طاقت‌فرسای فلسفی و تئوریک که ریشه در آگاهی ستم‌کشیدگان دارد - اما به آن تقلیل نمی‌یابد - نیاز است تا به مفهوم آلترناتیو دست یافت"

را برآورده کرده است؟ این کار سخت تئوریک تنها زمانی خلاقانه و موفق است که در پیکارها ریشه خود را بجوید. عمق، کلیت و توفیق غایی این پیکارها ست که منابع تئوریک آلترناتیو است.

درچنین بستری بایستی تعریف مارکس از پراتیک انقلابی همچون "تقارن تغییر شرایط با فعالیت انسانی و یا خود تغییر دهی" را یادآور شویم. این تقارن تحول اجتماعی و تحول آگاهی است که می‌تواند جزئیات آن‌چه که هیودیس در جستجوی آن است را فراهم آورد. این بدان معنا نیست که ما هیچ درباره‌ی آینده به جز در دوره اعتلای مبارزه طبقاتی و انقلاب نمی‌توانیم بگوییم. می‌خواهم بگویم که تا هنگامی که مبارزه به پیروزی نیانجامیده ما نمی‌توانیم چیزی بیشتر از طرح آلترناتیو بدانیم. پرکردن فضای بین طرح‌ها با اندیشه، وظیفه‌ای است که پا به پای ساختن آلترناتیو در واقعیت پیش می‌رود. و این معنایش آن نیست که نتوانیم سرمایه‌داری را در کل محکوم کنیم. بلکه به این معناست که نباید این ادعا را پذیرفت که بدون دانستن جزئیات آلترناتیو نمی‌توان سرمایه‌داری را به نقد کشید. کافی است تا به بلایای فراوان سرمایه‌داری اشاره کنیم و این نکته را به یاد مردم بیاوریم که "جهان دگری ممکن است"، بدون ذکر تمام نقطه ویرگول‌های آن جهان.

تا آن‌جا که نوشته‌های هیودیس مشخصا در "ظهور جنبش عدالت جویی جهانی در دو دهه‌ی گذشته که با توسعه سرمایه‌داری همراه بود و توجهات را به سمت نابرابری اقتصادی، بی‌ثباتی اجتماعی و نابودی محیط زیست جلب نمود"، ریشه دارد، او در جای درستی ایستاده است. هرچند خواسته او برای دست‌یابی به مفاهیم مشخص (از آلترناتیو) به نظر من نابجاست و می‌تواند گمراه‌کننده باشد.





مایلم این بحث را با این پرسش آغاز کنم: چرا پس از گذشت ۴۰ سال از جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ در فرانسه این همه سرو صدا به پا شده، انواع مقالات به چاپ رسیده و بحث و تفسیرها در وسایل ارتباط جمعی به راه افتاده است؟ چرا هیچ کدام از این‌ها در بیستمین و یا سی امین سالگرد این رویداد وجود نداشتند؟

اولین پاسخ بسیار بدبینانه است: ما اکنون می‌توانیم مه ۶۸ را بزرگ بداریم، زیرا متقاعد شده ایم که مه ۶۸ مرده است. چهل سال پس از این رویداد، هیچ چیزی از آن باقی نمانده است. یا آن گونه که کوهن بندیت Cohn Bendit - که زمانی از چهره‌های سرشناس مه ۶۸ بود و اکنون به یک سیاست مدار معمولی تبدیل شده است - می‌گوید: «بی خیال مه ۶۸» ما اکنون در جهانی کاملاً متفاوت با آن روزگار بسر می‌بریم. شرایط کاملاً تغییر کرده و بنابراین می‌توانیم بهترین سال‌های عمرمان را با وجدانی آسوده جشن بگیریم و هر آن چه پس از آن روی داده است برای ما کوچک ترین اهمیتی ندارد. آن چه که باقی مانده، تنها نوستالژی است و فولکلور.

پاسخ دوم و حتی بد بینانه تری نیز وجود دارد که می‌گوید ما مه ۶۸ را بزرگ می‌داریم زیرا نتیجه واقعی و قهرمان واقعی ۶۸ سرمایه داری نئولیبرال لجام گسیخته است. ایده‌های آزادی خواهانه ۶۸ یعنی دگرگونی شیوه زندگی مان، فرد گرایی و اشتیاق "سرخوشی" به خاطر گل روی سرمایه داری پست مدرن و جهان تجملی و مصرف گرایانه اش به واقعیت پیوسته است و در نهایت "سرکوزی" خود، محصول مه ۶۸ است. بزرگداشت مه ۶۸ آن گونه که آندره گلوکمن Andre Glocmann ما را به انجام آن دعوت می‌کند، به معنای بزرگداشت نئولیبرالیسم غربی است که ارتش آمریکا، شجاعانه در مقابل بربریت از آن دفاع می‌کند.

در این جا مایلم این دیدگاه‌های مایوسانه را با برخی فرضیه‌های خوش بینانه در مورد این که بزرگداشت چه چیزی را بر گزار می‌کنیم در تقابل قرار دهم.

نخستین نکته آن است که توجه به "۶۸" به ویژه از سوی بسیاری از جوانان، درست بر عکس، واکنشی است ضد سرکوزی. حتی با توجه به این که اهمیتش این همه مورد انکار قرار گرفته، انگار ما بدین خاطر به عقب بر می‌گردیم تا به مه ۶۸ نگاهی دوباره بیندازیم، که این جنبش منبع بالقوه‌ای از الهام و نوعی شعر تاریخی بود که به ما شهامت جدیدی می‌دهد و ما را، که اکنون در عمق ناامیدی هستیم، به عمل امیدوار می‌کند.

فرضیه‌ی خوش بینانه تردیگری نیز وجود دارد که حتی وجه رسمی، کالایی و تحریف شده‌ی این بزرگداشت نیز می‌تواند ایده‌ی "جهان اجتماعی و سیاسی دیگری ممکن است"، را از دیده‌ها پنهان کند. و آن ایده سترگ تغییرات بنیادی به اسم "انقلاب" که ۲۰۰ سال در جریان بود و اینک چهل سال است که ذهن مردمان این کشور را به خود مشغول کرده - و هنوز هم به رغم آن چه رسماً وانمود می‌شود که کاملاً شکست خورده است - همچنان در حال گسترش است.

برای روشن شدن مطلب باید اندکی به عقب برگردیم.

باید یک نکته اساسی را در یابیم: علت آن که چرا این بزرگداشت این قدر پیچیده است و به فرضیات کاملاً متضاد دامن می‌زند، آن است که خود مه ۶۸ رویدادی بسیار پیچیده بود. و بسیار مشکل است که به راحتی، آن را به یک تصویر واحد و ساده تقلیل دهیم. می‌خواهم علت این اختلاف نظر در باره‌ی مجموعه‌ی پیچیده و همگن مه ۶۸ را بنمایانم.

در واقع چهارمه ۶۸ متفاوت وجود دارد. قدرت و ویژگی و تمایز مه ۶۸ فرانسه آن است که این رویداد، چهار فرایند درهم تنیده و مرکب، که در تحلیل نهایی تا حد زیادی همگن بودند، را باهم ترکیب کرده بود. و علت آن که چرا تفسیرهای این رویداد، این همه باهم متفاوت اند آن است که هر یک از آن‌ها معمولاً یک جنبه و وجه آن را در نظر می‌گیرند و نه جامعیت در هم تنیده و پیچیده‌ای که به آن عظمت واقعی می‌بخشد. بگذارید این گره را باز کنیم.

مه ۶۸ بدوایک شورش بود، طغیانی توسط دانش آموزان و جوانان دانشگاهی. این آشکارترین و شناخته شده ترین وجه آن است و وجه و چهره‌ای که قدرت

مندترین تصویرها را از آن ساخته است و ما اکنون به بازبینی آن پرداخته ایم: تظاهرات وسیع توده‌ای، سنگر بندی‌ها، درگیری با پلیس و غیره. به نظر می‌رسد که ما باید سه مشخصه‌ی خشونت، سرکوب و شور و شوق عمومی را در این تصاویر از هم جدا کنیم.

اول: این شورش در زمان خود پدیده‌ای جهانی بود. (از جمله در مکزیک، آلمان، چین، ایتالیا، آمریکا و ...). بنابراین پدیده‌ای صرفاً فرانسوی نبود. دوم: باید به خاطر آوریم که دانش آموزان و دانشجویان دانشگاه‌ها تنها، بخش اندکی از کل جوانان کشور بودند. در سال‌های دهه ۶۰، بین ۱۰ تا ۱۵ درصد جوانان موفق به گرفتن دیپلم می‌شدند. پس وقتی از محصلین و دانشجویان مدارس و دانشگاه‌ها صحبت می‌کنیم در مورد بخش کوچکی از جوانان سخن می‌گوییم که آنها نیز از توده وسیع جوانان طبقه‌ی کارگر جدا بودند. سوم: عناصر جدید این رویداد به دو دسته تقسیم می‌شدند: از یک سو قدرت شگرف ایدئولوژی و سمبل هایش (ادبیات مارکسیستی و ایده‌ی انقلاب) و از سوی دیگر، به کار گیری خشونت. این خشونت ممکن است دفاعی و ضد سرکوب بوده باشد، اما به هر حال خشونت بود. و این همان است که به این طغیان رنگ و بوی خاص می‌بخشد. تمامی این‌ها یک ۶۸ را می‌سازند.

دومین مه ۶۸، که با اولی کاملاً متفاوت است - بزرگ ترین اعتصاب عمومی در تمام تاریخ فرانسه بود. از بسیاری جنبه‌ها، این اعتصاب، اعتصابی کلاسیک به حساب می‌آمد که در کارخانجات بزرگ اطراف بر پا و عمدتاً توسط اتحادیه‌های کارگری و بویژه CGT سازمان دهی شده بود که آخرین اعتصاب بزرگ از این نوع، یعنی جبهه‌ی توده‌ای بود. می‌توان گفت که با توجه به وسعت و عمومیتش، تاریخاً بافتی متفاوت از شورش جوانان داشت. یعنی به بافتی تعلق داشت که اگر بخواهیم تاریخی تر نگاه کنیم، من آن را متعلق به "چپ" می‌نامم. با توجه به آنچه گفته شد این اعتصاب از عناصر اساساً نوین و کاملاً بدیعی نیز الهام گرفته بود.

در این جا سه نکته قابل ذکر است: ۱- فراخوان و تصمیم به اعتصاب، در کل، هیچ ارتباطی با نهادهای رسمی طبقه کارگر نداشت. در اکثر موارد جنبش



توسط گروهی از کارگران جوان در خارج از سازمان‌های اتحادیه‌ای بزرگ - که بعدها بیشتر برای کنترل کردنش به آن پیوستند - بر پا شد. بنابراین در جنبش کارگران مه ۶۸ عنصری از شورش ذاتا "جوانانه" وجود داشت. این کارگران جوان حرکت خود را "اعتصاب گریه‌ی وحشی" می‌نامیدند تا خود را از "روزهای عمل" اتحادیه‌های سنتی متمایز کنند. باید توجه کرد که این اعتصاب‌های گریه وحشی بسیار زودتر یعنی از اوایل سال ۱۹۶۷ آغاز شده و تا ماه مه ۶۸ ادامه یافته بود. در نتیجه مه ۶۸ کارگران تنها متأثر از مه ۶۸ دانشجویان نبود. این حلقه‌ی ارتباط تاریخی بین جنبش سازمان یافته‌ی جوانان تحصیل کرده و جنبش کارگران، کاملاً نامتعارف بود. عنصر اساسی دوم: اشغال سیستماتیک کارخانه‌ها در این دوره، آشکارا، یکی از میراث‌های اعتصاب بزرگ ۱۹۳۶ و ۱۹۴۷ بود که این بار در سطحی وسیع تری انجام می‌گرفت. تقریباً تمامی کارخانه‌ها اشغال شد و پرچم سرخ بر فراز آن‌ها به اهتزاز در آمد. چه تصویر با شکوهی! باید می‌دیدید که این کشور با آن همه کارخانه و پرچم سرخ بر فراز شان چه حالتی داشت. هر کس که این همه را دیده باشد هرگز آن را فراموش نخواهد کرد. سومین عنصر "سخت": که در این سال‌ها و پس از آن به وجود آمدند، گروگان گرفتن روسا و درگیری با "نیروهای امنیتی" در کشورهای پیرامونی بود و این همان خشونت است که من هم اکنون از آن سخن گفتم. این خشونت نه تنها در درون جنبش دانش آموزی و دانشجویی، بلکه در درون جنبش کارگری نیز امری پذیرفته شده بود. ما سر انجام برای پایان بخشیدن به بحث مان در باره‌ی ۶۸ دوم، باید به خاطر آوریم که با توجه به تمامی آن چه گفتیم، این مسئله که جنبش تا چه حد ادامه باید پیدا کند و چگونه کنترل شود، همچنان مساله‌ای اساسی بود. بین خواست CGT برای کنترل جنبش و آن چه جنبش انجام می‌داد - آنگونه که خاویر ویگنای مورخ آن را "سرپیچی از فرمان طبقه کارگر" می‌خواند - تضاد وجود داشت و در درون جنبش اعتصابی نیز این تضاد قابل مشاهده بود. تضادها بسیار شدید بودند و نشانه‌های آن را در رد کردن پروتکل "گرل" از سوی کارگران "رنویانکور" می‌توان دید. آن‌ها با این کار

علیه تلاش‌های در حال انجام برای حل اعتصاب عمومی از طریق مذاکرات کلاسیک، می‌شورید.

می ۶۸ سوم و به همان اندازه همگنی هم وجود دارد که من آن را "مه آزادی خواهانه" می‌نامم. این مه با فضای اخلاقی، تغییر روابط جنسی و آزادی‌های فردی سر و کار دارد. این مساله به جنبش زنان و سپس حقوق همجنس گرایان و رهایی تمام امکان بروز داد و هم چنین ایده‌ی جدید تاثیر زیادی بر فضای فرهنگی گذاشت و اشکال نوی از بیان سیاسی، شیوه‌ی جدیدی از عمل جمعی، گشایش فضا برای خلاقیت و ابتکار فردی را بر جای گذاشت. این نیز تمایزی با می ۶۸ است که می‌توان آن را ایدئولوژیک خواند و هر چند که در پاره‌ای موارد به نوعی از سانتی مانتالیسم و میهمانی‌های مبتذل جوانان میدان می‌داد، اما همچنان با روحیه‌ی عمومی این رویداد همساز بود. در این مورد کافی است به قدرت گرافیکی پوسترهایی که در استودیوهای دانشکده‌های هنرهای زیبا در "ماه مه"

اشغال سیستماتیک کارخانه ها در این دوره، آشکارا، یکی از میراث های اعتصاب بزرگ ۱۹۳۶ و ۱۹۴۷ بود که این بار در سطحی وسیع تری انجام می گرفت. تقریبا تمامی کارخانه ها اشغال شد و پرچم سرخ بر فراز آن ها به اهتزاز در آمد. چه تصویر با شکوهی!

طراحی شدند اشاره کنیم.

باید به خاطر آورد که این سه جزء، هر چند تا حدودی هم پوشانی داشتند، اما، کاملا متمایز بودند و حتی تضادهای شدیدی با هم داشتند. برخورد های شدیدی بین چپ جدید و چپ کلاسیک و هم چنین چپ جدید سیاسی به نمایندگی تروتسکیسم و مائوئیسم و چپ جدید فرهنگی که به آنارشیزم متمایل بود نیز وجود داشت. تمامی این ها تصویری ناهم رنگ و رنگارنگ از مه ۶۸ را نشان می دهند. در مه ۶۸ زندگی سیاسی شدیداً پر تنش و با انبوهی از تضاد محاصره شده بود.

هر یک از این اجزای سه گانه را یک مکان به طور سمبلیک نمایندگی می کرد: سوربون اشغال شده توسط دانشجویان؛ کارخانجات بزرگ اتومبیل سازی، به ویژه بیانکور، به وسیله کارگران و اشغال ادئون به وسیله هواداران آزادی. سه جزء ترکیبی، سه مکان، سه نوع از سمبلیسم و گفتمان و بنابراین سه صورت حساب متفاوت به دست می دهند. بنا بر آنچه تا کنون گفتیم، هنگامی که امروزه از ماه مه ۶۸ سخن می گوئیم، منظورمان کدام مه ۶۸ است.

می خواهم اینجا تاکید کنم که هیچ یک از این سه جزء مهمترین نبودند، زیرا مه ۶۸ چهارمی هم وجود داشت. و این مه بود که اهمیت اساسی داشت و رویدادهای آینده را رقم زد. توضیح آن بسیار دشوار است، زیرا این رخداد بیشتر به تدریج و مرور بروز کرد و نه به صورت انفجاری ناگهانی. و این همان است که پس از ماه خجسته می مه خود را نشان داد و سال های پر التهاب سیاسی پس از آن فرارسید. هرچند درک آن در صورت چسبیدن به شرایط و علل اولیه پیدایش آن مشکل است اما، مه ۶۸ بر دهه های ۱۹۶۸-۱۹۷۸ تسلط داشت. پس از آن بود که با پیروزی "اتحاد چپ" و سال های نکبت بار میتران سرکوب شد. بنابراین بهتر است از "دهه

۶۸" صحبت کنیم تا از مه ۶۸. در فرایند مه ۶۸ چهارم، دو سیما از اهمیت بیشتری برخوردارند. سیمای نخست، وجود این اعتقاد است که از ۱۹۶۰ به این سو، ما شاهد پایان گرفتن یک مفهوم قدیمی از سیاست هستیم که به دنبال آن جستجو برای یافتن مفهوم جدیدی از سیاست در سراسر دوره ۸۰-۱۹۷۰ متوقف شد. تفاوت بین عنصر چهارم و سه عنصر پیشین این است که هم و غم اش این مسئله بود: سیاست چیست؟

در آن زمان این سؤال، سؤالی تئوریک و بسیار مشکل بود. اما محصول تجربه های بی واسطه بسیاری بود که مردم با شور و شوق فراوان خود را با آن درگیر می دیدند. آن مفهوم قدیمی که ما کوشیدیم گریبان خود را از آن برهانیم بر این ایده ی مسلط مبتنی بود که چیزی به نام عامل تاریخی وجود دارد که امکان رهایی کل بشریت را فراهم می آورد. این ایده را همه ی فعالین سیاسی "اردوگاه انقلابی" آن دوره پذیرفته بودند که در سطح وسیع، طبقه کارگر، پرولتاریا، و برخی اوقات خلق - هر چند که در مورد اجزا تشکیل دهنده و اندازه آن مناقشه بود- توافق همگانی وجود دارد. این ایده مشترک که یک عامل "مادی" در واقعیت اجتماعی هست که امکان رهایی بشر را فراهم می آورد، احتمالا بزرگترین تفاوت بین آن زمان و اکنون است.

در عین حال سال های سرد و سیاه دهه ۱۹۸۰ را هم داشتیم. در آن زمان فکر می کردیم که سیاست رهایی دیگر نه یک ایده ی صرف و ارادی، و نه یک تلقین اخلاقی است بلکه، در خود واقعیت اجتماعی نهفته است و بر مبنای آن نیز برنامه ریزی می شود. یکی از کاربردهای آن اعتقاد این بود که این عامل مادی باید به صورت یک نیروی ذهنی در می آمد، یعنی این که یک هستی اجتماعی باید به یک عامل ذهنی تبدیل می شد. این ایده برای آنکه به واقعیت تبدیل شود باید توسط یک سازمان مشخص نمایندگی می شد و این دقیقا همان است که ما حزب می نامیم، یک حزب طبقه کارگر یا خلق، و این حزب باید در هر کجا که امکان اعمال قدرت یا دخالت وجود داشت، حضور می یافت. قطعا در آن زمان بحث های گسترده ای در مورد چگونگی این حزب وجود داشت. آیا این حزب موجود بود، باید به وجود می آمد و یا باز سازی می شد؟ چه

شکلی باید پیدا می‌کرد؟ و غیره. اما یک توافق اساسی وجود داشت و آن این که یک عامل تاریخی هست و این عامل باید سازمان دهی شود. آشکار است که آن سازمان سیاسی باید یک پایگاه اجتماعی در سازمان‌های توده‌ای می‌داشت که بلاواسطه در واقعیت اجتماعی ریشه داشته باشد. و همین مسئله بود که موضوع نقش اتحادیه‌های کارگری، روابط آنها با حزب و این که معنای اتحادیه‌گرایی مبتنی بر مبارزه طبقاتی چیست را مطرح کرد.

این به ما چیزی را می‌دهد که امروزه بیشتر زنده است: این ایده که در فعالیت سیاسی برای رهایی دو ضلع وجود دارد: اول این که جنبش‌های اجتماعی با خواست‌های خاص خود وجود دارند که اتحادیه‌های کارگری، سازمان‌های طبیعی آن‌ها هستند و سپس ایده حزب می‌آمد که عبارت بود از حضور در تمامی مکان‌های ممکن قدرت و به تعبیر دیگر آوردن قدرت و محتوای جنبش‌های اجتماعی به آن حزب. این را شاید بتوان سیاست رهایی کلاسیک نامید. در "۶۸" این مفهوم را تمامی بازیگران صحنه پذیرفته بودند و همه با یک زبان و ادبیات سخن می‌گفتند. مهم نبود که این‌ها بازیگران نهادی مسلط بودند یا تظاهرکنندگان، کمونیست‌های ارتدکس، چپ‌های نو، مائوئیست‌ها و یا تروتسکیست‌ها، همه‌ی این‌ها واژه‌های طبقات، مبارزات طبقاتی، رهبری پرولتاریایی مبارزات، سازمان‌های توده‌ای و حزب همه را به یک سان به کار می‌بردند. آشکار است که اختلاف‌های شدیدی در مورد مشروعیت و اهمیت این جنبش‌ها وجود داشت. اما همگان از یک زبان استفاده می‌کردند و "پرچم سرخ" پرچم همگان بود. من اصرار دارم که مه ۶۸ علیرغم تضادهای وحشتناکی که در درون خود داشت تحت پرچم سرخ متحد شده بود. می‌۶۸ آخرین باری بود، حد اقل تا امروز و یا شاید تا فرداها نیز، که پرچم سرخ بر فراز تمامی کشور، کارخانه‌جات و محلات مسکونی به اهتزاز در می‌آمد. امروز ما به ندرت جرات می‌کنیم آن را بر افرازیم. همچنان که به پایان ماه می‌نزدیک می‌شدیم، آن را می‌دیدیم که هنوز از پنجره‌ی آپارتمان‌های بخشی از بورژوازی نیز در اهتزاز است.

اما واقعیت پنهان که به تدریج خود را نشان داد، آن بود که این زبان مشترک که سمبل اش پرچم سرخ بود، در واقع در حال پژمردن است. یک ابهام اساسی در مورد می‌۶۸ وجود داشت: زبانی که توسط همگان تکلم می‌شد در حال مردن بود. نوعی از فقدان موقتی تمایز بین آن چه که آغاز شده بود و آن چه که در حال مردن بود، وجود داشت و این همان چیزی است که آن شدت اسرار آمیز را به مه ۶۸ می‌بخشد.

از لحاظ عملی این آغاز مردن بود، زیرا می‌۶۸ واز آن بیشترحتا سال‌هایی که پس از آن آمدند، در مقابل مشروعیت سازمان‌های سیاسی چپ، اتحادیه‌های کارگری، احزاب و رهبران مشهور آن‌ها چالشی عظیم بود. حتی در کارخانه‌ها انضباط، شکل همیشگی اعتصاب‌ها، هیرارشی کارگری و اقتدار اتحادیه‌ها بر جنبش‌ها،

یک توافق اساسی وجود داشت و آن این که یک عامل تاریخی هست و این عامل باید سازمان دهی شود. آشکار است که آن سازمان سیاسی باید یک پایگاه اجتماعی در سازمان‌های توده‌ای می‌داشت که بلاواسطه در واقعیت اجتماعی ریشه داشته باشد. و همین مسئله بود که موضوع نقش اتحادیه‌های کارگری، روابط آنها با حزب و این که معنای اتحادیه‌گرایی مبتنی بر مبارزه طبقاتی چیست را مطرح کرد.

مورد چالش قرار گرفته بود. طبقه کارگر یا اتحاد عمل خلقی هر لحظه از چارچوب معمولی اش خارج می‌شد و به شکل آن چه که ما به عنوان ابتکارات آناارشیستی یا گربه وحشی می‌دیدیم، ظاهر می‌شدند. و حتی آز آن مهم تر، نقدی ریشه‌ای از دموکراسی مبتنی بر نمایندگی، پارلمان و چارچوب انتخاباتی و "دموکراسی" در شکل دولتی، نهادی و مبتنی بر قانون اساسی وجود داشت. سرانجام نباید فراموش کنیم که آخرین شعار مه ۶۸ این بود که "انتخابات فریبی بیش نیست". و این تنها یک هیجان و یا دیوانگی ایدئولوژیک نبود. بلکه دلایل کاملاً مشخصی برای این خصومت علیه دموکراسی مبتنی بر نمایندگی وجود داشت. با گذشت یک ماه از بسیج دانشجویی و سپس بسیج بی سابقه‌ی طبقه‌ی

کارگر و خلق، دولت موفق به برگزاری انتخابات شد و نتیجه آن تشکیل ارتجاعی ترین مجلس نمایندگانی بود که در تاریخ فرانسه شاهدش بودیم. پس از آن بود که بر همگان روشن شد که سیستم انتخاباتی عادلانه نیست و حکمی است که جنبش‌ها را سرکوب می‌کند و می‌کوشد از هر آنچه که نو است فاصله بگیرد.

تمام این‌ها - تمامی آن "نقدعظیم" اگر بخواهیم از زبان انقلابیون چینی سخن بگویم - کمک کرد تا دیدی جدید و دیدگاهی از سیاست که می‌کوشید خود را از دیدگاه قدیمی متمایز کند، سر برآورد.

تلاش برای انجام این کار، همان است که من آن را چهارمین مه ۶۸ می‌نامم. چهارمین مه ۶۸ در جستجوی آن است که دریابد فراسوی مرزهای انقلابی گری کلاسیک، چه چیز می‌تواند وجود داشته باشد. و این جستجو را با چشمان بسته انجام می‌دهد، زیرا از همان زبانی استفاده می‌کند که بر مفهومی که تلاش دارد از آن فاصله بگیرد، سلطه دارد.

بدین گونه است حکایت واژه‌های سمبلیکی مثل "خیانت" یا "کناره گیری و ترک دعوی": سازمان‌های سنتی به زبان خود خیانت کردند. آن‌ها - اگر یک بار دیگر از زبان زیبا و رنگارنگ چینی استفاده کنیم - "پرچم سرخ را در مقابل پرچم سرخ بر افراشته" بودند. علتی که ما مائوئیست‌ها، حزب کمونیست فرانسه و اقمارش را "تجدید نظرطلب" می‌نامیدیم آن بود که ما به همان شیوه‌ای فکر می‌کردیم که لنین در مورد برنشتاین و کائوتسکی سوسیال دموکرات می‌اندیشید. ما فکر می‌کردیم که این سازمان‌ها، زبان مارکسیستی را آن گونه مورد استفاده قرار می‌دهند که به ضد آن بدل می‌شود. آن چه که در آن زمان قادر به دیدن اش نبودیم آن بود که این خود زبان بود که باید تغییر می‌کرد، اما این بار به مفهوم مثبت آن. تمامی این تصاویر از حلقه‌ی ارتباط بین ماه مه‌های مختلف در جستجوی کورکورانه‌ی ما، مرکز ثقل ما نیز بشمار می‌رفتند. مه چهارم و تری است که دو ضلع دیگر را به هم پیوند می‌دهد. تمامی ابتکارات جدیدی که به ما اجازه داد تا بین این سه جنبش همگن و بویژه بین جنبش دانشجویی و جنبش کارگری در رفت و آمد باشیم آن گنجی بود که یافتیم.

در اینجا لازم است که از زبان آشکارتری استفاده کنم.

در زمانی که مه ۶۸ در راه بود، من در دانشگاه "رمی" درس می‌دادم. این دانشگاه - که در واقع یک مرکز دانشجویی کوچک بود که تنها سال اول دوره فونداسیون را تدریس می‌کرد - دست به اعتصاب زد. بنابراین، یک روز ما راهپیمایی به سمت کارخانه "شوسون" که بزرگ ترین کارخانه ناحیه بود و در حال اعتصاب بود، ترتیب دادیم. در آن روز آفتابی ما به صورت صفی طویل و فشرده به سوی کارخانه راهپیمایی کردیم. زمانی که به کارخانه رسیدیم، می‌خواستیم چه کنیم؟ نمی‌دانستیم، اما ایده مبهمی داشتیم که شورش دانشجویی و اعتصاب کارگری باید بدون واسطه‌ی سازمان‌های کلاسیک با هم متحد شوند. به کارخانه‌ی سنگربندی شده رسیدیم که پرچم سرخ بر فراز آن در اهتزاز بود و صفی از کارگران اتحادیه در مقابل در اصلی آن ایستاده بودند. آنها با خصومت و سوء ظن در ما می‌نگریستند. چند کارگر جوان به سوی ما آمدند و کم‌کم تعداد بیشتری به ما پیوستند. بحث‌های غیر رسمی در گرفت. نوعی از همبستگی محلی ایجاد شد. ما توافق کردیم تا نشست‌های بیشتری در شهر برگزار کنیم. نشست‌ها برگزار شدند و نطفه‌ای شدند برای تاسیس "صندوق همبستگی سوشون". این چیزی کاملاً جدید بود و با "اتحادیه کمونیست‌های مارکسیست - لنینیست" (UCFml) ارتباط داشت. - سازمانی مائوئیستی که در اواخر سال ۱۹۶۷ بوسیله "ناتاشا میشل"، "سیلوین لازاروس"، خود من و تعدادی جوان دیگر ایجاد شده بود).

آن چه که در دروازه کارخانه "سوشون" روی داد، حتی یک هفته پیش از آن غیر قابل تصور و غیرممکن بود. مقررات سفت و سخت اتحادیه‌ای و ماشین حزبی معمولاً کارگران، جوانان و روشنفکران را در سازمان‌های مربوط به خود و جدا از هم نگه می‌داشت. رهبری محلی یا ملی تنها واسطه‌ای بین آنها بود. ما در موقعیتی قرار گرفتیم که آن سیستم حزبی درست در جلوی چشمان مان شکسته می‌شد. این چیزی کاملاً جدید بود و ما هم بازیگران بلاواسطه آن بودیم و هم تماشاچیان گیج و گم آن. به مفهوم فلسفی کلمه: این رویدادی در حال



وقوع بود که نتایجش غیر قابل محاسبه بود. نتایج آن در فاصله ده ساله "سرخ" بین ۱۹۶۸ و ۱۹۷۸ چه بود؟ هزاران دانشجو، دانش آموز، کارگر، زنانی از طبقه بالا و پرولتاریایی از آفریقا در جستجوی سیاست جدید بودند. این چه سیاست عملی بود که نمی خواست هر کس را در جایگاه سنتی خاص خود نگه دارد؟ یک عمل سیاسی که مسیرهای جدید، برخوردها و دیدار بین کسانی که معمولا هیچ سخنی با هم نداشتند را قابل پذیرش کرد. این حالت به چه می مانست؟ در آن لحظه ما بدون آن که آن را واقعا درک کنیم، دریافتیم که اگر یک سیاست جدید رهایی امکان پذیر باشد، همان است که قشربندی اجتماعی را واژگون کند. و مسلما به این شکل نخواهد بود که هر کس را در هر جایی که هست قرار دهد، بلکه جابه جایی را هم در زمینه مادی و هم در زمینه ذهنی، سازمان خواهد داد.

کمی پیش تر، قصه‌ی آن جابجایی کور را به شما گفتم. آن چه که الهام بخش ما بود این باور بود که باید از سیاست مبتنی بر مکان فاصله بگیریم. و این آن چیزی است که به عام ترین مفهوم کلمه، با واژه "کمونیسم"

معنا پیدا می کند. جامعه‌ای برابر که با نیروی جنبشی درونی خود کار می کند و دیوارها و سدها را در هم می شکند. جامعه‌ای چند منظوره را با اهداف متغیر هم در کار و هم در زندگی پی ریزی می کند. اما "کمونیسم" به معنای اشکال سازمان سیاسی که هر می شکل نگرفته است معنی می دهد. این آن چیزی است که مه ۶۸ چهارم می خوانمش: تمامی آن تجربیات، شهادی بر این واقعیت بودند که تغییرات عظیم سیاسی غیر و قابل تصویری در حال وقوع بود. از نظر سیاسی به یمن نوع جدیدی از گفتگو و خبررسانی و تلاش‌های آزمایشی برای یافتن اشکال سازمانی مناسب، امکان جابجایی مکانی کاملاً فراهم شده بود.

ده سال بعد، فرایند "اتحاد چپ" و انتخاب میترا تقریباً تمامی این دست آوردها را نابود و بازگشت به مدل کلاسیک را تحمیل کرد. دوباره به "هر کس در جای خود" که تیپیک آن مدل است برگشتیم: احزاب چپ هر گاه که بتوانند حکومت می کنند، اتحادیه‌ها با مطالبات شان پا پیش می گذارند، روشنفکران به روشنفکری شان می پردازند، کارگران در کارخانه به کار خود مشغول می شوند و غیره. همان گونه که در هر بازگشت به نظامی شاهدیم، ناکامی "چپی" که در واقع از همان زمان مرده بود، توهمی کوتاه مدت را در میان اقشار وسیعی از مردم درست در آغاز دهه هشتاد (بین ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۳) رواج داد. چپ نمی توانست به سیاست، دم جدیدی از زندگی ببخشد، همچون یک شبخ بود و به شدت بوی پوسیدگی می داد.

ما این را آشکارا همراه با سیاست "ریاضت کشانه" ۱۹۸۳-۱۹۸۲ یعنی زمانی که کارگران اعتصابی تالوت "تروریست‌های گه" خوانده شدند، یا زمانی که مراکز بازداشت جدید ایجاد شد و مهاجرت خانوادگی غیر قانونی اعلام گردید و آن گاه که نخست وزیر "پیر بروگوی" به آزاد سازی‌های بی سابقه مالی دست زد و فرانسه را به بخشی از سرمایه داری درنده خو و گلوبالیزه بدل کرد دیدیم.

می توان گفت که ما همچنان با سئولات مشکلی که مه ۶۸ طرح کرده است دست و پنجه نرم می کنیم. ما از نظر سیاسی، تعریف سیاست و آینده‌ی سازمانی سیاست، معاصرین مه ۶۸ هستیم.

یک ابهام اساسی در مورد می ۶۸ وجود داشت: زبانی که توسط همگان تکلم می شد در حال مردن بود. نوعی از فقدان موقتی تمایز بین آن چه که آغاز شده بود و آن چه که در حال مردن بود، وجود داشت و این همان چیزی است که آن شدت اسرار آمیز را به مه ۶۸ می بخشید.

ناپذیری اقتصاد لجام گسیخته‌ی سرمایه داری و سیاست پارلمانی حامی آن را پذیریم، بنابراین به همان سادگی نمی توانیم دیگر امکاناتی را که ذاتی شرایطی است که در آن بسر می بریم "نبینیم".

ثانیا باید بکشیم که واژه‌های زبان مان را فراموش نکنیم، هر چند که دیگر حتی شهادت با صدای بلند گفتن آنها را هم نداریم. در ۶۸ واژه‌هایی وجود داشتند که به وسیله همگان مورد استفاده قرار می گرفتند. اما اکنون به ما می گویند: جهان دگرگون شده است، بنابراین دیگر نمی توانید آن واژه را بکارگیرید و خوب می دانید که آنها زبان توهمات و ترور بودند. بله ما می توانیم! و باید بتوانیم!!

مسئله هم چنان بر جاست و این بدان معنی است که ما باید بتوانیم آن واژه‌ها را دوباره بر زبان آوریم. برماست که آنها را نقد کنیم و به آنها معنای جدیدی بدهیم. ما باید بتوانیم همچنان بگوییم "خلق" "مردم"، "کارگران"، "الغای مالکیت خصوصی" و غیره. بدون آنکه فکر کنیم داریم از چیزی صحبت می کنیم که دوره آن گذشته است. ما باید در مورد این واژه‌ها در اردوگاه خودمان به بحث بنشینیم.

ما باید به تروریسم زبانی که ما را در چنگ دشمنان مان می اندازد، پایان دهیم. سر تسلیم فرود آوردن در مسئله زبان، و پذیرش ترور زبان و ممنوعیت نقد قدرت شکلی غیر قابل تحمل از سرکوب است. و سرانجام ما باید درک کنیم که هرگونه سیاستی، سازمانی دارد. مشکل ترین مسئله احتمالا آن است که بدانیم به چه نوع سازمانی نیاز داریم و ما می توانیم مشکل را از طریق تجربیات عملی که در سال ۶۸ آغاز شدند، حل کنیم. برای حزب حاکم و حامیان اجتماعی اش مهم ترین "میدان‌های جنگ" میدان‌های جنگ انتخاباتی بودند. و

بنابراین من واژه "معاصر" را به قوی ترین مفهوم کلمه به کار می برم. البته این واژه تغییر کرده است، و البته که مقولات نیز تغییر کرده اند. مقولاتی مثل "جوانان دانشجو"، "کارگران" و "دهقانان"، اکنون معنای متفاوتی دارند و سازمان‌های اتحادیه‌ای و حزبی آن روزها، اکنون دیگر وجود ندارند. اما "ما همچنان همان مسئله را داریم" و معاصرین مسئله‌ای هستیم که با مه ۶۸ خود را نشان داد: شکل کلاسیک سیاست‌رهایی کارآمد نبود. آن تعداد از ما که در دهه ۶۰ و ۷۰ از نظر سیاسی فعال بودیم، نیازی به درس گرفتن از فروپاشی شوروی نداشتیم. چیزهای بی شمار جدیدی هم در تئوری و هم در عمل به تجربه درآمدند و محک خوردند که از لحاظ دیالکتیکی با آن رویداد آمیخته بودند. به خاطر وجود انرژی تعداد کم شماری از فعالین سیاسی، روشنفکران و کارگران - هیچ تمایزی نیز بین آنها وجود ندارد - که در انزوا کار می کنند، آن ایده‌ها همچنان مطرح اند. این‌ها آینده سازانند. اما نمی توان گفت که مسئله حل شده است: چه اشکال جدیدی از سازمان سیاسی برای دست و پنجه نرم کردن با تضادهای سیاسی مورد نیاز است؟ همان گونه که درعلم، تا زمانی که مسئله حل نشده است، برای حل آن هزاران تلاش و ابداع صورت می گیرد و برخی اوقات رگه‌هایی از نور بر مسأله تابیده می شود، اما مسأله هم چنان حل نشده باقی می ماند. ما معاصر بودن مان را با مه ۶۸ به همین مفهوم تعریف می کنیم. و این نوع دیگری از سخن گفتن در مورد وفاداری مان به مه ۶۸ است.

مسئله‌ی تعیین کننده، نیاز توسل به فرضیه‌های تاریخی جهانی است که خود را از قانون سود و منافع خصوصی آزاد کرده باشد، حتی آنگاه که آزاد می اندیشیم، هم چنان زندانیان باوری هستیم که نمی توانیم از آن رها شویم و این جهانی است که هیچ رهایی از آن امکان پذیر نیست. این همان است که من پیشنهاد می کنم آن را "فرضیه کمونیستی" بنامیم. و این در واقع عمداً باری منفی دارد زیرا زمانی که می اندیشیم که آن جهان دیگر "ضروری تر" از جهان موجود است احساس امنیت بیشتری می کنیم. این مسئله، مسئله منطق مشروط است: به زبان سیاسی چگونه می توانیم از غیرضروری به امکان برویم؟ زیرا اگر کاملاً و به سادگی، اجتناب

این دکترین هر آن چه را که تا کنون می توانسته داده باشد داده است و به رغم دست آوردهای زیادی که در فاصله ۱۹۰۰ تا ۱۹۶۰ می توانست داشته باشد بوی کهنگی می دهد و کار نمی کند .

ما باید وفادارانه ماه مه ۶۸ را در دو سطح ایدئولوژیک و تئوریک مورد گفتگو قرار دهیم باید ترازنامه مان را برای قرن بیستم تنظیم و به هر شکل ممکن فرضیه های رهایی را با زبان شرایط این عصر - یعنی اکنون که دولت های سوسیالیستی ناکام مانده اند - دوباره تدوین کنیم. همچنین می دانیم که تجربیات محلی جدید و میدان های جدید جنگ سیاسی که ایجاد شده اند، می توانند پس زمینه ای فراهم کنند که این اشکال جدید سازمانی را به وجود آورند. این درهم تنیده گی کار ایدئولوژیک و تاریخی و اطلاعات تئوریک و عملی در مورد اشکال جدید سازمان سیاسی مشخصه اصلی زمان ماست. من آن را به مثابه "فرمول بندی دوباره فرضیه کمونیستی" توصیف می کنم .

پس آن کدام فضیلت است که برای ما از هر چیزی مهم تر است؟ می دانیم که انقلابیون ۹۴-۱۹۷۲ از واژه فضیلت استفاده می کردند. "سن ژوست" سؤال اساسی اش این بود: "آنها که نه فضیلت را می خواهند و نه ترور را، چه می خواهند؟" و پاسخ این بود که آنها خواهان فساداند. و در واقع این همان چیزی است که جهان امروز از ما می خواهد: پذیرش فساد تمام مغزها و تمکین یوغ کالا و پول. فضیلت اساسی سیاسی که امروز به آن نیاز داریم شهامت است. شهامت نه فقط در زمانی که با پلیس مواجه می شویم، که البته مطمئناً آن را پیدا خواهیم کرد، بلکه شهامت برای دفاع و اعمال ایده ها و اصول مان؛ شهامت گفتن آن چه می خواهیم؛ آن چه فکر می کنیم و آن چه که انجام می دهیم.

به کوتاه سخن، ما باید جسارت داشتن یک ایده را در خود ایجاد کنیم. ایده ای والا. باید خودمان را متقاعد کنیم که ایده ای والا و بزرگ داشتن نه حماقت است و نه جنایت. سیستم سرمایه داری متکبر و جهانی شده ای که در آن زندگی می کنیم، ما را به سال های ۱۸۴۰ و شروع سوداگری بر می گرداند. فرمانش آن گونه که "گیزو" فرموله کرده این بود: "ثروت مند شوید" بخوان "بدون ایده زندگی کنید!" ما در پاسخ باید بگوییم که بدون ایده نمی توانیم زندگی کنیم. باید بگوییم: "شجاعت داشته باش تا حامی ایده ای باشی" و این تنها می تواند ایده ای کمونیستی به مفهوم درست کلمه باشد .

به این دلیل است که ما باید معاصرین مه ۶۸ باقی بمانیم. زیرا مه ۶۸ به شیوه خود می گوید: «زندگی بدون داشتن ایده غیر قابل تحمل و پوچ است». و آن گاه است که بسیاری خود را کنار خواهند کشید. بسیاری از مردم - و بگذارید آن قدر شهامت داشته باشیم که خود را از آنها جدا کنیم - فکر می کنند که دیگر هیچ بدیلی برای زندگی، برای خود و برای منافع خود وجود ندارد. من یک فیلسوف هستم، بنابراین بگذارید چیزی را که از زمان افلاطون تا کنون بارها و بارها گفته شده است، به شما بگویم. "ما باید با یک ایده زندگی کنیم". و یک سیاست واقعی شایسته با این باور آغاز می شود. پایان.





نگاهی بر افزوده های مارکس بر چاپ فرانسوی کتاب سرمایه فریدا آفاری

با در نظر گرفتن اهمیتی که مارکس برای چاپ فرانسوی کتاب سرمایه (۱۸۷۲-۱۸۷۵) قائل بود، ترجمه جدید حسن مرتضوی از کتاب سرمایه افزوده های مارکس بر چاپ فرانسوی را در حاشیه هر صفحه منتشر کرده است. او با انجام این کار به خواننده این امکان را داده تا ویراست نهایی مارکس را با ویراست نهایی انگلس (۱۸۹۰) مقایسه کند. مقاله ای از کوین اندرسون نیز که به عنوان یک مقدمه در ترجمه فارسی جدید منتشر شده است، آن افزوده هایی را به بحث می کشد که نمایانگر تغییراتی در نظرات مارکس در موارد مشخص است. در این مقاله مایلیم به افزوده هایی پردازم که در آن مارکس لزوماً تغییر نظر نداده بلکه عبارات یا جملاتی را بازنویسی کرده یا بسط داده تا نکات کلیدی را در استدلال خود روشن تر کند: در فصل یکم، "کالا"، افزوده های مارکس در مورد مفهوم کار انتزاعی درک او از "خصلت دوگانه کار" را روشن تر می کند. در آخرین و پر آوازه ترین بخش این فصل که "سرشت بتواره ای کالا و راز آن" نام دارد، ترجمه ی مبتنی بر چاپ آلمانی ۱۸۹۰ در مورد شیوه های تولید پیشا سرمایه داری که در آن کار خصلتی دوگانه نداشت، چنین می گوید: "در اینجا شکل طبیعی کار یعنی خاص بودن آن - و نه همانند جامعه ی متکی بر تولید کالایی، عام بودن آن - شکل بی واسطه ی اجتماعی کار است." (ص. ۱۰۶) ترجمه فرانسوی چنین است: "در اینجا شکل طبیعی کار یعنی خاص بودن آن -- و نه همانند جامعه ی متکی بر تولید کالایی، عام بودن آن، سرشت انتزاعی آن {تاکید از من} -- شکل بی واسطه ی اجتماعی کار است." (ص. ۱۰۶، افزوده شماره ۶۰)

در این بند مارکس با ربط دادن عبارت "سرشت انتزاعی آن" به "شکل کار" در نظام سرمایه داری باری دیگر تولید کالایی را با شیوه کار و نه صرفاً با عمل مبادله شناسایی کرده است. این تمایز از اینرو اهمیت پیدا می کند که بسیاری مارکسیست ها خصلت انتزاعی کار را صرفاً مربوط به انتزاعی می دانند که از برابر دانستن انواع متفاوت کار در فرایند مبادله ناشی می شود. (رجوع کنید به کریس جان ارتور، دیالکتیک جدید و کتاب سرمایه، لندن: بریل ۲۰۰۴، ص. ۱۳ و صص. ۵۵-۴۱) اما به نظر می آید که مارکس بر انتزاعی تاکید می ورزد که از نحوه انجام خود کار در شیوه تولید سرمایه داری ناشی می شود.

اساسی ترین افزوده ها و تغییرات در پاره ی هفتم ، "فرایند انباشت" و به ویژه فصل نهایی آن، "قانون عام انباشت سرمایه" وارد شده است. مارکس همچنین پاره هفتم را از پاره ی هشتم یا "به اصطلاح انباشت بدوی" جدا کرده. در اینجا مایلم افزوده هایی را خاطر نشان کنم که به معضل بحران های ادورای و بیکاری در سرمایه داری می پردازد:

در فصل بیست و دوم، "دگرگونی ارزش اضافی به سرمایه"، مارکس نقد خود بر آدام اسمیت را گسترش می دهد. ترجمه مبتنی بر چاپ آلمانی ۱۸۹۰ چنین می گوید: "... از زمان آدام اسمیت به بعد مرسوم بود که انباشت را صرفا مصرف محصول اضافی توسط کارگران مولد، یا تبدیل ارزش اضافی به سرمایه را تبدیل ارزش اضافی به نیروی کار تلقی می کرده اند. بنا به این تصور، تمامی ارزش اضافی بدل شده به سرمایه، سرمایه ی متغیر می شوند. اما برعکس، ارزش اضافی مانند ارزش پرداخت شده ی اولیه به سرمایه ثابت و سرمایه ی متغیر، به وسائل تولید و نیروی کار تقسیم می شود... آدام اسمیت در پایان تحلیلی یکسره نادرست به این نتیجه ی احمقانه می رسد که حتی اگر هر سرمایه ی انفرادی به دو بخش ثابت و متغیر تقسیم شود، سرمایه ی اجتماعی فقط در سرمایه ی متغیر حل می شود، یعنی این سرمایه منحصرا برای پرداخت مزدها خرج می شود." (صص. ۶۳۵-۶۳۴)

در چاپ فرانسوی، جمله ای که با "آدام اسمیت در پایان تحلیلی یکسره نادرست" آغاز شده، به این صورت بازنویسی شده است: "هنگامی که مجموع ارزش های مازاد ناشی از انباشت به همان شیوه ی مجموع سایر ارزش ها به سرمایه تبدیل می شود، آشکار است که دکترین اشتباه آدام اسمیت در باره ی انباشت صرفا به خطای بنیادی در تحلیل تولید سرمایه داری بدل می شود. در واقع وی تاکید می کند که با آن که سرمایه منفرد به بخش ثابت و بخش متغیر، یعنی به ارزش وسائل تولید و مزدها، تقسیم می شود، این گونه نیست که مجموع سرمایه های منفرد با سرمایه ی اجتماعی یکی است. برعکس ارزش سرمایه ی اجتماعی برابر با مجموع مزدهایی است که پرداخت می کند، به بیان دیگر سرمایه ی اجتماعی چیزی جز سرمایه ی متغیر

نیست." (ص. ۶۳۵، افزوده شماره ۱۱)

در بندی که نخست نقل قول شد، مارکس تاکید کرده که در فرایند انباشت سرمایه بخش فزاینده ای از ارزش اضافی به منظور ابتیاع وسائل تولید و به زیان مزدها مصرف می شود. در چاپ فرانسوی او می افزاید که نادیده گرفتن این مسئله توسط آدام اسمیت، "خطای بنیادی در تحلیل تولید سرمایه داری است."

سپس در فصل بیست و سوم، "قانون عام انباشت سرمایه" افزوده های مارکس بر بخش ۳، "تولید فزاینده ی اضافه جمعیت نسبی یا ارتش ذخیره ی صنعتی" نقد فوق بر آدام اسمیت را روشن تر می کند. این بخش در ترجمه مبتنی بر چاپ آلمانی ۱۸۹۰ چنین آغاز می شود: "انباشت سرمایه، که در ابتدا فقط به عنوان گسترش کمی آن به نظر می رسید، چنان که دیدیم از طریق تغییر کیفی پیوسته ی ترکیب خود، یعنی از طریق افزایش دائمی جزء ثابت آن به زیان جزء متغیر آن تحقق می یابد" (ص. ۶۷۶)

در چاپ فرانسوی، این بند بسط داده شده است و بخشی از بند جدید چنین می گوید: "نشان دادیم که انباشت که سبب بزرگ تر شدن سرمایه ی اجتماعی می شود در همان حال مقدار نسبی بخش متغیر خود را کاهش می دهد و به همین سان تقاضا برای کار نسبی را کم می کند. اکنون می خواهیم ببینیم اثر این حرکت بر سرنوشت طبقه ی مزد بگیر چیست؟ (ص. ۶۷۶، افزوده شماره ۳۷)

در اینجا مارکس با بسط دادن چند بند دیگر هرچه بیشتر به رابطه میان افزایش سرمایه ثابت، بیکاری و بحران های مکرر می پردازد. ترجمه مبتنی بر چاپ آلمانی چنین می گوید: "مسئله با رشد مقدار کل سرمایه، جزء متغیر آن یعنی نیروی کار تنیده شده در آن، افزایش می یابد، اما به نسبتی که پیوسته در حال کاهش است." (ص. ۶۷۷) چاپ فرانسوی نیز زیرنویسی توضیحی اضافه می کند که در آن به آمار نشاندهنده ی شکاف فزاینده میان نرخ تولید ارزش و نرخ افزایش اشتغال در صنعت پارچه بافی انگلستان استناد شده است: در یک دوره ده ساله از ۱۸۵۱ تا ۱۸۶۱، تولید ارزش رشدی ۴۰ درصدی داشته، اما میزان اشتغال صرفا ۴ درصد رشد کرده است. (ص. ۶۷۷، افزوده شماره ۴۰)

در رابطه با ظهور بحران های ادواری ، افزوده ای کلیدی که در چاپ فرانسوی منتشر شده و در چاپ آلمانی ۱۸۹۰ یافت نمی شود، از این قرار است: "اما فقط در دوره ای که صنعت ماشینی عمیقاً ریشه دوانید ، تاثیری تعیین کننده بر کل تولید ملی اعمال کرد، تنها پس از آن که تجارت خارجی به مدد صنعت ماشینی بر صنعت داخلی چیره شد، تنها پس از آن که بازار جهانی پی در پی مناطق گسترده ای از دنیای نو، آسیا و استرالیا را به خود الحاق کرد، و سرانجام تنها پس از آن که شماری کافی از کشورهای صنعتی پا به صحنه گذاشتند—تنها در این دوره است که می توان تاریخ چرخه های خود تداوم بخش تکراری را مشخص کرد، چرخه هایی که مراحل پیاپی آن شامل سالهاست و همیشه اوج آن بحرانی عمومی، و پایان هر چرخه نقطه آغاز چرخه ی دیگری است. تاکنون مدت این چرخه ها ده تا یازده سال بوده است اما دلیلی در دست نیست که این مدت را ثابت بدانیم. برعکس باید نتیجه بگیریم که بر مبنای قانون های تولید سرمایه داری که ما شرح داده ایم، این مدت متغیر است و طول این چرخه ها رفته رفته کاهش خواهد یافت. (ص. ۶۸۱. این افزوده در ترجمه انگلیسی بن فاوکس در یک زیرنویس در ص. ۷۸۶ آمده است)

مارکس در این فصل همچنین استدلال می کند که انگیزه سرمایه داری رقابتی برای افزایش نرخ انباشت سرمایه می تواند به تمرکز و تراکم فزاینده ی وسایل تولید بیانجامد. در فرازی که بعدتر در کتاب امپریالیسم لنین مورد بحث قرار گرفت، مارکس می نویسد: "رقابت با ارزان کردن کالاها برپا می شود. ارزانی کالاها، اگر همه چیز همچنان باشد، به بهره وری کار و این نیز به میزان تولید وابسته است. بنابراین، سرمایه های بزرگ تر سرمایه های کوچک تر را مغلوب می کنند. علاوه بر این، به یاد داریم که با تکامل شیوه تولید سرمایه داری، مقدار کمینه سرمایه منفرد لازم برای به راه انداختن یک کسب و کار در شرایط متعارف افزایش پیدا می کند." (ص. ۶۷۳)

در چاپ فرانسوی، چند بند در ادامه بند فوق افزوده شده که بخشی از آن از این قرار است: "اگر سرمایه های

منفردی که در هر شاخه ی معینی از صنعت سرمایه گذاری شده در یک سرمایه ی واحد آمیخته شوند، تمرکز در آنجا به حد و مرز نهایی خود میرسد. در یک جامعه ی معین، این حد و مرز فقط در لحظه ای فرا می رسد که کل سرمایه ی اجتماعی در دستان یک سرمایه دار واحد یا شرکت سرمایه داری واحد متمرکز شده باشد." (ص. ۶۷۴)

بند فوق یکی از معدود افزوده های بیست که انگلس در چاپ آلمانی ۱۸۹۰ جلد اول سرمایه گنجانده است. برخی مارکسیست ها نیز به این بند به عنوان مبنایی برای تئوری سرمایه داری دولتی استناد کرده اند.* بحث بیشتر پیرامون محتوی آن و کل فصل ۲۳ کتاب سرمایه در رابطه با شکل های متنوع سرمایه داری در جهان معاصر لازم است.

من در این مقاله تنها به چند افزوده ی کلیدی در چاپ فرانسوی اشاره کرده ام. در واقع افزوده های بسیاری در این اثر وجود دارد که در ترجمه فارسی حسن مرتضوی از جلد اول کتاب سرمایه گنجانده شده و سزاوار تعمق و بحث است. آنچه در مقایسه این افزوده ها با روایت های پیشین سرمایه آشکار می شود این است که مارکس همواره در حال باز اندیشی و پرورش مفاهیم و مقوله های این اثر بود. این افزوده ها همچنین برای خواننده روشن می کند که از منظر مارکس کدام مفاهیم نیازمند کاوش فراتر و بسط دادن بود.

۲۹ فوریه ۲۰۱۲

* رجوع کنید به فریدا آفاری ، "تئوری های مارکسیستی پیرامون سرمایه داری دولتی" ، بخش های ۱-۳،

سامان نو، ۲۰۰۸ ، ۲۰۰۹ ، ۲۰۱۱.



پیشگفتار

حکومت «جمهوری اسلامی» که تجربه تازه‌ای در تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود، پس از استقرار و استمرار، طرح مسائلی را سبب شد که صاحب‌نظران و اندیشمندان اسلامی را برای حل آنها ناگزیر به میدان گفتگوها و جدال‌های نظری حادّی کشانده و آنان را به تأمل واداشته است. مطلبی که در این تأملات و گفتگوها قابل توجه است آن است که اینان همگی و در هر صف فکری که قرار دارند برای دستیابی به راه‌حل و یافتن پاسخ به مشکلات، خود را به دو منبع اصلی مکتب اسلامی، یعنی کتاب و سنت مقید می‌دانند و در استدلال‌ها و احتجاج‌های خویش از این دو منبع یاری می‌طلبند و به آنها استناد می‌کنند. اما برخی از آنان، از آنجا که بیشتر احادیث و روایات را مشکوک و غیرقابل اعتماد می‌دانند از توسل و اتکاء قطعی به آنها خودداری می‌ورزند و قرآن را تنها مرجع خود قرار می‌دهند زیرا بر اساس اجماع علمای تمامی فرقه‌های مختلف اسلامی و به روایت تاریخ و تأیید تمام محققان هیچ‌گونه تحریف و دستکاری در این کتاب راه نیافته و اصالت و صحت کامل آن مورد قبول همگان است و از آن مهم‌تر این است که قرآن جامع تمام علوم و احکام اسلامی هم هست و برای هر مشکلی که مسلمان‌ها با آن درگیر شوند پاسخ مناسبی در آن می‌توان یافت و تمامی رهبران و متفکران اسلامی، از متقدم و متجدد، همگی به کامل و جامع بودن آن اذعان دارند و حل مشکلات انسان‌ها را از هر قبیل که باشد به آن حواله می‌دهند.

باقر مؤمنی

مقدمه بر حاکمیت در قرآن

بخش نخست

برای مثال، سیوطی (۱۴۴۵-۱۵۰۵ م) از بزرگان و اندیشمندان اهل سنت - که گفته شده در حدود ششصد تألیف و تصنیف دارد - نوشته است که «قرآن علوم اولین و آخرین را جمع کرده به طوری که هیچ کسی در حقیقت، علم به آن به طور کامل نیافته جز کسی که قرآن بر او نازل شده، تا آنجا که گفته اگر زانوبند شترم گم شود در کتاب خدای متعال می‌یابم»، و از قول شافعی (۷۶۷-۸۲۰ م) یکی از امامان چهارگانه اهل سنت نقل کرده که «برای هیچ کس در امر دین مسأله پیش نمی‌آید مگر اینکه در کتاب خدا راه هدایت آن دلالت شده است.» و یا یکی از مصلحان دینی شیعی تاریخ معاصر ایران، شریعت سنگلجی (مرگ در ۱۵ دی ۱۳۲۲ هجری شمسی)، که خود مورد تکفیر برخی از رهبران مذهبی هم‌زمان خویش قرار گرفت، می‌گوید: «سبب بدبختی مسلمان‌ها» این است که «در زمان ما قرآن... به کلی مهجور و متروک است و مسلمانان دین را از قرآن نمی‌گیرند و تعمق در آیات آن نمی‌کنند و هر یک عقاید و آرائی برای خود از غیر قرآن اتخاذ کرده‌اند.» او برای دفع بدبختی دنیای اسلام و رفع نفاق میان مسلمانان اظهار عقیده می‌کند که «باید در کتاب خدا و دستور آسمانی تدبّر کرد زیرا... قرآن کتابی است دینی و فلسفی و اجتماعی و اخلاقی و حقوقی و... باید انسان تمامی شئون زندگی را از قرآن بیاموزد، و رستگاری دنیا و آخرت منوط به تعلیم قرآن است.»

از صاحب‌نظران جدیدتر محمدتقی شریعتی است که در مقدمه کتاب خود با عنوان «تفسیر نوین» - تفسیر جزو سی‌ام قرآن - پس از ذکر این نکته که «در میان جمیع کتب آسمانی فقط قرآن است که بدون هیچ تغییر و تحریفی در

همان زمان اصلی‌اش محفوظ مانده و فهم معانی [آن] برای اهل خبره میسر است» - اظهار عقیده می‌کند: «با مراجعه به این کتاب مقدس می‌توان جمیع انحرافات فکری و اعتقادی و عملی مسلمین را که به وسیله بیگانگان مفسد و مغرض یا خلفا و حکام جور، یا جهل خود مسلمان‌ها و یا هر عامل و موجب دیگر در طول تاریخ پدید آمده تشخیص داد و راه راست را باز شناخت. بنابراین درمان جمیع دردها و اصلاح همه مفسد و وصول به همه سعادات را باید از قرآن خواست.»

همچنین مرتضی مطهری، صاحب‌نظر مشهور اسلامی و مرجع فکری حکومت «جمهوری اسلامی ایران» در یکجا، پس از اظهار تأسف از متروک و مهجور ماندن قرآن و جفای نسل قدیم و جدید به کتاب آسمانی مسلمانان، می‌نویسد: «همه باید به قرآن بازگردیم و قرآن را پیشاپیش خود قرار دهیم و در زیر سایه قرآن به سوی سعادت و کمال حرکت کنیم.» بر این اساس در کتاب حاضر نیز، که به توضیح و تحلیل اصول حاکمیت سیاسی در اسلام اختصاص یافته، تنها قرآن به عنوان مرجع مورد نظر و مأخذ قرار گرفته و از مراجعه به هر نوع منبع دیگری از جمله سنت و حدیث خودداری شده است. اما پیش از ورود به اصل بحث و توضیح حاکمیت سیاسی اسلامی بر اساس احکام قرآنی لازم به نظر می‌آید که بهتر است خواننده، اگرچه به اختصار و به صورت گذرا هم که شده، با محیط پیدایش و شخصیت آورنده یا مؤلف آن و همچنین کیفیت ظهور و عرضه قرآن و محتوای کلی آن آشنایی پیدا کند زیرا این آشنایی خود می‌تواند به فهم محتوای قرآن در مبحث مورد نظر یاری رساند.

شبه جزیره عربستان و حجاز

عربستان، که محل پیدایش قرآن و خاستگاه اسلام است، شبه جزیره‌ای است مثلث شکل به وسعت ۳ میلیون کیلومتر مربع و از لحاظ جغرافیایی در جنوب غربی آسیا، بین دریای سرخ و خلیج فارس بر روی دریای عمان واقع شده است. این شبه جزیره میان ایران در شرق، روم شرقی یا بیزانس در شمال، حبشه و مصر در غرب قرار دارد و در جنوب به دریای عمان می‌پیوندد و در جنوب غربی نیز با یمن همسایه است. خلیج فارس قسمتی از این سرزمین را در شرق از ایران و قسمت دیگر آن را دریای سرخ در غرب به طور کامل از حبشه و مصر و سودان جدا می‌کند اما در شمال از راه زمین با روم شرقی (بیزانس) ارتباط دارد.

قریب یک‌سوم از خاک این سرزمین را شنزارها و بیابان‌های خشکی تشکیل می‌دهند که رطوبت در آنها راهی ندارد. شبه جزیره عربستان بنا به یک تقسیم‌بندی به پنج ناحیه: تهامه، حجاز، نجد، یمن و عروض تقسیم می‌شود. ۱. حجاز منطقه غربی شبه جزیره است که در امتداد دریای سرخ قرار دارد که شامل یک ارتفاع کوهستانی است و شهرهای عمده قدیمی آن مکه و مدینه است. تهامه مکه و شهرهای جنوبی حجاز را در برمی‌گیرد. نجد منطقه‌ای است کوهستانی که از شمال میان عراق و اردن قرار دارد و از جنوب به ربع الخالی و از مشرق به احساء و از مغرب به حجاز وصل است و ریاض پایتخت فعلی عربستان در آن قرار دارد. یمن نیز در جنوب غربی شبه جزیره و در کنار دریای سرخ واقع است و مرکز آن صنعاء است. این ناحیه پیش از اسلام به ترتیب ابتدا تابع مصر، سپس تابع حبشه و پس از آن تابع ایران بوده است؛ و اما عروض سرزمینی است که بین یمامه و بحرین قرار دارد. در بخش شمالی شبه جزیره ریگستان نفود و در بخش جنوب شرقی آن کویر «ربع الخالی» واقع است که هوای آن بسیار خشک است و در تابستان حرارت منطقه به پنجاه درجه می‌رسد. بخش میانی این دو، که منطقه‌ای مرتفع است، نجد نام دارد که با شیب ملایمی به سوی خلیج فارس می‌رود، و در غرب شبه جزیره منطقه کوهستانی و سنگلاخ حجاز قرار دارد که درواقع ارتفاعاتی است میان اراضی پست ساحلی تهامه در مغرب و نقاط مرتفع نجد در مشرق، و سرزمینی گرم و فقیر و کم‌حاصل است که بعضی نواحی آن مانند طائف هوایی معتدل دارد و نواحی دیگر آن مانند مکه و یثرب (مدینه) گرم است.

از لحاظ شرایط اقلیمی و آب و هوا نواحی حاصل‌خیز عموماً در سواحل شبه جزیره قرار گرفته‌اند و در دامن کوه‌ها دره‌هایی

حاصل‌خیز وجود دارند: در جنوب غربی سرزمین یمن آباد و حاصل‌خیز است که در گذشته به «سرزمین سبز» شهرت داشته و حَضْرَمُوت در جنوب از آبادی بهره دارد. کرانه‌های غربی عربستان را زمین‌های خشک و بی‌حاصل تشکیل می‌دهد که غالباً از تپه‌ها و توده‌های ریگ پوشیده شده ولی چراگاه‌های آن مهم و قابل استفاده است. در بعضی نواحی نجد جلگه‌هایی وجود دارد که بهترین اسب‌های عربی در آن پرورش می‌یابند. یمامه نیز که در قسمت مرکزی عربستان قرار دارد از آبادی بی‌بهره نیست. به علاوه در مناطق خشک گاه باران‌های سیل‌آسا می‌بارد که در ریگزارها فرو می‌روند و سپس در نقاطی به صورت چشمه‌ها و قنات‌ها ظاهر می‌شوند و به برکت آنها واحه‌های سرسبز و پر بار پدید می‌آیند و در برخی شهرهای حجاز و نجد نیز انواع میوه‌ها مانند انار و هندوانه و انجیر و نارگیل و موز تولید می‌شوند. قرآن در اشاره به همین شرایط اقلیمی است که خطاب به مردم عرب می‌گوید: «الله از آسمان برایتان باران نازل کرد و با آن برایتان کشتزار و زیتون و نخل‌ها و تاکستان‌ها و هر نوع میوه برویانید که برای مردم اندیشه‌ورز عبرت‌آموز است.» (۱۶ نحل، ۱۰-۱۱ و ۶ انعام، ۹۹) و از قول خود الله گفته می‌شود که «ما باران را به فراوانی بارانیدیم؛ و زمین را تا اعماق بشکافتیم و در آن دانه‌ها رویانیدیم و تاک‌ها و سبزی‌های خوردنی و درختان زیتون و نخل‌ها و باغ‌های پردرخت و میوه‌ها و گیاهان؛ تا شما و چارپایانتان از آنها بهره‌مند شوید.» (۸۰ عبس، ۳۲-۳۵). قرآن در عین حال تصویر زمین خشک را، که به نظر می‌رسد آب آن را زنده می‌کند، بارها به عنوان دلیلی برای رستخیز مردگان مثال می‌زند: «چون بادها ابری گرانبار را بردارند ما آن را به سرزمین‌های مرده روان سازیم و از آن باران فرستیم و به باران هرگونه ثمره‌ای را برویانیم؛ و این چنین مردگان را زنده می‌گردانیم.» (۷ اعراف، ۵۷) «و برآمدن از گور نیز چنین است.» (۱۱ هود، ۵۰) اما حجاز، که زادگاه اسلام است، در شمال یمن و شرق تهامه و غرب نجد قرار دارد و تا مرز فلسطین و روم شرقی ادامه می‌یابد. در این سرزمین نیز توده‌های ریگ و تپه‌های حاصل‌خیزی وجود دارد که مسکن قبایل عرب است و در سرایشی‌های آن بعضی دانه‌ها و محصولات برای چارپایان به عمل می‌آید. مکه، که مرکز و مهم‌ترین شهر حجاز و زادگاه پیامبر اسلام است، از لحاظ جغرافیایی ایستگاهی بین مأرب و غزه بوده و در

۱ - محمود طباطبایی اردکانی، تاریخ تحلیلی اسلام، تهران، اساطیر، ۱۳۶۸، جلد اول، ص ۷.

میان دره‌ای خشک و ریگزار و بدون درخت و گیاه واقع شده و حومه نزدیک آن کاملاً غیرقابل کشت است، اما در عوض یک مرکز بزرگ بازرگانی بود که کاروانهای فراوان از کشورهای یمن تا فلسطین و از حبشه تا خلیج فارس از آن می‌گذشته و در آنجا اطراق می‌کردند. گذشته از آن خانه کعبه، که مرکز استقرار بت‌ها و پرستشگاه مشترک اعراب بود، در این شهر قرار داشت. در نزدیکی مکه واحه وسیع و حاصل‌خیز «طائف» با باغ‌ها و تاکستان‌های وسیع قرار دارد، که به گفته یکی از تاریخ‌پژوهان این شهر اقامتگاه بیلاقی اشراف مکه بود که در سایه‌سار درختان آن می‌آرمیدند. محصولات آن عسل، خربزه، موز، انجیر، انگور، زیتون، هلو و گلابی بود؛ عطر گل‌های آن، که مکبان نیز از خریداران آن بودند، مشهور بود. موستان‌ها و شراب آن معروف و ارزان بود و از مراکز معتبر کشاورزی به شمار می‌رفت. طائف از آب و هوایی چنان معتدل برخوردار و از برکات طبیعی آن چنان غنی بود که توصیف بهشتی را به خاطر می‌آورد که محمد در قرآن به پرهیزگاران وعده می‌دهد: «در آنجا نه‌هایی است از آب‌هایی که هیچ‌گاه آلوده و فاسد نمی‌شوند و نه‌هایی از شیری که طعم‌اش دگرگون نمی‌شود و نه‌هایی از شراب که آشامندگان از آن لذت می‌برند و نه‌هایی از عسل مصفا، و در آنجا هرگونه میوه که بخواهند وجود دارد؛ و علاوه بر همه اینها آمرزش پروردگارشان.» (۴۷ مدنی محمد، آیه ۱۵)

شهر بزرگ دیگر حجاز یثرب (مدینه) است که در سیصد مایلی شمال مکه قرار دارد و از لحاظ جغرافیایی مانند طائف در طول کرانه شرقی دریای سرخ و در غرب عربستان و در سر «راه ادویه» از یمن به شام قرار داشت و از طریق بندر ینبوع به دریای سرخ وصل می‌شد. این شهر بعدها به مرکز اقامت و فرماندهی محمد تبدیل و به «مدینه» معروف می‌شود. مدینه در آغاز قرن هفتم میلادی واحه‌ای کشاورزی با آب و هوایی بسیار خوش‌تر از مکه و با مزارع و باغ‌ها و تاکستان‌ها و به ویژه نخلستان‌ها و مناطق مسکونی پررونق بود و از مراکز معتبر کشاورزی به شمار می‌رفت و درآمد ساکنان آن از خرما و کشت حبوبات تأمین می‌شد. این شهر دارای سه هزار نفر جمعیت بود که از دو تیره متخاصم عرب به نام‌های خزرج و اوس، و سه تیره یهودی بنی‌نضیر، بنی‌قینقاع و بنی‌قریظه تشکیل یافته بود. مردم این شهر «از لحاظ فرهنگی پیش افتاده و برای پذیرش عواطف و احساسات وابسته به یک نظام مذهبی، نسبت به مردم شبه جزیره عرب، آمادگی بیشتری داشتند.»^۱

مردم شبه جزیره عربستان در زمان ظهور پیامبر اسلام مجموعه‌ای از قبایل عرب بادیه و شهرنشینان بودند که افراد قبایل یا در واحه‌ها اقامت داشتند و یا اغلب در بیابان‌ها در حال حرکت و کوچ به سر می‌بردند. در این زمان اینان بیشتر در نواحی شمالی شبه جزیره می‌زیستند و به طور کلی به شترپروری و شترداری،

«که در حمل و نقل کاروانی و جنگ - جَمَازَه سواران - اهمیت فوق‌العاده داشته، اشتغال داشتند و به پرورش بز و گوسفند نیز می‌پرداختند. زراعت در عربستان شمالی جنبه واحه‌ای داشت و به کشت جو، نخل، مو و درختان باردار مشغول بودند.»^۲

اعراب بادیه مردمی آزاد و رها بودند، به زندگی در شهر و آداب و مقررات آن به دیده بی‌اعتنائی می‌نگریستند و ساکنان شهرها را تحقیر می‌کردند. هنر و صنعت و دریانوردی را پست و کوچک می‌شمردند و پیشه و حرفه را کار غلامان و بردگان می‌دانستند. آنها خود زندگی بسیار ساده و ابتدایی داشتند و وسیله زندگی آنها منحصر به چارپایان بود و ... تحمل شداید و سختی‌ها آنان را خشن بار آورده بود و به مذهب و پرهیزگاری و تقوا شوق و ذوق و علاقه‌ای نشان نمی‌دادند. واحد زندگی برای آنها در درجه اول «خانواده» و پس از آن خویشاوندان هم‌خون و بالاخره مجموعه قبیله بود و در پیوند نسبی و سببی عصبیت شدیدی داشتند. شخصیت و اندیشه افراد در برابر هویت قبیله‌ای بسیار ناچیز و تقریباً هیچ بود. «اگر فردی از قبیله‌ای کار شایسته و مفیدی انجام می‌داد فخری برای قبیله به شمار می‌رفت و اگر به ننگ و عاری می‌گرائید آن ننگ و عار دامن گیر قبیله او بود. شاعر که شعر می‌گفت به نام قبیله می‌سرود ... خطیب که خطبه می‌خواند توجه به قبیله داشت. فرستادگان و نمایندگان که از طرف قبیله نزد بزرگان زمان می‌رفتند به نام قبیله خویش ورود می‌کردند.»^۳

این همان عصبیتی است که در سوره ۴۸ مدنی الفتح، آیه ۲۶، از آن به «حمیت جاهلی» یاد شده که خدا برای مقابله با آن، «با نزول آرامش بر پیامبر خویش و بر مؤمنان، آنان را به تقوی ملزم ساخت.» با این همه این پیوستگی و عصبیت آن چنان عمیق و نیرومند بود که حتی پس از اسلام نیز، که برادری دینی را بر پیوند میان افراد مسلط ساخت، باز هم تا حدودی آثار آن در زندگی و فرهنگ اعراب مسلمان بر جا ماند.

این عصبیت، «قانون ثار» یعنی اصل خونخواهی را بر آنها حاکم کرده بود. اینان کارشان، گذشته از پرورش چارپایان، جنگ و جدال بود و همواره به شجاعت و پهلوانی قبیله و عشیره خود می‌بالیدند و حسد و هم‌چشمی قبایل دیگر را بر می‌انگیختند، و تقریباً همه وقت با یکدیگر در حال جنگ بودند.^۴ از صفات و خصوصیات که قرآن به اعراب بادیه نسبت می‌دهد نفاق و دورویی آنهاست: «عرب‌های بادیه کافرتر و منافق‌تر از دیگران

۱ - ایگناس گلدزیهر، درسهایی درباره اسلام، ترجمه علینقی منزوی.

چاپ دوم، تهران، انتشارات کمانگیر، اسفند ۱۳۵۷، ص ۱۲.

۲ - ایلیا پاولوویچ پتروشفسکی، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۰، ص ۱۵.

۳ - هشام کلبی، کتاب الاصلنام، ترجمه محمد رضا جلالی نائینی، تهران، چاپ تابان، ۱۳۴۸، ص ۷۱ - (مقدمه مترجم).

۴ - طباطبایی اردکانی، پیشین، صص ۲۱ و ۲۲.

هستند، و سزاوارترند که از احکامی که خدا بر پیامبرش نازل کرده بی خبر بمانند.» (۹ مدنی توبه، ۹۷) و به استثنای پاره‌ای از آنان بقیه، حتی پس از اینکه ایمان می‌آورند، آنچه را خرج می‌کنند غرامتی می‌پندارند و منتظر می‌شوند تا آسیبی به شما برسد. (۹، ۹۸ و ۹۹) و گروه‌هایی از آنان در هنگام جنگ بهانه می‌آورند و در حقیقت می‌خواهند که به جنگ نروند و به خدا و پیامبرش دروغ می‌گویند و در خانه می‌نشینند. (۹، ۹۰) برای مثال در راه پیمایی مسلمانان در ذیقعه سال ششم هجرت (مارس ۶۲۸ م. اسفند سال ۶ هـ.) به سوی مکه به عنوان حج عمره، چون می‌پنداشتند که پیامبر و مؤمنان هرگز [زنده] نزد کسانشان باز نخواهند گشت (۴۸، ۱۲)، شرکت نکردند و عذر آوردند که «اموال و کسانمان ما را از جنگ بازداشتند»؛ و از روی ریا از پیامبر خواستند که برایشان آمرزش بخواهد. (۴۸، ۱۱) در یکجا نیز خدا به پیامبرش هشدار می‌دهد که «اعراب بادیه گفتند ایمان آورده‌ایم، بگو ایمان نیاورده‌اید، بگوئید اسلام آورده‌ایم. و هنوز ایمان در دل‌هایتان داخل نشده است.» (۴۹ حجرات، ۱۴) «تو آنها را نمی‌شناسی، ما می‌شناسیم‌شان و دو بار عذاب‌شان خواهیم کرد.» (۹، ۱۰۱).

البته برخی تاریخ‌نویسان از خصایل مثبت عرب بادیه، در مقایسه با شهرنشینان، یاد کرده‌اند. از آن جمله ابن‌خلدون می‌نویسد: «قبال آنان [به دنیا] در حدود میزان لازم و ضروری است و به مراحل تجمل‌پرستی یا هیچ یک از انگیزه‌های شهوت‌رانی و موجباتی که انسان را به لذت‌های نفسانی می‌کشاند نمی‌رسد... و رفتارها و خوی‌های ناپسندی که از آنان سر می‌زند نسبت به همین گونه رفتارها و خوی‌های بد مردم شهر بسیار کمتر است.»^۱ آنها به علت زندگی سخت و خطرناکشان مردمی قناعت‌پیشه‌اند و از «دلاوری و سرسختی و اعتماد به نفس» بالایی برخوردارند.^۲

یکی دیگر از خصائل آنان تعصب قومی و خانوادگی بود. اعراب بادیه در عین حال که به جنگجویی تفاخر می‌کردند به پیمان‌های خویش با دیگران سخت پای‌بند بودند. «نقض بی‌دلیل پیمان از جمله زشت‌ترین اعمال متصور در میان قبایل بود که می‌توانست لطمه‌ای جدی به حیثیت قبیله پیمان‌شکن بزند.»^۳

قبایل بادیه در تاخت و تازهای دائمی خود به سرزمین‌های زیر سلطه روم و ایران، هم با مردم و هم با قدرت و سازمان‌های حکومتی این دو دولت تماس همیشگی و متناوب داشتند و بسیاری اوقات این یا آن قبیله در سرزمین‌های اشغالی خود و به ویژه در بندر و جزایر بازرگانی به عنوان کارگزار یکی از این دو دولت حکومت می‌کردند. به عنوان مثال «ایرانیان از عرب‌های حیره حکومت‌هایی برای عراق ساختند و رومیان از ضجاعمه و تدمریان و غسانیان برای شام.»^۴

اعراب بادیه، به ویژه از آغاز قرن چهارم مسیحی - یعنی سه قرن پیش از بعثت پیامبر اسلام - برای کسب غنایم، یا مستقلاً

به تهاجم در سرزمین‌های زیر سلطه ایران و بیزانس دست می‌زدند و یا به نحو وسیعی در جنگ‌های میان روم و ایران - گروهی به سود این و گروهی به نفع آن دیگری - شرکت می‌کرده‌اند.

برای مثال گفته شده، که بسیاری از قبایل عرب که قبلاً در نواحی اهواز و کرمان ساکن شده و به تشویق دولت ایران به کشاورزی مشغول شده بودند، در جنگ‌های درازمدت سال‌های ۳۳۸-۳۶۳ م ایران با روم، به سود ایران شرکت داشتند و برعکس در سال آخر این جنگ روم توانست با هزاران جنگجوی عرب که در میان سپاهیان خودداشت ابتدا شاپور دوم (۳۱۰-۳۷۹ م) را شکست دهد ولی سرانجام به علت جدا شدن بسیاری از این اعراب از سپاه روم و پیوستن گروه‌هایی از آنان به ایران، روم دچار شکست شده. طبیعی بود که این گونه تماس‌ها، که از سه قرن پیش از اسلام آغاز شده بود، در نحوه زندگی و مدنیت و تفکر این قبایل کم و بیش اثر بگذارد.

اما مردم شهرنشین حجاز بیشتر در شهرهای بزرگی چون مکه و طایف و یشرب می‌زیستند و زندگی آنها به طور عمده از بازرگانی می‌گذشت و در عین حال در قسمت‌هایی به کار کشاورزی و دامداری نیز می‌پرداختند.

از تولیدات عمده کشاورزی جزیره العرب، که در اساس محصول کار شهرنشینان بود، بیش از همه می‌توان از نخل و تاک یا خرما و انگور و همچنین زیتون یاد کرد. علاوه بر اینها در بعضی نقاط حبوبات و میوه نیز به عمل می‌آید و یونجه و پنبه و نیل و حنا در نقاط مناسب حاصل می‌شود. انواع میوه چون انجیر، نارگیل، موز و همچنین انار، سیب و زردآلو و جز اینها در مناطق پرآب و بارور به بار می‌آیند.

قرآن بارها و بارها بدون آنکه به نقش کشاورزی و کشاورزان اشاره‌ای داشته باشد از تولید این میوه‌ها و محصولات، به عنوان قدرت و رحمت الله یاد می‌کند: «با آب باران باغ‌هایی از خرما و انگور پدید آوردیم و در آنها میوه‌های فراوان می‌یابید و از آنها می‌خوردید.» (۲۳ مؤمنون، ۱۹) در اشاره به زیتون نیز گفته می‌شود که «در طوره سینا درختی می‌روید که روغن می‌دهد و برای خوردندگان چاشنی غذا است.» (۲۳، ۲۰) «و از میوه‌های نخل‌ها و تاک‌ها شرابی مستی‌آور و خوراکی نیکو به دست

۱ - ابن‌خلدون، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی. جلد اول، ص ۲۳۲.

۲ - همان، ص ۲۳۵.

۳ - علیمحمد ولوی، دین و سیاست در قرون نخستین اسلامی، تهران، دانشگاه الزهرا (س) ص ۹۴

۴ - جواد علی، تاریخ مفصل عرب قبل از اسلام، ترجمه محمدحسین روحانی، بابل، نشر آویشن، ۱۳۷۳، جلد دوم، ص ۵۱۵.

۵ - همان، صص ۵۲۵-۵۲۶.

۶ - طور کلمه ایست آرامی به معنای کوه.

می‌آوردید.» (۱۶ مکی نحل، ۶۷ مدنی) «و دانه‌های قابل درو رویانیدیم» (۵۰ مدنی ق، ۹) تا خوراک بندگان باشد (۵۰، ۱۱) و سبزی‌های خوردنی (۸۰ عبس، ۲۸) و میوه و گیاه (۵۰، ۳۱) تا شما و چارپایانان از آن بهره‌مند شوید.» (۵۰، ۳۲)

علاوه بر محصولات کشاورزی گل‌های چارپایان نقش عمده‌ای در زندگی مردم عربستان بازی می‌کنند. از پشم آنها برای پارچه لباس گرم و ساختن خیمه‌ها استفاده می‌شود. گوشت حیوانات حلال خوراکی عالی است. «خدا چارپایان را برایتان بیافرید که شما را از آنها گرما و دیگر سودهاست و از آنها تغذیه می‌کنید» (۱۶، ۵) «و چون شب هنگام آنها را باز می‌گردانید و بامدادان بیرون می‌فرستید در نظرتان زیبا هستند» (۱۶، ۶). «بارهایتان را به دیاری می‌برند که خود جز به رنج تن به آن نتوانید رسید» (۱۶، ۷) «و اسبان و استران و خران را آفرید که بر آنها سوار شوید و نشان شکوه و تجمل شما باشند» (۱۶، ۸). «و از شیر خالصی که از شکمشان از میان سرگین و خون بیرون می‌آید سیرایتان می‌کنیم، شیری که به کام نوشندگان گواراست. از میوه‌های نخلها و تاکها شرابی مستی‌آور و رزقی نیکو به دست می‌آورد. همچنین پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد که در کوه‌ها و درختان و طاق ساختمان‌ها خانه گزین» (۱۶، ۶۸). «سپس از همه میوه‌ها بخور... از اندرون او شرابی رنگارنگ بیرون آید که شفای مردم در آن است.» (۱۶، ۶۹)

محصولات کشاورزی و دامی نه تنها مورد استفاده زندگی اعراب قرار می‌گیرند بلکه قسمتی از آنها نیز صادرات این مردم را تشکیل می‌دهند. خرما یکی از مهم‌ترین ره‌آوردهای جزیره العرب است که به جهان خارج صادر می‌کند. گذشته از این مردم یمن و طایف و بعضی شهرهای دیگر به دباغی پوست و آماده‌سازی آن برای تبدیل به ماده‌ای سودمند جهت ساختن کفش و دلو و مشک و مانند آن می‌پردازند و پوست دباغی شده یا دباغی نشده از این مناطق به شام صادر می‌شود.^۱

اعراب به ویژه از لحاظ اقتصادی با دو امپراتوری ایران و روم شرقی در ارتباط بودند. برای مثال، از یکسو «پادشاهان ساسانی کاروان‌های بازرگانی را به نام خود به عربستان جنوبی فرستاده و کالاهای خود را در آنجا می‌فروخته‌اند و کالاهای آنجا را برای فروش به عراق می‌آورده‌اند.» بیزانس نیز در دریای سرخ بندرهایی ایجاد کرده بود که کشتی‌های بازرگانی بیزانسی «با کالاهای هند مانند ابریشم و دیگر مواد وارد شده از کرانه‌های آفریقا و عربستان جنوبی در این بندر پهلو می‌گرفتند.»^۲ در مقابل «گروهی از مکیان کار خود را ویژه داد و ستد با عراق...» و با «خسروان ایران، و شاید بزرگان دولت ایشان» کرده بودند. برعکس، گروه‌های دیگری هم از مردم مکه و همچنین از دیگر «بازرگانان عرب، خود کاروان‌های بزرگی را به شام روانه می‌کرده‌اند و در راه بازگشت به خانه کالاهای شام (کالاهای محلی یا وارداتی از روم یا اروپا) را با خود می‌آوردند.»^۳ برای

مثال «بازرگانی ادویه، که در سراسر عربستان انجام می‌گرفت، به خصوص برای سازمان دهندگان حمل و نقل کالاهای بازرگانی، همچون قریشیان، و نیز شاید برای رؤسای قبایل متعددی که بر سر راه کاروانها زندگی می‌کردند، درآمد پولی ایجاد کرده بود.»^۴ به گفته قرآن کاروان‌های ائتلاف قریش در «سفرهای زمستانی و تابستانی» یا «رحله الشتاء و الصيف» بیابان‌ها را در می‌نوردند و نیازمندی‌های زندگی اعراب را تأمین می‌کنند، و به همین سبب است که خداوندگار خانه کعبه را باید پرستند چرا که آنان را از ترس و گرسنگی در امان می‌دارد. (سوره ۱۰۶ قریش)

چنانکه ملاحظه می‌شود «پیوند حجازیان، به ویژه مکیان با روم پیوندی اقتصادی بوده و پیوندهای سیاسی بر پایه آن استوار می‌شده است.»^۵ اما در زمان دعوت محمد به اسلام پیوند روحی و معنوی میان آنها نیز بر آن افزوده می‌شود زیرا رومیان مسیحی بودند و محمد و مسلمانان خود را به آنها نزدیک‌تر می‌دیدند تا به ایرانیان مجوس که به ثنویت اعتقاد داشتند. نمونه‌ای از این علاقه و پیوند به ویژه در قرآن در سوره ۳۰ مکی الروم انعکاس یافته که در آغاز آن به مسلمانان دل‌داری و نوید داده می‌شود که رومیان (لشکر بیزانس) – که در سال‌های اول بعثت (۶۱۲-۶۱۳ م) در همسایگی حجاز یعنی در خاک فلسطین از ایرانیان شکست خورده بودند – «چند سال بعد پیروز خواهند شد؛ و این فرمان خدا است... و در آن روز مؤمنان شادمان خواهند شد.» (آیه‌های ۲-۴)

باید توجه داشت که قسمت‌های عمده‌ای از عربستان به وسیله دریاهای گوناگون محصور و به صورت شبه جزیره درآمده است. همین امر سبب می‌شد که ساکنان آن علاوه بر صید حیوانات دریایی، قسمت عمده بازرگانی خود را از راه دریا انجام دهند. برای نمونه «مردم عروض... کشتی‌های بادبانی خود را سرشار از خرما و فرآورده‌های جزیره العرب و عراق [از طریق دریای عمان] به کرانه‌های هندوستان می‌بردند و از آن سو فرآورده‌های هند و از آن میان چوب گرانها را برای ساختن کشتی و کاربرد پرستشگاه‌های بزرگ و کاخ‌های پادشاهان باز می‌آوردند.»^۶ و این مطلب در قرآن انعکاس مکرر دارد که خدا بر این منطقه منت نهاده و آنها را در خشکی و دریا سیر می‌دهد (۱۰ مکی یونس، ۲۲) و به تأکید گفته می‌شود: «این خدا است که دریا را رام شما کرد تا در آن به فرمان او

۱ - جواد علی، پیشین، جلد دوم، صص ۲۰۶-۲۰۸.

۲ - جواد علی، پیشین، ج ۲، ص ۵۴۱.

۳ - همان، ج ۲، ص ۵۳۷.

۴ - ماکسیم رودنسون، اسلام و سرمایه‌داری، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۸، ص ۵۱.

۵ - جواد علی، پیشین، ج ۲، ص ۵۱۷.

۶ - جواد علی، تاریخ مفصل عرب، ص ۳۹۹.

کشتی‌ها روان باشند و شما به فضل او کسب روزی کنید.» (۴۵ مکی جاثیه، ۱۲) و نیز «کشتی‌ها را رام کرد تا به فرمان او در دریا روان شوند.» (۱۴ مکی ابراهیم، ۳۲) تا «از فضل خدا روزی بطلبید.» و «از آن گوشت تازه بخورید و زیورهای بیرون آرید و خویشتن به آنها بیارایید.» (۱۶، ۱۴).

به این ترتیب اگرچه در آستانه پیدایش اسلام اعراب بادیه به صورت قبایل جدا از یکدیگر می‌زیستند با این وجود در همین زمان «طرحی از ملت‌گرایی در ذهن ایشان پدید آورده و به آن معنی گسترده‌تری بخشیده است، بدانسان که واژه عرب را برای همه این قوم به کار برده‌اند.»^۱ تا این مردم در میان خود به عنوان «عرب» در مقابل بیگانگان یا «عجمان» احساس پیوند کنند و اندک‌اندک رابطه میان‌قبیله‌ای را به رابطه‌ای وسیع‌تر، که «شعب» (قوم) نامیده شد، گسترش دهند. قرآن نیز گروه‌بندی مردمان را به صورت شعب مهم‌تر و ممتازتر از قبیله دانسته و تاکید می‌کند که «شما را قوم‌ها و قبیله‌ها ساختیم تا یکدیگر را بشناسید.» (۴۹ مدنی الحجرات، ۱۳) و همین امر خود زمینه مساعدی برای وحدت بعدی اعراب در زیر عنوان «امت» اسلامی تا حدود زیادی فراهم می‌ساخت.

مکه نیز که مرکز تجمع اعراب در سه چهار ماه از سال بود، به‌ویژه در این نزدیکی و پیوند میان قبایل مختلف عرب نقشی خاص بازی می‌کرد. گسترش این رابطه و پیوند، هم‌زمان احساس و اندیشه وحدت عربی را بیشتر تقویت می‌کرد و در آستانه بعثت محمد به حدی رسیده بود که تا حدود زیادی زمینه را برای طرح این وحدت در قرآن به صورت یک هدف اساسی امکان‌پذیر ساخته بود.

از سوی دیگر ارتباط با ملت‌های گوناگون، به آشنایی قبایل و اقوام عرب با فرهنگ مردمان دیگر و گسترش آن در میان آنها کمک می‌کرد. گفته شده است که عرب جاهلی - یعنی عرب پیش از اسلام - حداقل در سه قرن پیش از اسلام با خواندن و نوشتن آشنایی داشته و وجود کلماتی مانند قلم، قرطاس (کاغذ)، لوح، مداد، کتاب و کتابت را در زبان عرب دلیلی بر اثبات این ادعا می‌دانند. به علاوه در بعضی شهرها افراد متعددی بوده‌اند که خواندن و نوشتن می‌دانسته‌اند. به ویژه در مکه، که مرکز بازرگانی بوده، بازار یا «سوق»‌هایی تشکیل می‌یافت که تازیان از نواحی مختلف به منظورهای گوناگون به آنها روی می‌آوردند و در اینجاها وجود خط و سواد برای نوشتن و ثبت عقود و قراردادهای بازرگانی ناگزیر بوده است.^۲ از جمله آنکه محمد خود «پیش از بعثت عامل بازرگانی خدیجه و مأمور حساب و کتاب او بود و حتی در تاریخ ضبط است که چون از سفر بازگشت، صورت حساب خود را به خدیجه داد. حتی در پاره‌ای روایات آمده که پیغمبر شخصاً به چند تن از جوانان تعلیم خوشنویسی داده است.»^۳

و طبیعی است هنگامی که سخن از خوشنویسی می‌رود مسأله پیشرفت خط خودبه‌خود مطرح خواهد بود. در این رابطه باید

دانست که خط عربی «در هنگام دولت تباعه»^۴ [که تا اندکی پیش از اسلام در یمن برقرار بود] در زیبایی و آرایش به منتها درجه استواری رسیده بود.» وی با توجه به اینکه مردم حیره آن را از تباعه حمیر آموخته‌اند این قول قابل قبول به نظر می‌رسد که مردم حجاز خط را از اهالی حیره فرا گرفته باشند.»

در مورد سواد نیز قرآن خود بارها از ضرورت تنظیم اسناد معاملات سخن به میان آورده است. برای مثال در سوره ۲۴ مدنی النور در دعوت مؤمنان به آزاد کردن بردگان گفته می‌شود: «اگر یکی از بردگان شما خواهان بازخرید خویش بود، اگر خیری در آن یافتید، قرارداد آزادی او را بنویسید.» (آیه ۳۳) و در سوره بقره آنجا که سخن از مبادله وام مدت‌دار می‌رود نحوه نوشتن سند و تنظیم آن به تفصیل آموزش داده شده است: «چون بر سر وام مدت‌داری با یکدیگر معامله می‌کنید باید آن را بنویسید و حتماً نویسنده‌ای درستکار باید آن را بنویسد و نویسنده، همچنان که خدا به او نوشتن آموخته، نباید از نوشتن سرباز زند. پس وام‌گیرنده باید املا کند و او بنویسد ... و در نوشتن تاریخ مهلت وام، چه کوچک باشد و چه بزرگ، تردید نکنید که این ترتیب در نزد خدا درست‌تر و برای شهادت مطمئن‌تر است و از هرگونه تردیدی پیشگیری می‌کند.» (۲ مدنی بقره، ۲۸۲) برای درک میزان گسترش سواد و خط و حدود تعداد کسانی که از این دو بهره‌ای داشته‌اند کافی است گفته شود که «کاتبان وحی در عصر پیامبر و... کسانی که برای خود نسخه‌ای برمی‌گرفتند، به بیش از ۵۰ نفر می‌رسیده است.»^۵ «گذشته از اینها بسیاری هم بوده‌اند که نامشان به ما نرسیده است.»^۶

به علاوه باید دانست که سواد خواندن و نوشتن به مردان محدود نمی‌شود بلکه زنانی نیز بوده‌اند که از این امتیاز بهره داشته‌اند. برای مثال در تاریخ از خواهر عمر بن خطاب، یا یکی از زنان خاندان او به نام شفاء به عنوان زنان باسواد نام برده شده است؛ طبیعی است که گسترش خط و سواد نمی‌تواند در پیدایش و

۱ - جواد علی، پیشین، ص ۳۹۹.

۲ - محمد باقر حجتی، تاریخ قرآن کریم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پانزدهم، ۱۳۷۹، صص ۱۷۷-۱۸۴.

۳ - محمود رامیار، تاریخ قرآن، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۵۱۷. نیز ر. ک: رژی بلاشر، در آستانه قرآن، ترجمه محمود رامیار، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۹، صص ۱۸-۱۵.

۴ - تباع نام یکی از پادشاهان یمن بوده و تباعه جمع آن است که به صورت لقب پادشاهان یمن درآمده است.

۵ - مقدمه ابن خلدون، جلد دوم، ص ۸۲۹.

۶ - همان، ص ۸۳۰.

۷ - خرمشاهی، دانشنامه قرآن، صص ۱۷۸۷ و ۱۷۸۸.

۸ - رامیار، تاریخ قرآن، صفحه ۲۸۰.

۹ - همان، ص ۵۰۰.

گسترش فرهنگ و ادب در میان مردم تاثیر نداشته باشد. برخی تاریخ‌نویسان عرب ادعا کرده‌اند که «هیچ ملتی تاکنون مانند اعراب به موضوعات ادبی علاقه نشان نداده و مانند آنها از بلاغت و فصاحت لذت نبرده است.»^۱ یکی از محققان مصر، به نام احمد امین «مظاهر زندگی عقلانی عرب جاهلی را در چند چیز منحصر می‌داند: سنت، شعر، امثال و داستان‌ها» و این حکم را در مورد هر دو دسته بیابانی و شهری به یکسان تعمیم می‌دهد. اما فرض مسلم این است که آنچه در فرهنگ و ادب عرب جای والائی پیدا کرد شعر بود و رشد این مقوله از ادب در میان عرب‌ها چنان گسترش داشت که حتی کسانی که هیچ هنر و فرهنگی برای آنان قائل نیستند اظهار عقیده می‌کنند که اعراب، «از ادب هر چه داشته‌اند شعر است و بس.»^۲ و کلام شاعران به همان اندازه نافذ و موثر بود که شمشیر دلیران رزمجو در زمان صلح. بلاغت گفتار آنان ممکن بود مردم را به طغیان و عصیان وا دارد.

به قول ابن خلدون «شعردیوان عرب بوده که همه علوم تواریخ و حکمت‌های آنان در آن منعکس شده است.»^۳ و اعراب آن را «دیوان اخبار و حکمت و بزرگی خویش و محک قریحه‌های خود را اصابت معانی درست و نیکویی اسلوب‌ها قرار دادند.»^۴ شاعر در جامعه آن زمان عربستان هم «خطیب و هادی افکار» بود و هم «مورخ و عالم» به شمار می‌رفت.^۵ «بزرگان و روسای قبایل عرب به شعر شیفتگی نشان می‌دادند و شاعران هر سال در بازار عکاظ در ماه ذیقعه که همه قبایل عرب در آنجا گرد می‌آمدند شعرهای خود را می‌خواندند و پس از اظهار نظر «صاحبان بصیرت» بهترین اشعارشان را از ارکان بیت الله الحرام (کعبه) که... جایگاه حج‌گزاری و خانه (پدرشان) ابراهیم (ع) بود فرو می‌آویختند. این شعرها را «معلقات» می‌گفتند و از اینها معلقات «نه گانه»^۶ که اثر طبع معروف‌ترین شاعران عصر جاهلیت بود شهرت داشت. یکی از معروف‌ترین این شاعران امرئ القیس بود.^۷

جاذبه شعر و شاعری در میان عرب چنان است که محمد را نه پیامبر، که شاعر و سخنان او را نه الهامات الهی که شعر می‌خوانند تا آنجا که قرآن برای تبرئه او از این اتهامات در سوره‌ای به نام «الشعرا» آنان را «مردمی سرگردان» می‌خواند که «به آنچه می‌گویند خود عمل نمی‌کنند» «و مردمی نیز که از پی آنان می‌روند از گمراهانند.» (۲۶، ۲۵ و ۲۲۶)

جالب اینجاست که در ادبیات رایج میان اعراب داستان‌های تورات کاملاً شناخته شده بوده و گفته شده که پیش از بعثت محمد ترجمه عربی تورات در دسترس مردم باسواد قرار داشته است. در کتاب‌های تاریخ از شاعرانی مانند امیه بن ابی الصلت، عدنی بن زید عبادی، اعشی و دیگران نام برده شده که با تورات آشنائی داشته و داستان‌های تورات در شعرهای آنان انعکاس یافته است.^۸ اما حتی اگر این روایت نیز مشکوک باشد داستان‌های تورات از طریق قبایل یهود در عربستان شیوع داشته زیرا اینان

نژاد خود را با اعراب پیوند داده و «فرهنگ عامه یعنی فولکلور خود را وارد فرهنگ عمومی عرب ساخته بودند.»^۹ این داستان‌ها نه تنها در ادب و شعر جاهلی انعکاس یافته بلکه تا حدودی و گاه با تحریف‌ها و تغییراتی در میان مردم عادی نیز سینه به سینه می‌گشته است.^{۱۰} این مطلب را از متن قرآن نیز می‌توان دریافت زیرا این کتاب که خود را مصدق و تکمیل‌کننده تورات و انجیل و زبور و دیگر کتاب‌های پیامبران گذشته بنی اسرائیل معرفی می‌کند، به ویژه در سوره‌های اولیه مکی خطاب به مردم عادی و برای عبرت‌آموزی آنان در نقل سرگذشت اقوام پیشین غالباً به اشاره‌هایی به داستان‌های تورات اکتفا می‌کند که خود نشان‌دهنده آن است که مخاطبان قرآن با این داستان‌ها آشنایی کافی داشته‌اند. قرآن بعدها نیز در سوره‌های بلندتر، به کرات و گاه به تفصیل گوشه‌هایی از داستان اقوام و پیامبران گذشته را نقل می‌کند و کافران و مشرکان حجاز را بیم می‌دهد که اگر به یگانگی الله و پیامبری محمد ایمان نیاورند جزای انکار و طغیان خود را به قیمت از دست دادن اموال زمینی و شکنجه‌های آینده خواهند پرداخت.^{۱۱}

علاوه بر اینها در میان اعراب شهرنشین افراد فرهیخته‌ای وجود داشتند که از فرهنگ عمومی نسبتاً قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند. محمدعابد جابری، محقق فیلسوف و صاحب‌نظر معاصر مراکشی می‌نویسد: «در دوره جاهلیت در محل‌های متفاوت مناظره و جدل به وقوع می‌پیوست که در تأسیس علم کلام در فرهنگ اسلامی - عربی نهایت تاثیر را از خود به جا گذاشته بود؛ قبل از تکوین علم کلام در فرهنگ اسلامی نوعی «کلام» به وجود آمده بود.» او ادعا می‌کند که «تمامی مسلمانان اتفاق نظر دارند که در دوره جاهلیت در پوشش گفتارهای رمزی برداشت‌هایی را با معانی بغایت عمیق و با حجت‌های «عقلی» ابراز می‌کردند.»^{۱۲} گذشته از این او به حق به متن قرآن در ارتباط با محیط و فضایی که این کتاب در آن عرضه شده استناد می‌کند که «اگر مردمی که مخاطب قرآن بودند، «ظرفیت و توانایی فهم آن را نداشتند اساساً آیات نازل نمی‌شد،» و «اگر

۱ - طباطبائی اردکانی، پیشین، ص ۳۲.

۲ - جواد علی، پیشین، صص ۲۵۶-۲۶۰.

۳ - ابن خلدون، مقدمه، ص ۱۲۴۱.

۴ - همان، جلد دوم، ص ۸۵۲.

۵ - طباطبائی اردکانی، پیشین، ص ۳۲.

۶ - به روایت دیگر، این شعرها بنام معلقات «هفت‌گانه» شهرت دارند اما پروین گنابادی مترجم کتاب، روایت «نه گانه» را درست می‌داند.

۷ - ابن خلدون، جلد ۲، ص ۱۲۴۱-۱۲۴۲.

۸ - همان، صص ۳۵۰-۳۵۵.

۹ - همان.

۱۰ - همان، صفحات ۳۵۱-۳۵۲.

۱۱ - رژی بلاشر، در آستانه قرآن، ص ۲۰۳.

۱۲ - محمدعابد جابری، جدال کلام، عرفان، فلسفه در تمدن اسلامی، تهران، یادآور، ۱۳۸۱، ص ۹۴.

اعراب در حوزه فرهنگ به حد کافی رشد و باروری نداشتند با قرآن به مجادله بر نمی‌خاستند.^۱

از نظر معتقدات دینی نیز، علاوه بر قبایل کافر بت پرست، که هر یک در خانه کعبه در مکه بتی داشته‌اند، در گوشه و کنار بودند اعرابی که با اعتقادات دیگر دینی نیز آشنائی داشتند. بعضی از آنان به اصطلاح آنیمیست Animiste بودند، یعنی «به پرستش اجرام آسمانی چون آفتاب و ماه پرداخته، برای این دو قوای مرموزی قائل بودند» و این اعتقاد در اساس از کلدانیان و بابلی‌ها به اعراب منتقل شده بود. جمعی دیگر به آتئیسم Atheisme یا مسلک مادیگری گرائیدند و همه تحولات و تبدلات و مرگ‌ها و آفرینش‌ها، شب‌ها و روزها و جهان بالا و پائین را معادل طبیعت یا ماده یا دهر می‌دانستند.^۲ بعضی از پژوهشگران «از نامگذاری بسیاری قبایل به نام‌های جانداران مانند بنی‌اسد (فرزندان شیر) و بنی کلب (فرزندان سگ) و امثال اینها نتیجه گرفته‌اند که «توتم پرستی نیز در میان اعراب جاهلی رواج داشته و اینها از روی نام توتم‌ها پدید آمده‌اند.»^۳ علاوه بر اینها دین زردشتی نیز، که دینی ثنوی است، به بعضی نواحی عربستان رخنه کرده بود و برای بعضی از اعراب شهرنشین ناشناخته نبوده و حتی افرادی نیز به این آیین گرویده بوده‌اند.^۴ بنا به گفته گلدزیهر پیش از اسلام «بازرگانان ایرانی» به عربستان آمد و شد می‌کردند، عده‌ای ایرانی نیز در یمن زندگی می‌کردند. [به همین دلیل بود که] زردشتیگری در بحرین نیز رواج داشته است.^۵ به علاوه برخی واژه‌های فارسی همچون «برزخ»، «سرمد» و بسیاری دیگر از همین طریق یا طرق دیگر به زبان عربی و در نتیجه به قرآن راه یافته است.^۶

اما قسمت بزرگی از ساکنان جزیره العرب را مشرکان تشکیل می‌دادند. اینان علاوه بر بتان، به «الله» نیز باور داشتند. خدا یا «الله» را به طور قطع نفی نمی‌کردند و او را به عنوان آفریدگار جهان و انسان می‌پذیرفتند، منتها تفاوت آنها با یکتاپرستان در این بود که بت‌ها را شریک او قرار می‌دادند. قرآن خود در اشاره به این مطلب می‌گوید که مشرکان به هنگام مصیبت و یا ترس، الله را با اخلاص فرا می‌خواندند (۲۹ عنکبوت، ۶۵) و یا برای اثبات سخن خویش به الله سوگند می‌خورند (۱۶، ۳۸) و فراتر از اینها «اگر از «آنان پرسشی چه کسی شما را آفریده است به یقین گویند الله» (۴۳ مکی الزخرف، ۸۷)، «اگر از آنان پرسشی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است به یقین گویند الله» (۲۹، ۶۱؛ ۳۹ زمر، ۳۸؛ ۴۳، ۹)، «آن پیروزمند دانا اینها را آفریده است» (۴۳، ۹) و بگو پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ (۲۳، ۸۶) خواهند گفت الله» (۲۳، ۸۷) و اگر پرسشی «چه کسی آفتاب و ماه را رام کرده؟» (۲۹، ۶۱) و «از آسمان باران فرستاد و زمین مرده را بدان زنده ساخت به یقین گویند الله» (۲۹، ۶۳؛ ۳۱ لقمان، ۱۲-۲).

۲۵) و «بگو چه کسی از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد؟ کیست که شنوائی و بینائی می‌بخشد؟ زنده را از مرده و مرده را از زنده پدید می‌آورد و کارها را سامان می‌بخشد؟ خواهند گفت الله» (۱۰ یونس، ۳۱)، «بگو آیا می‌دانید این زمین و هر که در آن است از آن کیست؟» (۲۳، ۸۴) خواهند گفت از آنالله» (۲۳، ۸۵)، «بگو آیا می‌دانید فرمانروائی همه امور به دست کیست؟ که همه را پناه می‌دهد و به پناه نیاز ندارد؟» (۲۳، ۸۸) خواهند گفت از آن الله» (۲۳، ۸۹). «پس بگو سپاس الله را؛ اما بیشترشان نمی‌فهمند.» (۲۹، ۶۳؛ ۳۱ لقمان، ۲۵) «و با این همه پند نمی‌گیرند و پروا نمی‌کنند و فریب می‌خورند» (۲۳، ۸۵، ۸۶، ۸۹). «و هم‌چنان از حق روی می‌گردانند و سردرگم به جا می‌مانند» (رجوع به ۲۹، ۶۱؛ ۴۳، ۸۷). آنها برای الله همتیانی قائل می‌شوند و آنها را چنان دوست می‌دارند که الله را «(۲ بقره، ۱۶۵) و درباره این بت‌ها که می‌پرستند، گاه بعضی از آنان، از جمله لات و عزی و منات، را دختران الله می‌خوانند و حال آنکه با نسبت دادن پسران به خود به تقسیمی خلاف عدالت دست می‌یازند و اینها چیزی نیستند جز نام‌هایی که خود و پدرانشان بر آنان نهاده‌اند و مورد تأیید الله نیستند (۵۳، ۱۹-۲۳) و الله هیچ فرزندی ندارد و هیچ خدایی با او نیست (۲۳، ۹۰) گاه نیز در مورد بتان می‌گویند: «اینها شفیعان ما در نزد الله هستند» (۱۰، ۱۸) «و اینان را تنها برای آن می‌پرستیم که ما را به الله نزدیک سازند» (۳۹، ۳) «و حال آنکه الله از آن گونه که او را وصف می‌کنند منزّه است و از هر چه شریک او می‌سازند، برتر است» (۲۳، ۹۱ و ۹۲). اینان در نذر و نیازهای خود سهمی برای خدا و سهمی دیگر برای بت‌ها صدقه می‌دهند به این ترتیب که از روئیدنی‌ها و حیواناتی که خدا آفریده نصیبی برای او معین کردند و به خیال خود گفتند این برای خدا و این هم برای بت‌هایمان (۶، ۱۳۶) البته به هنگام ضرورت از سهم الله به بتان می‌دادند اما از سهم بتان به الله چیزی نمی‌رسید، در حالی که «الله منزّه است و از آنچه با او شریک می‌سازند فراتر است.» (۱۰، ۱۸) و «روزی که قیامت برپا شود... از بت‌هایشان هیچ یک شفیع‌شان نخواهد بود [و اینان نیز] بتان خویش را انکار خواهند کرد.» (۳۰، ۱۲ و ۱۳). از قرار معلوم، مشرکان به طور معمول به زندگی پس از

۱ - همان، ص ۹۵.

۲ - طباطبایی اردکانی، پیشین، ص ۳۴.

۳ - جواد علی، تاریخ مفصل عرب، جلد اول، ص ۴۰۰.

۴ - عبدالحسین زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام. تهران، اداره کل نگارش و وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۴۳، صفحات ۲۶۸-۲۷۰.

۵ - بطروشفسکی، اسلام در ایران، ص ۲۱.

۶ - رجوع شود به قرآن خرمشاهی، صص ۶۸۸ - ۶۹۴ کلمات فارسی در قرآن مجید.

۷ - ر. ک: تورات، سفر خروج، باب ۲۲، ۲۸-۲۹ و سفر تثنیه باب ۲۶، ۱۲-۲.

مرگ و قیامت اعتقاد نداشتند با این همه گفته شده که «برخی از آنان به روز واپسین اعتقاد داشتند و هنگام مرگ از بستگان خود می‌خواستند که شترشان را بر سر مزارشان ببندند تا ناگزیر نشوند روز رستاخیز پیاده در دادگاه الهی حضور یابند.»^۱

اما در جزیره العرب، به جز مشرکان جماعتی نیز به نام حنیفان وجود داشتند که از بت پرستی بیزار و به «الله» معتقد بودند. یکی از محققان به طور کلی «شواهد و قرائن بسیاری را جمع آوری کرده است که دلالت بر رواج گسترده اعتقاد به الله در میان اعراب دارد.»^۲ حنیفان البته از دین خاصی پیروی نمی‌کردند اما اصل اساسی یهودیت و مسیحیت را، که همان یکتاپرستی بود، باور داشتند. «خدای یگانه‌ای که او را «الله» می‌خواندند، به نظر آنان خالق و مدبر عالم به شمار می‌آمد و جزاء و حساب خلق مقتضای تدبیر و حکمت او بود... کسانی که چنین عقایدی می‌داشتند... نه فرقه خاصی بودند و نه معبد و قانون مشترک یا جداگانه‌ای داشتند... از آنچه پلید می‌شمردند چون خمر و زنا، خویشتن‌داری می‌کردند»^۳ در عین حال «گرایش نمایانی به دست از دنیا شستن و زهد و انزوا داشتند و می‌خواستند پیرو دینی ساده‌تر و ابتدائی‌تر باشند که برای فرد ساده عرب قابل وصول و قبول باشد.»^۴

گفته شده که تا پیش از اسلام تعداد حنفا اندک نبوده است. در کتابهای تاریخ معتبر اسلامی آمده است که در میان افراد سرشناس فراوان بوده‌اند کسانی که از دین ابراهیم سخن می‌گفته‌اند و برای اثبات خالق و روز جزا ارائه برهان می‌کرده‌اند و شراب را بر خود حرام می‌شمرده‌اند. به احتمال قوی افرادی از میان همین‌ها بودند که نام‌هایی مانند «عبدالله» بر خود می‌نهادند. قرآن چهارده بار از دین حنیف و حنیفان یاد کرده و توضیح داده است که اینان «نه مشرک بودند و نه یهودی و نه نصرانی.» (۳ آل عمران، ۶۷). قرآن حنیفان را به نوعی پیروان ابراهیم می‌خواند زیرا او نیز در واقع «نه یهودی بود و نه نصرانی بلکه حنیفی مسلمان بود و از مشرکان [هم] نبود.» (۳، ۶۷) و چون از قرار معلوم «اهل کتاب» در این باره محاجه می‌کرده‌اند می‌گوید: «چرا درباره ابراهیم مجادله می‌کنید؟ تورات و انجیل پس از او نازل شده‌اند، چرا نمی‌اندیشید؟» (۳، ۶۵). از نظر قرآن حنیف بودن همان تسلیم بودن به الله است که پسندیده‌ترین دین‌هاست و «ابراهیم نمونه مردمی بود که به مثابه یک حنیف فرمانبردار الله بود.» (۱۶، ۱۲۰). او بنا به گفته قرآن، به تواتر به ستاره و ماه و خورشید به عنوان خدا دل بست اما پس از غروب آنها سرانجام دریافت که هیچ یک از اینان نمی‌توانند پروردگار او باشند و به خود گفت: «من همچون یک حنیف روی خود را به سوی کسی می‌گردانم که آسمان‌ها و زمین را بیافرید و از مشرکان نخواهم بود.» (۶ انعام، ۷۹). اما برخلاف او وقتی به «اهل کتاب» فرمان داده شد که همچون یک حنیف، که خالصانه الله را می‌پرستد، او را عبادت کنید (۹۸ بینه، ۵) بسیاری از آنان از در انکار درآمدند

و پراکنده شدند (رجوع به ۹۸، ۱-۵) در حقیقت دین حنیف در نزد خدا، به گفته قرآن، پسندیده‌ترین و برترین دین‌هاست. او خود می‌گوید: «این دینی است پایدار اما بیشتر مردم نمی‌دانند.» (۳۰ روم، ۳۰) و به همین دلیل است که بارها و بارها و به زبان‌های گوناگون محمد را به این دین فرا می‌خواند: «به دین حنیف رو کن و از مشرکان مباحش» (۱۰، ۱۰۵؛ ۳۰، ۳۰) به تو و پیروانت گویند یهودی یا نصرانی شوید تا به راه راست افتید.» (۲، ۱۳۵) «ما به تو وحی می‌کنیم که از آئین ابراهیم پیروی کن که حنیف بود و از مشرکان نبود.» (۱۶، ۱۲۳). «به آنها بگو ما میان هیچ یک از پیامبران فرقی نمی‌نهییم همه تسلیم او [الله] هستیم.» (۲، ۱۳۶) و «آیین ابراهیم حنیف را برگزیدیم که او از مشرکان نبود.» (۲، ۱۳۵) و «کسی از آیین ابراهیم روی می‌گرداند که خود را از خرد عاری کرده باشد.» (۲، ۱۳۰)

به جز حنیفان، در قرآن در جمله دین‌هایی که از مشرکین متمایز شده‌اند، از جماعتی به نام صابئان یاد می‌شود که در ردیف یهود و نصارا قرار گرفته‌اند (۲، ۶۲؛ ۵ مائده، ۶۹). این جماعت از سوریه در شمال عربستان آمده و در جنوب، در یمن مستقر شده بودند. گفته شده که دین آنان نوعی از انواع گنوستیک (عرفان مسیحی) بوده است. اینها پیروان یحیای تعمیددهنده بودند که به نام «مُعْتَسِلَه» خوانده می‌شدند و مانند زردشتیان به تاریکی و روشنائی عقیده داشتند و سیاراتی مانند ماه و خورشید و زئوس را پرستش می‌کرده‌اند. در مورد اندیشه‌های دینی رایج در جنوب عربستان یعنی یمن و سبا، در عین حال گفته شده است که این اندیشه «از گنوسیزم هند و ایرانی ریشه می‌گرفته که به وسیله «بناء الاحرار» یا «آزادان» که انوشیروان برای راندن حبشه، بدان سرزمین گسیل داشته بود و یا آنان که مستقیماً برای بازرگانی از هند به آنجا رفته بودند پخش شده بود.»^۵

همچنین از «مجوس» یا زردشتیان در قرآن یاد شده و می‌گوید: «خدا در روز قیامت آنان را که ایمان آورده‌اند و آنان که از یهودان و صابئان و نصارا و مجوس هستند و آنان که شرک آورده‌اند، همگی را از یکدیگر متمایز خواهد ساخت.» (۲۲ حج، ۱۷) و همین امر خود نشان می‌دهد که دین زردشت برای عرب شناخته شده بوده است. البته حضور دین زردشت در

۱ - جواد حدیدی، اسلام از نظر ولتر، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ پنجم ۱۳۷۴، ص ۲۳.

۲ - ولوی، دیانت و سیاست، ص ۸۹.

۳ - زرین کوب، کارنامه اسلام، ص ۲۷۱.

۴ - بطروشفسکی، پیشین، ص ۲۲.

۵ - فرهنگ معین؛ نیز رک: القرآن الکریم، ترجمه معانیه و تفسیره الی اللغة الانکلیزیه، مجمع خادم الحرمین الشریفین الملک، المملکه العربیه السعودیه، ۱۴۱۳ هجری قمری، ص ۲۷.

۶ - گلدزیهر، یادداشت منزوی، ص ۴۵.

عربستان را نمی‌توان قابل قیاس با دین‌های یهودی و مسیحی دانست و چنان‌که گفته‌اند آشنایی اعراب با آن بسیار کم‌رنگ‌تر و کم‌اثرتر از این دین‌ها بوده؛ با این همه زردشتیان «به جز نفوذی که در مناطق شمال شرقی شبه جزیره داشتند، پس از فتح یمن [به وسیله ایران]، در این سرزمین هم به رواج آئین خود» پرداخته بودند.^۱

گلدزیهر تا آنجا پیش می‌رود که می‌نویسد: «نحله پارسی» زردشتی ... در افکار پیغمبر عرب بی‌اثر نبوده است» و اظهار عقیده می‌کند که او «بر انداختن روز شنبه به عنوان روز آسایش خدا» را از یک نظریه پارسی برگرفته است.^۲

اما از همه اینها مهم‌تر دو دین یهود و مسیحیت هستند که در عربستان کاملاً شناخته شده بوده‌اند: دین یهود نخستین و پیرامنه‌ترین دین یکتاپرستی در عربستان بود که از قرن اول میلادی، به ویژه از طریق فلسطین به داخل جزیره العرب رخنه کرد و در یمن و واحه‌های بخش علیای حجاز، به ویژه یثرب، وادی القری، تیماء و خیبر، طایف و فدک در شمال گسترش یافت.^۳ از معروف‌ترین و بزرگ‌ترین قبایل یهودی، «بنی قریظه»، «بنی نضیر» و «بنی قینقاع» بودند که در یثرب سکونت داشتند. اینها برخلاف اعراب به کار کشت و زرع می‌پرداخته‌اند ولی علاوه بر «زراعت و تربیت اغنام به صناعت نیز توجه داشته‌اند و از زرگری و شمشیرسازی و امور کشاورزی ثروت بسیار اندوخته بودند. رباخواری هم که نزد قریش و حتی نصارای نجران نیز رواج داشت، تجارت عمده این قوم به شمار می‌آمد.»^۴

یهودان به این سبب که خود یکتاپرست بودند از محمد و از دعوت او و مسلمانان به یکتاپرستی، در برابر بت‌پرستان و مشرکان حمایت می‌کردند و چنان‌که معلوم است پس از چند سال، یثرب که پایگاه اصلی آنان بود، به پناهگاه مسلمانان «مهاجر» تبدیل شد.

مسیحیت نیز دومین دین توحیدی است که از قرن چهارم میلادی در عربستان نفوذ یافت و با اینکه از گسترشی به اندازه دین یهود برخوردار نبود، اما به سبب وسعت روابط میان مردم عربستان و روم شرقی تا حدود زیادی در میان مردم شناخته شده بود و عده‌ای از اعراب نیز به مسیحیت گرویده بودند. مرکز مهم این دین یمن بود که بیشتر به وسیله حبشیان در این سرزمین رواج یافته بود. در عین حال مسیحیت در نقاط دیگری نیز مانند نجران در شمال یمن و یمامه در مرکز شبه جزیره رواج داشته و مسیحیان در این نقاط حضور چشم‌گیری داشته‌اند. به علاوه مسیحیت در میان بعضی از قبایل عرب نیز مانند ثعلب، غسانیان و قضاعه در شمال غربی و مردم حیره در شمال شرقی پیروانی داشت و در بسیاری از این مناطق کلیساهایی نیز برپا بود.^۵ «دُعَات مسیحی در سراسر راه‌های بازرگانی به تبلیغ و نشر آئین خویش اهتمام می‌کردند و در بازارها و مجامع عمومی همه جا این دُعَات بدویان را به آئین مسیح دعوت می‌نمودند...

نصارای عرب که خدای خود را رب کعبه نیز می‌خواندند حتی مثل سایر اعراب در حج خانه هم حاضر می‌شدند.»^۶ از جمله مسیحیان، عده زیادی زاهد و راهب نیز بودند که در خارج از شهرها به صورت انفرادی یا گروهی پراکنده بودند و حتی در آن زمان که مسلمانان به جنگ‌های نهائی با یهودیان رسیده بودند و قرآن آنان را «دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان» می‌خواند، از «کشیشان و راهبان به عنوان مهربان‌ترین مردم نسبت به مؤمنان» یاد می‌کند که در جستجوی سروری و کبر نیستند. (۵، ۸۲)

در قرآن از پیروان این دو دین توحیدی به عنوان «اهل کتاب» یاد شده و منظور از کتاب نیز هر دو کتاب تورات و انجیل است که قرآن خود آسمانی بودن و قابل تبعیت بودن آن را گواهی می‌کند، به این ترتیب که در قرآن از قول الله آمده است که «عیسی پسر مریم را فرستادیم که تصدیق کننده توراتی بود که پیش از او فرستاده بودیم و انجیل را که تصدیق کننده تورات پیش از او بود به او دادیم که در آن هدایت و روشنائی بود و برای پرهیزگاران هدایتی و پندی.» (۵، ۴۶) و مسیح خود نیز، به گفته قرآن، خطاب به بنی اسرائیل می‌گوید: «من پیامبر الله به سوی شما هستم و توراتی را که پیش از من وجود داشته تصدیق می‌کنم.» (۶۱ ص، ۶). علاوه بر این با نشانه‌هایی از جانب پروردگارتان آمده‌ام. پس از الله بترسید و از من اطاعت کنید. (۳، ۵۰).

باید دانست که محمد دین خود را دنباله این دو دین و قرآن را تصدیق کننده این دو کتاب می‌داند. و این نکته هیجده بار در آیه‌های مکی و مدنی تکرار می‌شود. برای مثال، هنگامی که محمد هنوز در مکه بود فرشته وحی بارها به هنگام نزول وحی به او القا می‌کرد که «این قرآن تصدیق کننده چیزی است که پیش از این آمده و تفصیل آن کتاب است و در آن شک نیست که از جانب پروردگار جهانیان است.» (۱۰، ۳۷). او «پیش از این تورات و انجیل را فرو فرستاد و اینک این کتاب را که تصدیق کننده کتاب‌های پیشین است به حق بر تو فرو فرستد.» (۳، ۳)

حتی جن‌هایی نیز که خدا برای شنیدن قرآن به نزد پیامبر خود می‌فرستد پس از بازگشت نزد قوم خویش آنها را هشدار می‌دهند که: «ای قوم، ما کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده و کتاب‌های پیشین را تصدیق می‌کند و به حق و راه

۱ - ولوی، دین و سیاست، ص ۸۵

۲ - گلدزیهر، پیشین، ص ۲۲.

۳ - پطروشفسکی، پیشین، صص ۲۰-۲۴؛ طباطبایی اردکانی، پیشین، ص ۴۴.

۴ - زرین کوب، ص ۲۶۹.

۵ - پطروشفسکی، پیشین، ص ۲۰؛ طباطبائی اردکانی، پیشین، ص ۴۵.

۶ - زرین کوب، ص ۲۷۰.

درست هدایت می‌کند.» (۴۶ احقاف، ۳۱). اما الله خود خطاب به محمد می‌گوید: «هر چه از این کتاب به تو وحی کردیم حق است و کتاب‌های پیش از خود را تصدیق می‌کند.» (۳۵ فاطر، ۳۱) شاید بر اساس همین گفته و قرائن و دلایل دیگری است که فیلسوف و صاحب‌نظری چون ولتر مدعی می‌شود که «محمد هیچ اصل دینی را در دین خود وضع نکرد» و نه تنها در اصول که حتی در فروع نیز اسلام را دنباله‌دین‌های دیگر می‌خواند. برای مثال، «نماز را پیوند ناگسستنی میان همه ادیان می‌داند» و به «زکات در دین یهود و مسیح» اشاره می‌کند که «جنبه صدقه داشت ولی در اسلام جزو فرایض دینی شد.» در مورد روزه نیز اظهار عقیده می‌کند که «پیش از یهودیان، هندوان و برهمنان روزه می‌گرفته و آن را نوعی تزکیه نفس می‌دانسته‌اند. به هر حال، او در این راه چندان پیش رفت که دین اسلام را به کلی برگرفته از ادیان پیشین دانست و وجود هر نوع اصلیتی را در آن منکر شد.» تنها آن را «از نظر تاریخی تکامل یافته‌تر از دین‌های دیگر و از جمله مسیحیت دانست.»^۱

گلدزیهر اسلام‌شناس دیگر اروپایی نیز اظهار عقیده می‌کند که اسلام تنها از دین‌های گذشته متأثر نبوده بلکه هلنیزم، حقوق و سیاست رومی، افکار و نظریات سیاسی ایرانی، تصوف، آرای فلسفی هندی و نئوفلاطونی را به خوبی مکیده و هضم کرده و «چنان در گداختن این عناصر بیگانه در یک بوتۀ توانایی به خرج داد که شناسایی ریشه آنها جز با تجزیه و تحلیل ژرف و بررسی و پژوهش دقیق امکان‌پذیر نیست.» او درباره اسلام تا آنجا پیش رفت که مدعی شد «محمد پایه‌گذار آن نه فکر تازه‌ای آورد و نه درباره روابط انسان با والا تر از حس‌اش — با بی‌نهایت — چیز تازه‌ای گفت. . . و پیام این پیغمبر تازه چیزی جز گلچین آمیخته‌ای از اطلاعات و عقاید مذهبی [پیشین] نیست.»^۲

به هر حال قرآن ضمن تکرار این نکته که مصدق کتاب‌های پیشین است اعلام می‌دارد که برای راهنمایی اعراب و مردم مکه و اطراف آن نازل شده است: «این کتابی است که به مبارکی آن را فرو فرستادیم که کتاب‌های پیشین را تصدیق می‌کند و برای آن است که با آن مردم ام‌القری [مکه] و مردم اطراف آن را بیم دهی، و کسانی که به آخرت ایمان دارند به آن ایمان خواهند آورد.» (۹۲، ۶) «پیش از این کتاب موسی راهنما و رحمت بود و این کتابی است تصدیق‌کننده آن به زبان عربی تا ستمکاران را بیم و نیکوکاران را مژده باشد.» (۱۲، ۴۶) اما پس از هجرت محمد به یثرب، الله به تدریج هدف خود را از این تصدیق کتاب‌های پیشین برای او و «اهل کتاب» بیشتر روشن می‌کند. برای مثال، در اینجا ابتدا خطاب به محمد گفته می‌شود که «این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم که تصدیق‌کننده و نگهبان کتاب‌هایی است که پیش از آن بوده‌اند، پس در برخورد با اهل کتاب بر وفق آنچه الله نازل

کرده است حکم کن.» (۵، ۴۸) و سپس خطاب به بنی اسرائیل می‌گوید: «به آنچه نازل کرده‌ام و کتاب شما را تصدیق می‌کند ایمان بیاورید و از نخستین منکران آن نباشید.» (۲۲ طه، ۴۱) و اهل کتاب را تهدید می‌کند که «پیش از آنکه نقش چهره‌ها را محو کنیم و آنها را به قفا برگردانیم و یا همان‌طور که مردم سبت را — چون حرمت شبیه را نگاه نداشتند — لعنت کردیم شما را نیز لعنت کنیم، به کتابی که نازل کرده‌ایم و کتاب شما را نیز تصدیق می‌کند، ایمان بیاورید.» (۴ نساء، ۴۷)

مکه

اینک باید دید به ویژه شهر مکه که زادگاه محمد و دین اسلام بود، پیش از پیدایش این دین، در شرایط عمومی آن زمان شبه جزیره عربستان از چه موقعیتی برخوردار بوده و زندگی در آن به چه صورت جریان داشته است. حقیقت این است که این شهر از جهات مختلف نسبت به مراکز دیگر شبه جزیره وضعی منحصر به فرد داشت: مکه خود در میان دره‌ای خشک و بی‌حاصل واقع شده بود و چون زمین‌های حاصلخیز و باغ و بوستانی نیز در اطراف آن وجود نداشت، ساکنان آن حتی مواد خوراکی مورد نیاز خود را نیز مجبور بودند در برابر پرداخت پول از خارج تهیه کنند. این شهر «بت‌خانه اعراب، ایستگاه کاروان‌های جنوب و شمال، دره محصور که چاه آبی داشت و در آن صحرای وسیع بی‌حفاظ مکانی امن و [در عین حال] قابل دفاع بود.»^۳ مکه، هم از جهت مناسبات اقتصادی و تولیدی و هم از نظر نظام و سازمان اجتماعی از تمام شهرهای دیگر حجاز متمایز بود. در بزرگ‌ترین شهرهای این منطقه مانند یثرب و طایف، زندگی مردم به طور عمده از کار و تولید کشاورزی تامین می‌شد و حال آنکه در مکه به طور مطلق اقتصاد مالی — بازرگانی حاکم بود.

مکه در واقع مرکز حجاز، و از زمانی دراز پیش از اسلام یک مرکز بازرگانی، و شهری ثروتمند بود. از موقعیت جغرافیایی مکه می‌توان به عنوان عمده‌ترین عامل جذب و انباشت ثروت نام برد. در این شهر بازاری وجود داشت که در آن بازار صحرانشینان (بدویان) محصولات دامپروری خویش (چرم، پشم، دام) را با غلات و خرما و مصنوعات شهری مبادله می‌کردند.^۴ در عین حال نقطه اتصال و حلقه ارتباط میان

۱ - حدیدی، اسلام از نظر ولتر، صص ۱۲۴ و ۱۲۵.

۲ - گلدزیهر، پیشین، ص ۶.

۳ - ابوالقاسم پاینده، مقدمه‌ای بر قرآن مجید، انتشارات نوید، انتشارات مهر، بی‌جا، بی‌تا، صفحه «و».

۴ - پطروشفسکی، پیشین، ص ۱۶.

نواحی مختلف جزیره العرب و کشورهای دیگر محسوب می‌شد. هم عراق و شام را به یمن متصل می‌کرد و هم وسیله ارتباط میان آفریقا و آسیا بود و در ضمن به منزله بارانداز و محل انتقال کالاهای این دو منطقه هم بود.^۱

ساکنان مکه عموماً به بازرگانی و رباخواری روی می‌آوردند و «از سرمایه خود به طریق تجارت و وام با بهره ثمر می‌بردند و با خرید و فروش کالا صرفاً درصدد ازدیاد سرمایه خود که شکل پولی داشت بودند.»^۲ آنها رباخواری را امری عادی و مشروع می‌دانستند و به گفته قرآن معتقد بودند که «ربا نیز چون معامله است.» (۲، ۲۷۵)

ربا با بهره‌های هنگفت صورت می‌گرفت: بنا به یک روایت «سودی که از این راه عاید بازرگانان مکی می‌شد به ۵۰ تا ۱۰۰ درصد بهای کالا می‌رسید.»^۳ «تجار قریش این ربا را نوعی بیع تلقی می‌کردند و گاه بهره آن را دیناری یک دینار مطالبه می‌نمودند.»^۴ و از این راه ثروت هنگفتی به چنگ می‌آوردند. به هر حال تا آنجا که مسلم است در معاملات میان بازرگانان و پولداران مکه «ربح درهم به درهم و دینار به دینار معمول بود... گاه این ربح برحسب تعبیر قرآن اضعاف مضاعف می‌شده... در هنگام تنگدستی، بدهکار غالباً از پا درمی‌آید و خود و کسانش برده و مزدور طلبکار رباخوار می‌شدند. در این حال موظف بودند برای او کار کنند و با این بیگاری وام خویش را بپردازند... این امر بدهکار را تا حد برده‌ای زرخیزد پایین می‌آورد.»^۵

اما در مورد کالاهای تجارتي که توسط مکیان مورد معامله قرار می‌گرفت باید دانست که از تنوع بسیار زیاد برخوردار بود: در این زمان‌ها «آنچه به طور تراتزیت از مکه عبور می‌کرده از یمن عبارت بوده از کندر و عود و چوب و سندل و فلوس و چرم‌های دباغی شده؛ از آفریقا خاک طلا و غلامان و کنیزان سیاه‌پوست؛ از هندوستان دارچین و فلفل و دیگر چاشنی‌ها و مواد معطر و عاج و منسوجات قیمتی. بازرگانان، این کالاهای را در سوریه فروخته و از آنجا منسوجات ابریشمی و پشمی بیزانسی و پارچه‌های ارغوانی از پشم گوسفند و ماهوت و ظروف آبگینه و مصنوعات فلزی و اسلحه و اشیاء تجملی و روغن زیتون و دیگر روغن‌های نباتی و غله صادر می‌کردند و روغن و غله را در بازار مکاره مکه به بدویان می‌فروختند.» علاوه بر اینها مکه مرکز صدور محصولات خود عربستان به سوریه نیز بود از آن جمله مکیان «چرم دباغی شده، شمش نقره از معادن عربستان، بهترین کشمش واحه طایف و خرما» به این کشور صادر می‌کردند.^۷

بر این اساس همیشه قافله‌های عظیم بازرگانی از طریق مکه در حال آمد و شد بودند و علاوه بر کاروان‌هایی که از نقاط مختلف از مکه عبور می‌کردند، خود مکیان نیز سالی دو بار کاروان‌های خودشان را به خارج می‌فرستادند که یکی در زمستان به یمن در جنوب «رحله الشتا» و یکی دیگر که به شام در قلمرو بیزانس

و در شمال عبور می‌کرد «رحله الصيف» نام گرفته بود. این کاروان‌ها بسیار عظیم بودند. بعضی از آنها «دو هزار و پانصد نفر شتر زیر بار داشت و تعداد کاروانیان در پاره‌ای موارد به سیصد تن [و بیشتر] می‌رسید.»^۸، به طور کلی همیشه «صدها مرد غرق در سلاح همراه کاروان‌ها حرکت می‌کردند» و گذشته از بازرگانان عده‌ای راهنما و ساربان و دسته‌های نگهبان (صحرائشین) (خفیر)، که از میان قبایل بدوی اجیر شده بودند، با کاروان‌ها حرکت می‌کردند.^۹

کار تهیه و تدارک این قافله‌ها به طور عمده بر عهده قبیله قریش بود و «کمتر قافله‌ای از مکه به شام و یمن عزیمت می‌کرد که اکثر افراد قریش - از زن و مرد - در آن سرمایه‌ای نگذاشته و در مراجعت بهره‌ای و نفعی از آن چشم نداشته باشند.»^{۱۰} قرآن در اشاره به همین کاروان‌های زمستانی و تابستانی مکه و نقش اصلی «ائتلاف قریش» در بازرگانی این شهر است که از آنان می‌خواهد تا «پروردگار این خانه را نیایش کنند زیرا هم اوست که آنان را [به برکت این ائتلاف] در گرسنگی غذا داد و از بیم در امانشان داشت.» (۱۰۶ قریش، ۱-۴) این «ائتلاف اشاره به قراردادی دارد که در سال ۴۶۷م. میان بازرگانان قریش و فرمانروایان سرزمین‌های اطراف منعقد شده که براساس آن کاروان‌های مکی می‌توانستند از کشوری به کشور دیگر عبور کنند.»^{۱۱}

در واقع «در مکه تجارت شغل همه بود و کسی که تاجر نبود به چیزی شمرده نمی‌شد. زن‌ها نیز در کار تجارت شوق و علاقه‌ای تمام می‌ورزیدند چنانکه مادر ابوجهل به تجارت عطریات مشغول بود و زن ابوسفیان با کلبی‌های شام معامله داشت و خدیجه بنت خویلد، از سال‌ها پیش از آنکه با پیامبر اسلام (ص) ازدواج کند، با شام تجارت می‌کرد.»

«ثروت این کاروان‌ها گاه تا پنجاه هزار دینار و بیشتر می‌رسید.»^{۱۲} نمونه اینکه کاروانی که در سال ۶۲۴ میلادی توسط بازرگانان مکی برای اعزام به سوریه مجهز شده بود

۱ - طباطبایی اردکانی، پیشین، ص ۲۴؛ محمد باقر حجتی، پیشین، ص ۱۸۲

۲ - ماکسیم رودنسون، پیشین، ص ۵۱.

۳ - پطروشفسکی، همان، ص ۱۷.

۴ - طباطبایی اردکانی، همان، ص ۲۴.

۵ - ۳ ال عمران، ۱۳۰ در این آیه ربا ممنوع شده.

۶ - زرین کوب، پیشین، ص ۲۸۴.

۷ - پطروشفسکی، پیشین، ص ۱۷.

۸ - طباطبایی اردکانی، پیشین، ص ۲۴.

۹ - پطروشفسکی، پیشین، ص ۱۷.

۱۰ - طباطبایی اردکانی، همان، ص ۲۴

۱۱ - ر. ک. حاشیه مترجم قرآن به فرانسه، دنیس ماسون، بر سورة ۱۰۶ (پاریس، گالیمار، ۱۹۶۷).

۱۲ - طباطبایی اردکانی، پیشین، ص ۲۴ و ۲۵؛ زرین کوب، پیشین، ۲۸۵.

معادل پنجاه هزار مثقال طلا کالا بار داشته که چهل هزار آن متعلق به اعضای خاندان اموی و باقی از آن دیگر ثروتمندان قریش بوده.^{۱۱}

به این ترتیب درآمدهای عظیم ناشی از بازرگانی و رباخواری به نابرابری عظیم مالی و پیدایش طبقات و اختلاف طبقاتی چشم گیری منجر شد. در کنار خانواده های بسیار توانگری همچون بنی امیه و بنی مخزوم خانواده هایی مانند بنی هاشم نیز بودند که به کسب و کار و صنعت و دامداری اشتغال داشتند.^{۱۲} اما عده زیادی نیز بودند که برای بازرگانان و رباخواران بزرگ کار می کردند. در باب اختلاف طبقاتی می توان به عنوان نمونه گفت که در شهری چون مکه افرادی زندگی می کردند که در جریان «یک معاقره^{۱۳} و فقط بقصد مفاخره ده ها شتر ذبح می کردند، کسانی هم بودند که همه مایملک شان یک بُز بود.»^{۱۴}

از جمله ثروتمندان این شهر می توان از ولید بین مغیره یاد کرد که «به آن اندازه ثروت می داشت که به ده تن از بندگان خویش، به هر کدام هزار دینار داده بود تا برای او تجارت کنند و خلاصه از لحاظ ثروت دارای «قنطار» بود. او به مناسبت همین ثروت کلان و همچنین رابطه و مقامات خانوادگی از حکام نیز به شمار می رفت که مردم در مراعات خود به او مراجعه می کردند و به حکومت وی تسلیم می شدند.^{۱۵}

بادیه نشینی نیز وجود داشتند که در اثر بدهکار شدن به رباخواران قریش غالباً از پا در می آمدند و خود و کسانشان برده و مزدور طلبکار می شدند. اینها موظف بودند برای او مجانی کار کنند و با این بیگاری وام خویش را بپردازند ... تاجر قریش، بدوی را که از راه ها و منازل بین راه به خوبی آگاه بود غالباً برای راهنمایی و حمایت کاروان خویش همراه می برد اما از منابع بازرگانی خویش چیزی به او نمی داد و از طریق وام هایی که با بهره های سنگین به او می پرداخت همیشه او را در خدمت خود نگاه می داشت.^{۱۶}

برده داری پیش از ظهور اسلام به شکلی نسبتاً محدود، در مکه وجود داشت و «بردگان به دو دسته عرب و غیرعرب تقسیم می شدند... اعرابشان از قبایلی بودند که در جنگ ها به اسارت افتاده بودند و خویشاوندانشان توانائی پرداخت فدیة نداشتند و غیرعرب ها از طریق خرید و فروش برده در بازارهایی که عرب با آنها مرتبط بود تأمین می شدند. مشاغل پست و سنگین قبیله چون چوپانی، عملگی، نجاری و... برعهده اینان بود و مالک برده می توانست چون متاعی او را به فروش برساند.^{۱۷}

بازرگانان برده دار، بردگان بسیار داشتند که نه تنها در خانه ها به عنوان خدمه مشغول کار بودند بلکه در تولیدات نیز شرکت داشتند و گله ارباب را می چرانند و در مزارع و باغ های واقع در واحه های مجاور به کشت اشتغال می ورزیدند. این بردگان، بیگانه و بیشتر از مردم حبشه و سرزمین سیاه پوستان بوده اند. البته راه و رسم برده داری در مکه و همچنین در مدینه به علت

انباشت ثروت در دست گروهی معدود زودتر و نیرومندتر از بقیه نقاط حجاز شکل گرفته بود ولی این برده داری هیچگاه به صورت یک شیوه اصلی تولید در نیامد.^{۱۸}

مکه، علاوه بر مرکزیت اقتصادی حجاز و جزیره العرب، از قرن ها پیش یک مرکز مهم زیارتی را نیز تشکیل می داد به این نحو که قبایل بت پرست و مشرک عرب برای زیارت خدایان قبیله ای خود، که هر کدام به صورت بتی تجسم یافته و آنها را در خانه کعبه نگهداری می کردند، در ماه های معینی به این شهر می آمدند. تعداد بت هایی که در این خانه بود از سیصد تا تجاوز می کرد. «حتی نصارا بر روی ستون ها و دیوارها صورت حضرت مریم و عیسی (ع) و تصویر فرشتگان و داستان ابراهیم را نقش کرده بودند.»^{۱۹} گذشته از اینها، همگی قبایل، «حجرالاسود» را نیز، که از آسمان فرو افتاده بود، مقدس می دانستند.

این مرکزیت مذهبی پدیده هایی به نام «سقاییت» و «کلیدداری» کعبه به وجود آورده بود. مقام کلیدداری که از سال های ۴۰ قرن پنجم میلادی خاص خانواده های قریش بود سبب می شد که آنها «اضافه بر امتیازات مذهبی و شرافت ملی این مقام، سود کلانی هم ببرند» و بر مردم عادی بینوای شهر باز هم بیشتر فخر بفروشند.^{۲۰} از جمله مقررات مراسم حج این بود که «هر زائر اولین طواف خود را باید در جامه ای انجام دهد که از اهل حرم گرفته باشد ورنه باید لخت و بی جامه طواف کند. نیز رسم کرده بودند که هیچ زائر غذایی که از خارج حرم آمده باشد نخورد. به این ترتیب آنها که از مال بی بهره نبودند ناچار جامه و غذا از اهل حرم می خریدند. ... و بدین گونه حج کعبه برای قریش یک منبع عایدی محسوب می شد.»^{۲۱}

یکی دیگر از امتیازات مکه امنیت و مصونیت آن از هر نوع تجاوز بود و «خانه کعبه پناهگاه صعلوکان [بی خانمان ها] و خونیان و مطرودان عرب بود» و تا هنگامی که در آن پناه بسته بودند از انتقام و مجازات ایمن بودند.

از لحاظ سازمان و نظام اجتماعی، برخلاف شهرهای دیگر، مانند مدینه که در آن حداقل پنج قبیله بزرگ کشاورز -

۱ - پطروشفسکی، پیشین، ص ۱۷.

۲ - همان، ص ۱۶.

۳ - معاقره یعنی تفاخر و خودنمایی به داشتن ثروت فراوان و نشان دادن برتری مالی و اقتصادی خود بر دیگران.

۴ - ولوی، دین و سیاست، ص ۱۰۴.

۵ - پوست گاوی که درون آن را پُر زر کرده باشند... فرهنگ فارسی معین

۶ - محمود شهابی، ادوار فقه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۲۹، ص ۸۶.

۷ - طباطبایی اردکانی، پیشین، ص ۶۴.

۸ - ولوی، دیانت و سیاست، ۹۲ و ۹۳.

۹ - پطروشفسکی، پیشین، ص ۱۴.

۱۰ - طباطبائی اردکانی، پیشین، ص ۶۴.

۱۱ - گلدزیهر، پیشین، صص ۸-۹.

۱۲ - زرین کوب، پیشین، ص ۲۸۴.

دو قبیله مشرک و سه قبیله یهودی - به صورتی متمایز از یکدیگر زندگی می کردند و غالب اوقات هم با یکدیگر جدال و درگیری داشتند، در مکه تنها یک قبیله یا طایفه قریش اقامت داشت. این قبیله اگرچه از خاندانهای مختلف تشکیل می شد و از لحاظ دارائی و ثروت نیز خانواده ها و همچنین افراد با یکدیگر اختلاف جدی داشتند ولی همگی خود را از یک ریشه و به یکدیگر وابسته می دانستند. این رابطه قومی واحد، به اضافه نظام واحد اقتصادی مالی - تجاری حاکم بر شهر، تمام ساکنان آن را در یک نظام اجتماعی واحد به یکدیگر پیوند می داد. این امر، به اضافه مرکزیت و پرده داری کعبه سبب می شد که در مکه برخلاف شهرهای دیگر نوعی نظام اجتماعی منسجم و یکدست برقرار شود.

البته نمی توان گفت که یک نظام اداری شهری پیشرفته با مفهوم بورژوازی امروزی بر این شهر حاکم بود اما به قول پطروشفسکی «نطفه پولیس یا شهر - دولت» در آن وجود داشت. در اینجا هنوز «هر عشیره یا خاندان مستقلاً اداره می شد.»^۱

با این همه شورایی وجود داشت که نوعی تمرکز را در جامعه شهری مکه مستقر کرده بود. این شورا از مدت ها پیش از اسلام وجود داشت و می توان آن را «قدرتی قانونگذار و حتی تصمیم گیرنده و اجراکننده مافوق قدرت شیوخ قبایل دانست.»^۲ ترتیب کار چنین بود که سران شهر و شیوخ خاندانها در خانه ویژه ای که در میدانی نزدیک کعبه قرار داشته و «دارالندوه» (یعنی خانه اجتماع یا محل انجمن) نامیده می شد، برای حل و فصل امور خاندانها و عشیره های مختلف، اجتماع و شور می کردند. این اجتماع را «ملاً» می خواندند. و به قولی صرفاً یک «مجلس مشورتی بود و قدرت و اختیار دیگری نداشت. در این مجلس تصمیم هایی نافذ شناخته می شد که مورد اتفاق باشد و سوگند و پیمان مهم ترین وسیله جلب موافقت تام ملاً در موارد مهم به شمار می آمد.»^۳ شورای دارالندوه، علاوه بر اینکه نوعی دموکراسی قبیله ای را باعث شده بود که می توانست از برخی مخاصمات جلوگیری کند... و نقش تعیین کننده ای در امور داخلی قریش و متحدان آنها بازی می کرد، شورای تصمیم گیرنده در رابطه با جنگ و صلح، امور تجاری و بازرگانی و حتی ازدواج و طلاق افراد هم بود.^۴ گذشته از این شورا، مناصب دیگری نیز برای انجام بعضی امور عمومی و اجتماعی به وجود آمده بود که عبارت بودند از مقام های «سدانت» (پرده داری و کلیدداری کعبه)، رفادت (اطعام حاجیان)، سقاییت (آبرسانی به حاجیان)، قیاده (فرماندهی نظامی یا کاروان سالاری)، الاشناق (امور مربوط به خونبها، دیه و...)، الرايه (پرچمدار جنگ)، القبه (اسلحه داری)، الاعنه (ستور داری)، السفاره، الایسار (قرعه کشی در کنار خانه کعبه)، المشوره و برخی مشاغل کم اهمیت تر دیگر.^۵

باید دانست که مسئولیت این امور برعهده قوم قریش بود که

در این شهر قدرت و در واقع حاکمیت مطلق داشتند. توضیح آنکه در گذشته دور در مکه نیز همچون شهرهای مهم دیگر عربستان اقوام مختلف می زیستند که غالباً بر سر تصرف قدرت و حاکمیت بر امور شهر با یکدیگر رقابت و جدال داشتند و آخرین قومی که توانست با شکست و اخراج اقوام رقیب ولایت مکه و کعبه را از آن خود کند قومی به نام خزاعه بود. اما در این زمان هنوز اقوام دیگری به نام صوفه در مکه زندگی می کردند که به هنگام حج بر حجاج و مراسم زیارت تسلط منحصر به فرد داشتند. با این همه در همین زمان قوم قریش، که پراکنده بودند و هیچ تسلطی بر امور مکه و حج نداشتند؛ به وسیله یکی از رهبران خود به نام قصی بن کلاب متحد شدند، و او که دارای چهار پسر به نام های عبدالدار، عبدمناف، عبدالعزی و عبد بن قصی و صاحب اموال فراوان بود، از آنجا که مورد احترام و مرجع قوم خویش قرار گرفت درصدد تسلط بر مکه برآمد. او ابتدا قوم صوفه را سرکوب کرد و سپس با قوم خزاعه به جنگ برخاست و آنان را شکست داد و از مکه بیرون کرد و به این ترتیب «ولایت و ریاست کعبه از ایشان بستد و خود را مسلم کرد.»^۶ پس از این موفقیت تمامی قوم قریش به گرد قصی جمع شدند و حکم ریاست او را به نحو کامل پذیرفتند.

پس از این حوادث در حقیقت مکه به تصرف کامل قوم قریش درآمد به این ترتیب که به دستور قصی بن کلاب «دارالندوه» را برای مشورت درباره امور مکه بنا نهاد و در این زمان بود که پنج منصب «حجابت خانه» یا پرده داری کعبه، «سقاییت حاج» یا دادن آب زمزم به حاجیان، «رفادت حاج یا اطعام حاجیان»، «مشورت دارالندوه» و «عقد لوی» یا پرچمداری به وجود آمد که دو تای اولی به ولایت خانه کعبه و سه تای دیگر به ولایت شهر مکه مربوط می شد. تمام این پنج منصب ابتدا در اختیار عبدالدار و فرزندان او بود اما پس از یک سلسله حوادث، «سقاییت» و «رفادت» حاجیان به فرزندان عبدمناف و در رأس آنها هاشم واگذار شد که پس از مرگ او این دو مقام به برادرش مطلب و پس از او به عبدالمطلب فرزند وی و جد محمد رسید.^۷

به این ترتیب پیش از تولد پیامبر اسلام مکه، برخلاف شهرهای دیگر حجاز، شهری بود که تنها یک قوم به نام قریش در آن ساکن بودند و بر امور آن به تمامی حکم فرمایی می کردند.

۱ - پطروشفسکی، پیشین، ص ۱۷.

۲ - ولوی، پیشین، ص ۱۰۶.

۳ - پطروشفسکی، پیشین، ص ۱۸.

۴ - زرین کوب، پیشین، ص ۲۸۲.

۵ - ولوی، پیشین، ص ۱۰۶.

۶ - ابن هشام، سیرت رسول الله (مشهور به سیره النبی)، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی قاضی ابرقوه، با مقدمه و به تصحیح اصغر مهدوی، نصف اول، ص ۱۲۱.

۷ - سیرت رسول الله، نصف اول، صص ۱۰۹ تا ۱۲۶.

با این همه جامعه مکه در عین حفظ ساخت قبیله‌ای از لحاظ سازمان اداری چنان پیشرفته بود که بعضی از محققان آن را به جوامع پیشرفته عربستان، مانند یمن در جنوب و غسان و حیره در شمال حجاز، نزدیک می‌بینند.^۱

اما از جنبه‌های فرهنگی، مکه، مانند موارد دیگر، بر سایر شهرهای حجاز و شبه جزیره عربستان برتری مطلق داشت و در عین حال برای اعراب یک کانون ادبی نیز به شمار می‌رفت زیرا به علت وسعت تجارت و دلالتی و نزول‌خواری در این شهر نه تنها تعداد باسوادان بیشتر از شهرهای دیگر بود بلکه در عین حال مرکزیت آن برای قبایل گوناگون اعراب سبب شده بود که شاعران و داستان‌سرایان آنان آنجا را به محل هنرنمایی‌های خود تبدیل کنند. از مکان‌هایی که شاعران در آن خودنمایی می‌کردند «اسواق» یا بازارهای مکه بود که «قبایل مختلف امتعه خویش را جهت معامله عرضه می‌کردند. در اینجا متاع شعر و خطابه نیز خریدار داشت و افکار و عقاید هم طی شعر و خطابه مبادله می‌شد.»^۲ در میان این بازارها بیش از هر جای دیگر می‌توان از بازار یا «سوق عکاظ» در نزدیکی مکه یاد کرد که پیش از اسلام «محل رقابت‌ها و مناظره‌های شاعرانه» بوده است.^۳ در این بازار مدت یک ماه، تقریباً هر روز قبایل مختلف به زبان شاعران خودنمایی می‌کردند.^۴ و شعر هر شاعری را که مورد توجه قرار می‌گرفت «با خط زرین روی پارچه ابریشمین می‌نوشتند و برای مدت یک سال آن را از دیوار کعبه می‌آویختند.»^۵ و به همین جهت بود که اعراب این شعرها را «معلقات» می‌خواندند.

به علاوه چنانکه گفته شده مردم اصلی مکه از مردم سایر نقاط عربستان فصیح‌تر سخن می‌گفته‌اند و در این میان، چنانکه در کتاب‌های تاریخی ثبت شده، «قریشی‌ها از میان همه اعراب کسانی هستند که زیباترین و خالص‌ترین زبان را صحبت می‌کنند.»^۶

محمد

در شهری چون مکه و در قبیله‌ای چون قریش است که محمد زاده و پرورده می‌شود. او پسر عبدالله و نوه عبدالمطلب از خانواده بنی‌هاشم است که پرده‌دار کعبه بوده‌اند. محمد در یکی از روزهای سال ۵۷۰ مسیحی، برابر با ماه ربیع الاول سال ۴۰ پیش از بعثت متولد شد. پدرش را پیش از تولد و مادرش را شش سال پس از تولد از دست داد. در شیرخوارگی به دایه‌ای از قبیله بنی سعد سپرده شد که به شجاعت و فصاحت در میان اعراب شهرت داشتند، از جمله از قول خود محمد نقل کرده‌اند که گفته است: «من فصیح‌ترین شما هستم زیرا در نسب قریشی هستم و در میان طایفه بنی‌سعد بن بکر دوران شیرخوارگی و

طفولیت را گذرانده‌ام.»^۷ در مورد فصاحت گفتار محمد می‌توان از تأثیر مناظره‌های شاعرانه بازارهای مکه نیز در روحیه او یاد کرد. از قول عایشه نقل شده است که محمد در بازار مکاره گوش به اشعار شعرای عرب می‌داد و از آن میان «به قدری مجذوب شعر امرؤالقیس بود که اشعار او را از بر می‌داشت.»^۸ محمد پس از فقدان مادر دو سالی تحت تعلیم جدش عبدالمطلب و پس از مرگ او از هشت سالگی زیر سرپرستی عمویش ابوطالب بزرگ شد. خانواده بنی‌هاشم با اینکه مورد احترام مردم مکه بودند ولی دستشان از مال دنیا کوتاه بود. یتیمی محمد و بی‌چیزی خانوادگی او چنان تأثیر عمیقی در روحیه او به جا گذاشت که بعدها در قرآن نیز بارها به آن اشاره شده؛ از جمله آنکه در یکی از لحظات زندگی که محمد از اوضاع و عدم پیشرفت مأموریت آسمانی‌اش سخت متأثر و ناامید است فرشته وحی او را تسلی می‌دهد که «مگر وقتی پروردگارت تو را یتیم یافت پناهت نداد؟ و مگر هنگامی که گم گشته بودی هدایت نکرد؟ و مگر در عین بینوائی توانگرت نساخت؟» (۹۳ ضحی، ۶-۸) و به دنبال همین تسلا است که احکامی نیز درباره نیاززدن یتیم و بی‌اعتنایی به گدا صادر می‌شود: «پس بر یتیم خشم مگیر؛ و گدا را از خود مران.» (۹۳ ضحی، ۹ و ۱۰) ابوطالب، عمو و سرپرست محمد، خود مردی شاعر و قصیده‌سرا بود و علاوه بر پرده‌داری کعبه گاه به سفرهای تجاری نیز دست می‌زد و محمد را نیز، هنگامی که هنوز بیش از ۱۲ سال نداشت، برای اولین بار همراه خود به شهرهای سوریه یا شام برد. در چهارده، پانزده سالگی نیز محمد را دیده‌اند که در جنگ میان قریش و هوازن — که قبیله‌ای از اعراب شمال جزیره‌العرب بود — در عکاظ برای عمویش تیر می‌آورده است.

محمد در بیست و پنج سالگی، برای انجام کارهای بازرگانی به خدمت خدیجه، زنی ثروتمند و مورد احترام، از مردم مکه در می‌آید و پس از مدتی کوتاه، و بعد از نخستین سفر که برای انجام کارهای بازرگانی او به شام می‌رود، با وی — که زنی چهل ساله بود — ازدواج می‌کند. او ۱۰ سال پس از این زمان نیز همچنان به کار بازرگانی مشغول و از زندگی آرام و مرفهی برخوردار است.

۱ - همان، ص ۱۰۹.

۲ - طباطبائی اردکانی، پیشین، ص ۶۴.

۳ - دنیس ماسون، ترجمه فرانسوی قرآن، ص ۱۱۱.

۴ - طباطبائی اردکانی، پیشین، ص ۳۲.

۵ - روشنگر، بازشناسی قرآن، انتشارات پارس، سانفرانسیسکو، چاپ چهارم، ۱۳۷۰.

۶ - رژی بلاشر، در آستانه قرآن، ص ۱۸۰.

۷ - ابن هشام، زندگانی محمد ص پیامبر اسلام، ترجمه هاشم رسولی، چاپ دوم، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۴، ص ۱۱۲.

۸ - مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران (جلد دوم)، تهران، امیرکبیر، ۲۵۳۶ (۱۳۵۶)، ص ۴.

نقل کرده‌اند که محمد در نوجوانی در یکی از سفرهای تجاری که با عمویش همراه بوده با راهبی ترسا به نام بُحیرا که در صومعه‌ای در بصره، یکی از مراکز تجاری بازرگانی آن زمان شام، اعتکاف داشته، آشنا می‌شود و تحت تأثیر او قرار می‌گیرد و گفته شده که این راهب گوشه‌گیر میراث‌دار کتاب‌ها و علوم دانشمندان پیشین بوده است.^۲ محمد بعدها نیز، از قرار معلوم، به محلهٔ یهودی‌نشین مکه مدام رفت و آمد می‌کرده و با مسیحیان و یهودیان و برخی فرقه‌های دیگر مذهبی نشست و برخاسته‌ای داشته و از دانش و اطلاعات آنان بهره می‌برده؛ از جمله آنکه در آستانهٔ بعثت و پس از آن به طور مشخص با بردهٔ مسیحی پیشه‌وری از بردگان قریش حشر و نشر و تحت تأثیر او قرار داشته است.^۳ این گونه خبرها تا آنجا رایج بوده که قرآن چند بار، به نحو انکار، به آن اشاره دارد: «و ما می‌دانیم که می‌گویند بشری اینها را به او می‌آموزد و حال آنکه آن کس که به او نسبت می‌کنند زبانش «عجمی» است و این [قرآن] به زبان عربی روشن است.» (۱۶، ۱۰۳)

در هر صورت خواه اخبار و شایعات رابطهٔ محمد با رُهبانان مسیحی و یهودان شناخته شده درست یا نادرست باشد قرآن خود نشان از آگاهی کامل او بر محتویات تورات و انجیل و گرایش شدید او نسبت به آنها می‌دهد و این آگاهی چه از طریق آموزش رهبران یهود و مسیحی و متون «کتاب مقدس» ناشی شده باشد و چه تحت تأثیر شیوع وسیع و عمیق اندیشه‌ها و آئین‌های این دو دین به دست آمده باشد و یا اینکه از الهامات آسمانی منشأ گرفته باشد، تسلط محمد بر محتوای این دو کتاب تا آنجا است که دربارهٔ برخی جزئیات آنها با یهودان و مسیحیان و پیشوایان آنان به جدل و محاجّه می‌پردازد و حتی گاه آنها را به کج‌فهمی یا ناهمپی از محتوای کتاب‌های آسمانی‌شان و دین و آئینشان متهم می‌کند، و از جمله در یک مورد به آنان یادآور می‌شود که عیسی بن مریم یک بار ضمن تأیید و تصدیق تورات که پیش از او آمده، آمدن پیامبری به نام «احمد» را نیز پس از خویش بشارت داده است: «ای بنی اسرائیل، من پیامبر خدا بر شما هستم. توراتی را که پیش از من بوده است تصدیق می‌کنم و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نامش احمد است، بشارت‌تان می‌دهم.» (۶۱، ۶) در موارد متعددی نیز در قرآن صریحاً به زبور و تورات و انجیل رجوع داده می‌شود و از آنها نقل قول می‌شود. برای مثال، در توصیف محمد و همراهان او که جویای فضل و خشنودی الله هستند، در یکی از آیه‌های قرآن، پس از اینکه گفته می‌شود: «این است وصف آنها در تورات و در انجیل»، متن انجیل‌ها با اندکی تحریف چنین می‌آید: «همچون کشته‌ای هستند که جوانه بزند و آن جوانه محکم شود و بر پاهای خود بایستد و کشاورزان را به شگفتی وا دارد... خدا از میان آنان، کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند به آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است.» (۴۸ الفتح، ۲۹)ء

به هر حال محمد، که در میان مکیان به محمد امین شهرت یافت، در سال‌های آخر دههٔ چهل زندگی، همچون بسیاری دیگر از اهل زهد و عبادت، هر سال یک ماه در غاری در کوه حرا، در سه فرسنگی شمال مکه معتکف می‌شود. این کوه محل اعتکاف مردمی از مکه بود که گاه خود را نیازمند تنهایی و خلوت با خویش می‌دیدند؛ و در همین جا بود که سرانجام محمد، پس از گوشه‌گیری‌ها و خلوت‌گزینی‌های کم و بیش طولانی، به روایتی در ۱۷ رمضان و به روایتی دیگر در ۱۷ رجب سیزده سال پیش از هجرت – برابر با ۶ اوت یا ۱۸ ژوئن سال ۶۱۰ مسیحی – احساس می‌کند که نخستین وحی را مبنی بر قدرت آفرینش انسان و آموزش او از جانب پروردگارش دریافت داشته است. اما در وحی‌ها و الهامات بعدی رسالت از جانب خدایگانش به او یادآوری می‌شود و مأموریت می‌یابد که بت‌پرستان و مشرکان را به ایمان به خدای یگانه و پرستش او فرا بخواند.

محمد بیش از سه سال و به پیروی از الهامات آسمانی، پنهانی به دعوت بعضی از نزدیکان و محرمان خود و القاء تعالیم الهی به آنان می‌پردازد و پس از جلب عده‌ای به قبول یگانگی خدا و ایجاد هسته‌هایی از معتقدان و مؤمنان، چنانکه در قرآن آمده، ظاهراً در سال سوم یا چهارم بعثت به فرمان خدایگانش دعوت خود را در مقام پیامبری یکتاپرست آشکار می‌کند و مردم مکه را به توحید و پرستش خدای واحد فرا می‌خواند: «آنچه را به آن مأمور شده‌ای آشکار کن و از مشرکان روی بگردان.» (۱۵)

۱ - جواد علی، تاریخ مفصل عرب، جلد دوم، ص ۵۳۷

۲ - ابن هشام، جلد اول، ص ۱۱۱

۳ - ر. ک: اسعد محمود حَومَد، ایسر التفاسیر، الجزء الاول، بی جا، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۷ م.

۴ - رژی بلاشر کلمهٔ «عجمی» را به ناپخته و ناآزموده — در برابر روشن و فصیح ترجمه می‌کند. ر. ک. ترجمهٔ قرآن به زبان فرانسه (به قلم رژی بلاشر) (نشر ۲۰۰۵، Maisonnenuve & Larrouse).

۵ - در انجیل یوحنا باب ۱۴، آیه‌های ۱۶ و ۱۷ و همچنین باب ۱۶ آیه ۷، مسیح سه بار وعدهٔ آمدن کسی را می‌دهد که «تسلّی‌دهنده» و «روح حقیقت» است. این کلمه در زبان یونانی پاراکلتوس Parakletos به معنای مدافع، کمک یا حامی و پشتیبان است که در زبان عبری هم به همین شکل و به معنای وکیل و شفیع آمده است. فخرالدین رازی ابن الخطیب (۵۴۳-۶۰۶ ق) در کتاب خود «مفاتیح الغیب» آن را به صورت «فارقلیط» و به معنی تسلی بخش و شفیع آورده است. دنیس ماسون، مترجم قرآن به فرانسه در عین حال تذکر می‌دهد که این اسم خاص برای روح القدس نیست ولی از لحاظ معنی به کلمهٔ عربی «احمد» نزدیک است. (ر. ک: تفسیر کلمهٔ احمد در قرآن، سورة ۶۱، آیه ۶).

۶ - در انجیل متی باب ۱۳، ۳۱ و ۳۳، انجیل مرقس باب ۴، ۳۱ و ۳۲ و انجیل لوقا باب ۱۳، ۹ عیناً چنین آمده است: «ملکوت آسمان همچون دانهٔ خردلی است که شخصی بگیرد و در مزرعهٔ خویش کشت کند؛ این دانه که از همهٔ بذره‌های دیگر کوچکتر است چون رشد کند بزرگترین گیاه می‌شود و درختی شود که مرغان هوا آمده در شاخه‌هایش آشیانه کنند.»

حجر، ۹۴) و به دنبال تبلیغ آشکار هر چه زمان پیش می‌رود بر افرادی که به دعوت او پاسخ مساعد می‌دهند، افزوده می‌شود. اما رونق بازار دعوت محمد و افزایش تعداد گروندگان او مخالفت اشراف بازرگان و ثروتمند را به ضد او شدت بیشتری می‌بخشد زیرا آنان علاوه بر مقام برجسته اجتماعی، به علت وجود مرکزیت بتخانه کعبه، در میان تمامی قبایل حجاز از احترام و موقعیت خاصی برخوردار بودند و از اجتماع درازمدت سالانه زائران این خانه سوده‌های کلانی نیز به دست می‌آوردند. اینان به علاوه با تکیه بر ثروت خویش از قدرت فائده اجتماعی بر لایه‌ها و قشرهای میانه و بی‌چیز جامعه برخوردار بودند و از طریق انباشت پول و شیوه رباخواری از بینوایان به شدت بهره‌کشی می‌کردند و بسیاری از آنان را به بردگی و تحمل بیگاری می‌کشاندند. به این ترتیب آئین یکتاپرستی که محمد تبلیغ‌گر آن بود به اعتبار خانه کعبه به عنوان زیارتگاه خدایان و میعادگاه و مرکز تجاری و اجتماعی ضربه جدی وارد می‌کرد و لطمه اساسی به موقعیت و قدرت اقتصادی و اجتماعی آنان وارد می‌آورد.

محمد علاوه بر دعوت به پرستش خدای واحد، که به مرکزیت و اعتبار معنوی خانه کعبه و در نتیجه رونق اقتصادی مکه لطمه وارد می‌ساخت، اشراف ثروتمند این شهر را، که در مال‌اندوزی حریص و به ثروت خویش مغرور بودند و با تکیه به مال و منال خود به مستمندان و بی‌چیزان کبر و فخر می‌فروختند، سرزنش می‌کرد. او که مدت‌ها از رنج و ناراحتی‌های یتیمی و فقر خانوادگی آزار دیده بود بر یتیمان و بینوایان دل می‌سوزاند و ثروتمندان را به یاری و دستگیری و رفتار انسانی با آنان فرا می‌خواند و کسانی را که از این دعوت سر باز می‌زدند به بازخواست روز رستخیز و آتش و عذاب‌های جهنم تهدید می‌کرد.

حقیقت این است که بزرگان و ثروتمندان مکه طبق معمول به ویژه بر زیادی ثروت و فرزندان خویش فخر می‌ورزیدند و با تکیه بر اینها خود را از هر نوع قدرت آسمانی بی‌نیاز می‌دانستند و چون قدرت را در داشتن ثروت و فرزندان زیاد می‌دانستند در جمع هر چه بیشتر مال و منال از طریق رباخواری و بهره‌کشی از بینوایان و زحمت‌کشان و خوردن مال یتیمان بی‌پناه حرص می‌ورزیدند.

قرآن در مراحل اولیه دعوت محمد بارها و بارها خطاب به ثروتمندان توصیه می‌کند که به مال دنیا این قدر حریص نباشند و به داشتن منال و اولاد فراوان بر دیگران فخر نفرروشند: «بدانید که زندگی این جهانی چیزی جز بازیچه و بیهودگی و آرایش و فخرفروشی به یکدیگر و افزون‌خواهی در اموال و فرزندان نیست. همانند بارانی است به موقع که رستنی‌هایش کافران را دچار شگفتی سازد، سپس پژمرده شود و بینی که زرد گشته و خاشاک شده است؛ زندگی دنیا جز متاعی فریبنده نیست.» (۵۷ حدید، ۲۰؛ ۴۷ محمد، ۳۶) و حال آنکه سرای آخرت برای

آنان بهتر است (۶، ۳۲) و «سرای آخرت سرای زندگی است» (۲۹، ۶۴). «این زندگی دنیا اندک مایه تعیشی است و آخرت سرای بقاست.» (۴۰ مؤمن، ۳۹)

خدا به پیامبرش سفارش می‌کند تا برای کسانی که به مال و فرزندان زیاد مغرورند و به سبب آن بر دیگران فخر می‌فروشند داستان آن دو مرد را حکایت کند که هر یک مالک تاجیکستان و کشتزاری بودند و آن یک که به مال و فرزند بر دیگری برتری داشت به دیگری کبر فروخت و به خدا ناسپاسی کرد؛ چون روزی دیگر از خواب برخاست دید که ثمرات‌اش را آفت زده و همه بناهایش فرو ریخته است. (رجوع به ۱۸ کھف، ۳۳-۴۴).

آری، زندگی دنیا چون آبی است که از آسمان فرو فرستادیم تا با آن گیاهانی از زمین برویانیم که هم خوراک آدمیان است و هم غذای چارپایان و چون زمین آرایه‌های خود بپوشید و آراسته شد مردمش پندارند که خود بر آن همه قادر بوده‌اند. آنگاه فرمان ما به شب یا روز در رسد و آن راجنان درو کنیم که گوئی دیروز هیچ رُستنی در آن نبوده است.» (۱۰، ۲۴؛ ۱۸، ۴۵)

ای پیامبر به مردمان بگو که «زندگی دنیا چون آبی است که از آسمان فرو بارد و گیاهان زمین را به فراوانی برویاند اما به ناگاه خشک شود و باد به هر سو پراکنده‌اش سازد.» (۱۸، ۴۵). بدانید که «اموال و اولاد شما جز اسباب وسوسه و فتنه چیزی نیستند، اجر بزرگ نزد خداوند است.» (۶۴ تغابن، ۱۵) «تا توانید از خدا بترسید و گوش فرا دارید و اطاعت کنید و به سود خودتان از اموالتان انفاق کنید، آنان که از حرص نفس خویش در امان مانده‌اند رستگارانند.» (۶۴، ۱۶) آری، «مال و فرزند پیرایه‌های زندگی هستند اما کردارهای نیک است که همواره بر جای می‌مانند.» (۱۸، ۴۶) و نیکوکار واقعی کسی است که علاوه بر «ایمان به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب خدا و پیامبران، با وجود آنکه مال خود را دوست دارد از آن به خویشاوندان، یتیمان و بینوایان و درماندگان و گدایان ببخشد و در راه آزاد ساختن بردگان به کار برد.» (۲، ۱۷۷) آنان که در آزاد کردن بنده، یا در طعام دادن در روز قحطی، خاصه به یتیمی که خویشاوند یا مسکینی خاک‌نشین باشد، اقدام کنند اهل سعادتند.» (رجوع به ۹۰ بلد، ۱۳-۱۶) اما آنان که «یتیم را گرامی نمی‌دارند و یکدیگر را به اطعام مسکینان ترغیب نمی‌کنند و میراث را حریصانه می‌خورند و مال فراوان را دوست دارند جایگاهشان در دوزخ خواهد بود.» (۸۹ فجر، ۱۷-۲۰) خدا برای پیامبرش حکایت می‌کند که به شخصی مال فراوان و پسران آماده به خدمت دادم و کارهایش را به بهترین وجهی سامان بخشیدم، باز هم زیاده می‌طلبد و در برابر آیات ما ستیزه‌جویی می‌کند، اما من او را به مشقتی سخت خواهم انداخت (رجوع به ۷۴ مدثر، ۱۱-۱۷).

آنان که در بخشیدن از اموالی که خدا به آنها داده بخل

می‌ورزند، در روز قیامت آن اموال را چون طوقی به گردنشان خواهند آویخت (رجوع به ۳، ۱۸۰) و کسانی را که زر و سیم می‌اندوزند و از آن در راه خدا انفاق نمی‌کنند به عذابی دردآور خبر ده (۳، ۹)، روزی که آتش جهنم گداخته شود و پیشانی و پهلوی و پشت‌شان را با آن داغ کنند به آنها گویند این است آن چیزی که برای خود اندوخته بودید. حال طعم اندوخته خویش را بچشید (۳، ۳۵). در آن روز نه مال سود دهد و نه فرزندان (۲۶ شعر، ۸۸). اما کسانی که «به نذر وفا می‌کنند» و «طعامی را که خود دوست دارند به مسکین و یتیم و اسیر می‌خورانند» «از خوشنودی خدایگان والای خویش» بهره‌مند و از مزایای بهشت برخوردار می‌شوند.^۲

اما چون بزرگان و ثروتمندان مکه به این دعوت‌ها و نداها بی‌اعتنایی می‌کردند و برعکس هر زمان بیش از پیش به آزار محمد و تعقیب گروندگان به او می‌پرداختند لحن قرآن نیز نسبت به آنها روز به روز تندتر و خشن‌تر می‌شد تا آنجا که آنان را حیل‌گر و مجرم خواند: «ما هیچ بیم‌دهنده‌ای را به شهری نفرستادیم مگر آنکه توانگران مرفه آن گفتند ما به آنچه بر شما فرستاده‌اند ایمان نمی‌آوریم.» (۳۴ مکی سبا، ۳۴) و از همان آئینی پیروی می‌کنیم که پدران مان به آن باور داشتند (رجوع به ۴۳ زُخْرُف، ۲۳). اینان در حقیقت به اموال و فرزندان فراوان خود می‌بالند و می‌پندارند که چون از ثروت زیاد برخوردارند از آسیب و عذاب در دو جهان در امانند. (رجوع به ۳۴، ۳۵). آری «چنین است که در هر شهری مجرم را به بزرگی می‌رسانیم تا در آنجا به حیل‌گری بپردازند، اما نمی‌دانند که جز با نفس خویش حیل نمی‌کنند.» (۶ مکی الانعام، ۱۲۳) و علاوه بر آن «هرگاه بخواهیم قریه‌ای را هلاک کنیم توانگرانش را امر کنیم تا در آن فساد کند؛ پس عذاب بر آنان واجب شود و ما آن را در هم فرو می‌گوییم.» (۱۷ بنی اسرائیل، ۱۶)

این تعالیم و تأکیدات که برای بینوایان و لایه‌های پائین و محروم جامعه جاذبه داشت موجب گرایش آنان به محمد و آئین او می‌شد و برعکس هر روز بر فاصله میان او و بزرگان قریش و خشم اینان نسبت به او می‌افزود و به این ترتیب هر قدر دعوت محمد رونق و گسترش بیشتری می‌یافت و بر تعداد گروندگان او افزوده می‌شد مخالفت اشراف بازرگان و ثروتمند مکه با او شدت بیشتری می‌گرفت، زیرا آنان علاوه بر مقام برجسته اجتماعی، از منابع اقتصادی و از آن جمله از اجتماع سالانه زائران بتخانه کعبه نیز سودهای کلانی به دست می‌آوردند و آئین تازه محمد نظام و روابط حاکم بر جامعه سنتی مکه را در هم می‌ریخت و با جابه‌جائی مناصب قدرت منافع آنها را به خطر می‌انداخت. از این رو بر فشار و آزار مسلمانان افزودند و عده زیادی از آنان را به مهاجرت - ابتدا از سال پنجم بعثت به حبشه و مدتی پس از آن به یثرب (مدینه) - ناگزیر ساختند زیرا سلطه یکتاپرستی در این مناطق مقام امنی برای آنها به وجود آورده بود.

با این همه شخص محمد تا مدت‌ها بعد همچنان در برابر دشمنان خویش می‌توانست مقاومت ورزد و به دعوت و تبلیغ خویش در مکه ادامه دهد زیرا از حمایت خانوادگی خانواده بنی هاشم برخوردار بود. بنی هاشم خود خانواده وسیعی را تشکیل می‌داد، از جمله پدر محمد ۹ برادر داشت. اینها پرده‌دار خانه کعبه بودند و یکی از عموهای محمد، ابوطالب که شخصیتی بسیار بانفوذ بود به شدت از او حمایت می‌کرد. علاوه بر این محمد مورد حمایت خدیجه بود که خود زنی ثروتمند و مورد احترام بود. از افراد بانفوذی که در همان سال‌های اول دعوت محمد اسلام آوردند و او را مورد حمایت خود قرار دادند می‌توان از ابوبکر و حمزه نام برد که اولی بازرگانی سرشناس و با قریش مربوط بود و دومی یکی دیگر از عموهای محمد و یکی از جنگجویان و شمشیرزنان معروف مکه بود.

بزرگان قریش برای سلب حمایت بنی هاشم از محمد، در اواخر سال ششم بعثت، به موجب پیمانی که نام «صحیفه» به آن دادند، هر نوع ارتباط و معامله‌ای را با آنان قطع کردند از جمله اینکه «با بنی هاشم چیز نخورند، سخن نگویند، داد و ستد نکنند، به آنان زن ندهند و از ایشان زن نگیرند و با هم در یک محضر جمع نگردند تا اینکه محمد (ص) را به ایشان تسلیم کنند و او را بکشند.»^۳ علاوه بر اینها مانع ارتباط دیگران با آنان شوند. این محدودیت و محاصره که نزدیک به سه سال طول کشید سرانجام بی‌نتیجه در نیمه رجب سال دهم بعثت (اول فوریه ۶۱۹م) پایان گرفت. اما اندک زمانی بعد به علت مرگ هم‌زمان خدیجه (۶۱۹ میلادی) و ابوطالب در همین سال محمد از این پشت و پناه محروم شد، و به خصوص پس از تصمیم «دارالندوه» یا مجلس شورای بزرگان مکه به قتل او ناگزیر در ۲۳ سپتامبر ۶۲۲ مطابق با یازدهم ربیع‌الاول سیزدهمین سال بعثت مکه را پنهانی - و به قول قرآن با تأیید و حمایت الله - ترک و به سوی یثرب هجرت کرده. زیرا این شهر علاوه بر اینکه محل اقامت یهودیان خداپرست بود که از لحاظ دینی با شرک و کفر مکیان در تعارض بودند، عده زیادی از ساکنان خداپرست آن نیز که از دو قبیله بزرگ اوس و خزرج بودند، به اسلام گرویده بودند، که «انصار» نامیده می‌شدند. به علاوه

۱ - همچنین ر. ک: سورة ۷۰ معارج، آیه‌های ۱۸-۳۴؛ ۶۹ الحاقه، ۳۳-۳۴؛ ۴، ۳۷.

۲ - همچنین ر. ک: ۷۶ انسان، ۷-۸؛ ۵۱ ذاریات، ۱۹؛ ۹۰ بلد، ۱۳-۱۶؛ ۹۲ لیل، ۱۹ و ۲۱.

۳ - شهابی، ادوار فقه، ص ۹۵.
۴ - رجوع شود به قرآن، سورة ۹ مدنی توبه، آیه ۴۰ که در ارتباط با داستان پنهان شدن محمد و ابوبکر در غاری در میانه راه مکه و یثرب گفته می‌شود که عنکبوتی بر در این غار تار می‌تند و سبب گمراهی تعقیب‌کنندگان و امنیت جان آنها می‌شود.

۵ - چنانکه معلوم است با هجرت محمد به مدینه تقویم تاریخی مسلمانان آغاز می‌شود منتها به جای یازدهم ربیع‌الاول (سومین ماه سال) این تاریخ به اول محرم، که اولین ماه سال بوده است، منتقل می‌شود.

مکیانی که اسلام آورده و قبلاً به آنجا مهاجرت کرده بودند - و به نام «مهاجر» خوانده می‌شدند - این شهر را در مجموع به پایگاه مطمئن و محکمی برای اسلام و مسلمانان تبدیل کرده بودند. محمد مدت بسیار کوتاهی پس از استقرار در یثرب و عقد اخوت میان مسلمانان مهاجر و انصار، در شعبان همین سال (ژانویه ۶۲۳) و همچنین عقد پیمان دوستی و همزیستی با یهودیان این شهر در شوال سال اول هجری (آوریل ۶۲۳ م) و برخی قبایل دیگر «سریه»ها یا دستبردهایی را هر بار به سرپرستی یکی از جنگجویان مسلمان و «غزوه»ها یا تهاجماتی را به فرماندهی خود علیه کاروان‌های بازرگانی قریش سازمان داد که اولین آنها با صدور فرمان «جهاد» در ۱۲ صفر سال دوم هجرت (۱۵ اوت ۶۲۳) آغاز شد. مهم‌ترین غزوه‌ها غزوه «بدرکبری» بود که در رمضان همین سال (برابر با مارس ۶۲۴) به قصد حمله به کاروان بازرگانی قریش و ضبط اموال آنان صورت گرفت و به جنگی وسیع میان لشکریان اسلام و قریش انجامید و با اینکه مسلمانان به اموال کاروان دست نیافتند اما پیروزی جنگی بزرگی نصیب آنان شد که با قتل عده زیادی از مکیان و به ویژه بعضی سران و رهبران آنان همراه بود. ۱.

پس از این پیروزی محمد بدتایی با یهودیان را آغاز کرد و حدود یک سال و نیم پس از مهاجرت به عنوان نخستین گام در این راه قبله مسلمانان را از مسجدالاقصی در بیت المقدس به جانب کعبه در مکه تغییر داد. ۲. چند ماه پس از این، در نیمه شوال سال دوم هجری (آوریل ۶۲۴) مسلمانان به فرمان محمد قبیله «بنی قینقاع»، یکی از سه قبیله بزرگ یثرب را، که دعوت او را به اسلام نپذیرفته بودند، به بهانه‌ای در محاصره گرفتند و پس از مصادره تمامی اموال این قبیله به افراد آن اجازه داده شد که برای همیشه این شهر را ترک گویند.

یک سال بعد جنگ «احُد» رخ داد (شوال سال ۳ هجری برابر با آوریل ۶۲۵ میلادی) که به شکست لشکر اسلام انجامید و در جریان آن محمد زخمی و عمویش حمزه، که مردی جنگجو و حامی سرسخت او بود، کشته شد.

چهار ماه پس از این شکست، یعنی در ربیع‌الاول سال چهارم هجری (اوت ۶۲۵ م) محمد به قبیله دیگر یهودی مدینه به نام «بنی نضیر»، به بهانه اینکه برای قتل او توطئه کرده‌اند و به عنوان اینکه «با الله و پیامبرش مخالفت ورزیدند» (۵۹ حشر، ۴) حمله برد و پس از یک محاصره پانزده روزه و گرفتن غنایم فراوان از آنان، همه را از این شهر اخراج کرد. بنی نضیر پس از پانزده روز محاصره تسلیم شدند و قرار شد جز اسلحه بقیه اثاثشان را ببرند و اغلب اینان به شام رفتند.

جنگ مهم دیگر مسلمانان «غزوه خندق» یا «احزاب» است که در ۸ ذیقعدۀ دو سال بعد (روزهای اول آوریل ۶۲۷ م) رخ داد. این بار لشکر قریش بود که قصد تصرف مدینه و سرکوبی مسلمانان را داشت اما چون مسلمانان برای جلوگیری از هجوم دشمن به دور شهر خندق کندند قریش پس از دو هفته محاصره

شهر خسته شده و بی‌نتیجه به مکه بازگشتند (۳۳ احزاب، ۱۰-۱۴).

محمد بلافاصله در همان روز بازگشت قریش به مکه، یعنی ۲۳ ذیقعدۀ سال پنجم هجری، فرصت را برای هجوم به بنی قریظه، آخرین قبیله بزرگ یهودی مدینه، مناسب یافت و به عنوان پیمان‌شکنی و خیانت و همراهی و همدستی با «احزاب» یا گروه مشرکان مکه در غزوه خندق، در اوائل ذیحجه سال هفت ه. آنان را در محاصره گرفت. به گفته قرآن چند روز پس از این محاصره الله بنی قریظه را از برج و باروهاشان فرود آورد. اما به رغم تسلیم کامل و قبول واگذاری تمامی اموال و دارایی خویش به مسلمانان و مهاجرت از سرزمین مسکونی خود، اینان به فرمان محمد «گروهی از ایشان» و یا به عبارت درست تر تمام مردان را کشتند و «گروهی دیگر» را که عبارت از زنان و کودکان بودند به اسارت گرفتند و طبق گفته قرآن «الله تمامی سرزمین و خانه‌ها و مال و منالشان را به میراث» به مسلمانان واگذاشت (۳۳ احزاب، ۲۶-۲۷). ه.

به هر حال پس از اخراج و کشتار قبایل یهود یثرب و جنگ‌های متعدد با مشرکان مکه، که با شکست‌ها و پیروزی‌ها و عقد و نقض پیمان‌ها با مردم مکه و طوایف دیگر عرب همراه بود، محمد سرانجام در ذیقعدۀ سال ششم هجرت (مارس ۶۲۸ م) پیمان ترک مخاصمه‌ای برای ۱۰ سال با مکیان منعقد کرد که در تاریخ به «صلح حدیبیه» معروف است. در این تاریخ محمد با عده‌ای از مسلمانان، که تعدادشان به ۱۵۰۰ و به روایتی به ۷۰۰ نفر می‌رسید، به عنوان زیارت کعبه به سوی مکه رفت ولی چون با ممانعت گروه‌های مسلح مکی روبه‌رو شد (۲، ۱۹۶)، ناگزیر به این مصالحه شد و پذیرفت که آن سال بدون ورود به مکه به مدینه بازگردد ولی سال بعد مسلمانان حق داشته باشند بدون سلاح به زیارت خانه کعبه بروند.

پس از یک ماه اقامت در مدینه، محمد در محرم الحرام سال هفتم هجرت به خیبر، که یک شهر مهم یهودی‌نشین بود و قلعه‌های متعددی داشت، لشکر کشید و آنجا را فتح و تصرف

۱ - در قرآن، در آیه‌های ۱ تا ۱۸ و ۴۱ تا ۵۱ و ۶۵ تا ۷۱ سوره ۸ مدنی الانفال و همچنین آیه‌های ۱۳ و ۱۲۳ تا ۱۲۷ از سوره مدنی ۳ النساء به این جنگ و پیروزی مسلمانان در «غزوه بدر» اشاره شده است.

۲ - رجوع شود به قرآن سوره ۲ مدنی بقره، ۱۴۲-۱۵۰

۳ - آیه‌های ۱۲۰ تا ۱۸۰ سوره ۳ آل عمران درباره این جنگ است که در آن به توضیح علل این شکست و دلداری دادن به مؤمنان پرداخته شده است.

۴ - آیه‌های ۲ تا ۹ سوره ۵۹ مدنی الحشر به این حادثه مربوط است و حکایت از آن دارد که نه مسلمانان و نه خود قبیله بنی نضیر به شکست آنان و پیروزی مسلمانان باور نداشتند ولی الله از سوئی که گمانش را نمی‌بردند بر آنها تاخت آورد. (۵۹، ۲)

۵ - ابن هشام، سیرت رسول الله، ترجمه علی اصغر مهدوی (تهران، خوارزمی، ۱۳۷۷) صص ۱۷۳-۱۸۱؛ نیز رک: ایسر التفاسیر در تفسیر آیه بالا.

و ساکنان یهودی آن را قلع و قمع کرد. پس از این حادثه محمد تا ذیقعدۀ همین سال در مدینه اقامت گزید و در همین ماه به عنوان انجام «عمره القضاء» عازم مکه شد (رجوع به ۲، ۱۶۴). براساس قرارداد حدیبیه پس از سه روز قریش او را به ترک مکه مجبور کردند. اما کمتر از دو سال پس از امضای این پیمان، محمد در دهم رمضان سال هشتم هجرت (اول ژانویه ۶۳۰) آن را نقض کرد و بی‌خبر و با دو هزار سپاهی مجهز از مدینه خارج شد و به عنوان زیارت حج عمره به مکه لشکر کشید و ۱۰ روز بعد یعنی روز بیستم همین ماه این شهر را بدون برخورد با هیچ مقاومتی اشغال کرد و به حکم آیه «جاء الحق وزهق الباطل، ان الباطل كان زهوقا» (۱۱۰ مدنی نصر، ۲) — حق آمد و باطل نابود شد، چراکه باطل نابودشدنی است — تمامی بت‌های کعبه را شکست. با این فتح، به گفته قرآن مردم فوج فوج به دین خدا درآمدند: «الناس یدخلون فی دین الله افواجا»^۱

محمد سرانجام، نزدیک دو سال پس از این حادثه و انجام چند غزوه دیگر، مانند غزوات طایف و تبوک، که بدون درگیری جدی و بدون تلفات پایان گرفت، در روزهای آخر

ادامه دارد

۱- در قرآن در آیه‌های ۱ تا ۱۸، ۴۱-۵۱ و ۶۵-۷۱ سوره ۸ مدنی الانفال، و همچنین در آیه‌های ۱۳ و ۱۲۳-۱۲۷ از سوره ۳ مدنی النساء به این جنگ و پیروزی مسلمان اشاره شده است.



تاریخ صد ساله
جنبش‌های سوسیالیستی، کارگری و کمونیستی در
ایران
جلد اول:

از انقلاب مشروطیت ۱۲۸۴ تا انقلاب ۱۳۵۷
فصل سوم: آزادی‌های دمکراتیک
۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵

یونس پارسابناب
ویراستار: ساسان دانش

درآمد

در بررسی تاریخی جنبش کمونیستی ایران، در دوره‌ی دیکتاتوری رضاشاه دیدیم که در شرایطی که استبداد سلطنتی حاکمیت داشت، تقی ارانی پس از هشت سال تحصیل و تحقیق در آلمان به ایران بازگشت و در سال ۱۳۱۱، فعالیت خود را در ترویج اندیشه‌های مارکسیستی با انتشار مجله‌ی "دنیا" آغاز نمود. ولی در سال ۱۳۱۴، مجله‌ی "دنیا" از طرف پلیس توقیف شد و سپس در اردیبهشت ۱۳۱۶، ارانی و تمام یاران و همفکران وی که مدتی بعد به "گروه ۵۳ نفر" معروف شدند، توسط مأموران رژیم بازداشت شدند. ارانی در زندان در مقابل ناهنجاری‌ها و شکنجه مقاومت کرد و در دفاعیه‌ی تاریخی خود در دادگاه به اندیشه و نظرگاه‌های خود تأکید کرد. اعضای "گروه ۵۳ نفر"، از ۴ تا ۱۰ سال محکوم گردیدند و خود ارانی در ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ در زندان درگذشت. طبق منابع مستند، از زمان تلاشی کامل گروه ارانی تا سرنگونی رژیم رضاشاه در ایران فعالیت متشکل دیگری از طرف کمونیست‌ها به وجود نیامد. با ورود قوای متفقین به ایران و سقوط رژیم رضا شاه در شهریور ۱۳۲۰، تمرکزی که سلطنت استبدادی، در طی بیست سال دیکتاتوری (۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰) به تدریج ایجاد کرده بود، همانند دیواری شکسته، فرو ریخت و به این ترتیب دوره‌ی نوینی در تاریخ مبارزات مردم زحمتکش ایران شروع شد.

ورود نیروهای نظامی متفقین به ایران با اینکه ضربه‌ی محکمی به هیأت حاکمه‌ی ایران وارد ساخت و موجب تسریع رشد مبارزات متشکل دمکراتیک و ملی از یک سو و تشدید تضادهای درونی نیروهای درون حاکمیت از سوی دیگر گشت، ولی پایه‌ی مادی و سلطه‌ی اقتصادی و سیاسی آنان را متزلزل نساخت.

در دوره‌ی پس از اشغال ایران و پایان جنگ جهانی دوم (۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴)، تضاد بین کشورهای آمریکا و انگلیس بر سر چپاول منابع ایران، به ویژه نفت و رقابت آنان برای گسترش نفوذ خود در جهت استثمار باز هم بیشتر نیروی کار ایران، تشدید یافت.

امپراطوری انگلستان که در موقعیت برتری نسبت به امپریالیسم آمریکا در ایران قرار داشت، با رقیب نوظهور خود، آمریکا که دارای قدرت اقتصادی سیاسی بزرگی شده بود روبه رو گشت. همچنین با پیشروی جنگ جهانی دوم و اشغال ایران و خلع و تبعید رضاشاه، نقش و موقعیت کشور شوروی در ایران دستخوش تحول قرار گرفت.

در این دوره‌ی نوین، مبارزه‌ی مردم جهان برای سرنگونی "متحدین" و فاشیسم هیتلری در جهت دستیابی به آزادی‌های ملی و دمکراتیک اوج بی‌سابقه‌ای یافت. اعتبار و موقعیت احزاب مارکسیستی و به ویژه حزب کمونیست شوروی در جریان نبرد استالینگراد (که پیشقراول آغاز و رشد پیروزی‌های بعدی نیروهای ضدفاشیستی علیه "متحدین" بود) بیش از پیش در سال‌های ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴ افزایش یافت.

در چنین شرایطی، چه از لحاظ مناسبات داخلی و چه از نظر بین‌المللی، تشکیل دوباره‌ی یک سازمان مارکسیستی

به صورت ضرورتی برای رشد مبارزات دمکراتیک و انقلابی برای مردم ایران جلوه می‌کرد، برخی از گروه ۵۳ نفر ارانی که پس از شهریور ۱۳۲۰ از زندان رژیم آزاد شده بودند، در ۷ مهرماه ۱۳۲۰، به تشکیل "حزب توده ایران" اقدام کردند. همانطور که خواهیم دید تأسیس این حزب سرچشمه‌ی یک دوره‌ی نوین در جنبش کارگری و توده‌ای ایران گشت و عواقب مثبت و گاه منفی را با خود به همراه آورد.

در این بخش از فصل سوم، تاریخچه‌ی مختصر حزب توده ایران را در دوره‌ی اول آزادی‌های دمکراتیک (۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵) در سه مقطع زیر مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد:

- ۱ - فعالیت‌های حزب توده ایران از تأسیس در ۷ مهرماه ۱۳۲۰ تا برگزاری کنفرانس ایالتی تهران.
- ۲ - کنفرانس ایالتی تهران در مهر ۱۳۲۱.
- ۳ - فعالیت‌های حزب، پس از کنفرانس ایالتی تهران تا تشکیل کنگره‌ی اول حزب در مردادماه ۱۳۲۵.

۱ - فعالیت‌های حزب توده از مهرماه ۱۳۲۰ تا

مهرماه ۱۳۲۱

همانطور که در فصل دوم شرح داده شد، پس از ورود متفقین به ایران و آزادی زندانیان سیاسی، بیست و هفت نفر از گروه معروف "۵۳ نفر" تأسیس حزب توده ایران را اعلام کردند. در جلسه مؤسسان حزب که در هفتم مهرماه ۱۳۲۰ (درست سیزده روز پس از خلع رضاشاه از سلطنت) تشکیل گردید، شرکت کنندگان، یک هیأت ۱۵ نفری به نام کمیته‌ی موقت انتخاب نمودند و سلیمان میرزا محسن اسکندری را که سال‌ها پیش رهبر حزب دمکرات ایران بود، به ریاست کمیته انتخاب نمودند. (۱)

کمیته‌ی موقت پانزده نفری، بی درنگ اقدام به تدوین اصول اساسی مرام حزب نمود. مهم ترین مفاد این مرامنامه عبارت بودند از: حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران، برقراری رژیم دمکراسی و مبارزه علیه هر نوع دیکتاتوری، اصلاحات ارضی و اصلاحات اساسی در زمینه‌های فرهنگی، بهداشتی و بهداشت، تعدیل مالیات‌ها به نفع توده‌های مردم و ضبط اموال پادشاه سابق به نفع مردم ایران. (۲) کمیته‌ی موقت، پنج ماه پس از تأسیس

حزب، روزنامه "سیاست" را به عنوان ارگان مرکزی حزب که صاحب امتیاز آن عباس اسکندری بود، انتشار داد. در شماره‌ی اول این روزنامه، حزب چنین معرفی شد:

«مقصود از توده ایران که گفته می‌شود، توجه به یک قسمت معینی از مردم این مملکت نیست هر کس که در این سرزمین طرفدار آزادی فکر و عقیده بوده و به مملکت و سعادت اهالی آن علاقمند باشد برای تخفیف رنج بدبختان قدم بردارد و برای زیردستان در اجتماع همان حقوقی را که قانون به آنها اعطا کرده است بشناسد، خدمتگزار را در هر لباسی که هست تقدیر کند و جنایتکار را در هر مقامی که هست از خود براند

و به دست عدالت بسپارد، ما از خود می‌دانیم.» (۳)
شایان توجه است که با اینکه مرامنامه‌ی سیاست حزب ضرورتاً مورد قبول بسیاری از اعضای قدیمی حزب کمونیست، همچون جعفر پیشه‌وری قرار نگرفت، (۴) ولی از طرف برخی از روشنفکران و به ویژه طرفداران "گروه ۵۳ نفر" معروف با استقبال روبه‌رو گشت.

فعالیت‌های حزب، در مدت یک سال پس از تأسیس در بین کارگران و پیشه‌وران نیز به سرعت گسترش یافت و تعداد اعضای آن در آستانه‌ی برگزاری "کنفرانس ایالتی" تهران به گفته‌ی رضا رادمنش (۵) به ۶ هزار نفر و طبق گفته‌ی صمد کامبخش (۶) به بیش از ۱۰ هزار نفر بالغ گردید. این رشد بی سابقه‌ی تشکیلاتی، بازتاب نمودار سیاست معتدل و برخورد‌های محتاطانه‌ی رهبران حزب تازه تأسیس بود، اما حاکی از آمادگی و اشتیاق طبقات زحمتکش و روشنفکران ایران برای رهایی از استبداد و از سوی دیگر مبارزه علیه فاشیسم که پس از خلع و تبعید رضاشاه شدت یافته بود، به شمار می‌رفت. مبارزه علیه فاشیسم در این دوره به قدری شدت یافت که مؤسسان و اعضای "کمیته موقت حزب" در مناطق شمالی ایران به ایجاد "کمیته ضدفاشیستی" اقدام کردند. در نتیجه فعالیت‌های پرشتاب سرتاسری و انتشار مرتب روزنامه‌ی ضدفاشیستی "مردم"، حزب توده توانست در جریان یک سال پس از تأسیس، با عرضه داشتن شعارهای متناسب با خواسته‌های صنفی و سیاسی مردم و آموزش روش مبارزاتی به روشنفکران و کارگران و دهقانان، بیشتر آزادیخواهان را به خود جلب کند. به

مبارزه علیه فاشیسم در این دوره به قدری شدت یافت که مؤسسان و اعضای "کمیته موقت حزب" در مناطق شمالی ایران به ایجاد "کمیته ضدفاشیستی" اقدام کردند. در نتیجه فعالیت های پرشتاب سرتاسری و انتشار مرتب روزنامه ی ضدفاشیستی "مردم"، حزب توده توانست در جریان یک سال پس از تأسیس، با عرضه داشتن شعارهای متناسب با خواسته های صنفی و سیاسی مردم و آموزش روش مبارزاتی به روشنفکران و کارگران و دهقانان، بیشتر آزادیخواهان را به خود جلب کند.

جرات می توان گفت که حزب توده در آستانه ی افتتاح کنفرانس ایالتی تهران در مهرماه ۱۳۲۱، به یکی از بزرگ ترین احزاب سیاسی ایران تبدیل شده بود. (۷)

۲ - کنفرانس ایالتی تهران در مهرماه ۱۳۲۱

شرکت کنندگان در کنفرانس ایالتی حزب در تهران که در مهرماه ۱۳۲۱ (یک سال پس از تشکیل حزب) برگزار گردید، سلیمان میرزا محسن اسکندری را به ریاست کنفرانس انتخاب کردند. (۸) سلیمان میرزا اسکندری، از شاهزادگان قاجار، در جوانی به اندیشه های سوسیالیستی روی آورد و در انقلاب مشروطیت شرکت فعال داشته است. او پس از فتح تهران و افتتاح مجلس دوم در ۱۲۸۸ (۱۹۰۹ میلادی) از بانیان "حزب دمکرات ایران" بود و پس از حمله ی مشترک نظامی روس و انگلیس در ۱۲۹۰ (۱۹۱۱ میلادی) متواری گشت و سپس در جریان جنگ جهانی اول، رهبری "کمیته نجات ملی" را برعهده داشت. سلیمان میرزا پس از کودتای رضاخان در سوم اسفند ماه ۱۲۹۹ (فوریه ۱۹۲۱ میلادی)، رهبری فراکسیون سوسیالیست ها را در مجلس چهارم و مجلس پنجم به عهده داشت. در سال ۱۳۰۴ (۱۹۲۵ میلادی) پس از جلوس رضاخان به تخت سلطنتی و تشدید استبداد، سلیمان میرزا تمام امتیازهای اجتماعی و سیاسی خود را از دست داد و تا تبعید رضاشاه، به عنوان یک تاجر خرده پا در تهران امرار معاش می کرد. (۹) بدون تردید همکاری و حضور سلیمان میرزا در حزب توده و نقش

او در جریان کنفرانس ایالتی تهران، به اعتبار و اهمیت حزب توده در این دوره، دوچندان افزود. در این کنفرانس، تعداد ۱۲۰ نماینده شرکت کردند که هر یک نمایندگی ده نفر از اعضای حزب را به عهده گرفتند. در ضمن در این کنفرانس به خاطر سمپاتی به کادرهای رهبری، ۳۳ نفر از ایالات مختلف ایران و ۸۷ نفر از خود تهران به عنوان ناظر شرکت داشتند. در این گردهمایی که یک هفته طول کشید، حزب موفق شد که برنامه ی خود را به صورت جامع تدوین کند و آن را تحت نام "سانترالیسم دمکراتیک" اعلام کند. اعضای کمیته مرکزی حزب که برای نخستین بار در این کنفرانس انتخاب شدند پانزده نفر از بانیان حزب توده ایران بودند.

به جز سلیمان میرزا اسکندری که به مقام دبیراول حزب انتخاب شد، دیگر اعضا عبارت بودند از: دکتر محمد بهرامی، دکتر مرتضی یزدی، نورالدین الموتی، عبدالحسین نوشین، علی کوباری، نصرت الله اعزازی، ابراهیم مه آذری، رضا روستا، دکتر فریدون کشاورز، اردشیر آوانسیان، دکتر رضا رادمنش، علی امیرخیزی، ضیاء الموتی. چون اکثر این افراد در جریان دهه ی پرآشوب ولی به نسبت آزاد ۱۳۲۰ نقش های مهمی در تاریخ سیاسی ایران ایفا کردند، در اینجا به معرفی کوتاه آنها می پردازیم:

- دکتر محمد بهرامی (متولد تفرش در ۱۲۷۷)، تحصیل کرده ی دانشگاه برلین در علم پزشکی و یکی از اعضای "گروه ۵۳ نفر" بود.

- دکتر مرتضی یزدی (متولد یزد در ۱۲۸۶)، استاد دانشگاه تهران و از جراحان معروف تهران و یکی از اعضای "گروه ۵۳ نفر" بود.

- ایرج اسکندری، (متولد تهران در ۱۲۸۷)، برادر زاده ی سلیمان میرزا اسکندری، تحصیل کرده ی دارالفنون و دانشگاه پاریس در رشته ی حقوق، یکی از گردانندگان مجله ی "دنیا" در سال های ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۴، سردبیر روزنامه ی "رهبر" ارگان حزب توده در ۱۳۲۱، و یکی از اعضای "گروه ۵۳ نفر" بود.

- نوالدین الموتی (متولد الموت در ۱۲۷۵)، قاضی دادگستری از الموت و از اعضای "حزب دمکرات" در دهه ی ۱۲۹۰ بود.

نشریه ی "ظفر" به عنوان ارگان شورای مرکزی
"اتحادیه های کارگران و زحمتکشان ایران"
همزمان با تأسیس "شورای متحده ی کارگران"
آغاز به کار کرد و نخستین شماره آن در
تیرماه ۱۳۲۳ منتشر شد.

دکتر طب در تهران، فرزند یک تاجر گیلانی بود و
تحصیلات خود را در پاریس به اتمام رسانید. پس از
خلع و تبعید رضا شاه، کشاورز توسط سلیمان میرزا به
حزب توده معرفی شد و عضو "گروه ۵۳ نفر" نبود.

— اردشیر اوانسیان (متولد ارومیه در ۱۲۹۳)، از ارامنه
ایران، در اوایل دهه ی ۱۳۱۰ رهبر سازمان جوانان حزب
کمونیست ایران بود. اردشیر اوانسیان پیش از آن، یکی
از کادرهای سازماندهان اتحادیه های کارگری بود؛
پس از دوسال تحصیل در مسکو و بازگشت به ایران،
دستگیر شد و به یازده سال حبس محکوم گشت. او
نیز مثل روستا در زندان با گروه "گروه ۵۳ نفر" آشنا
شد. اوانسیان کتاب هایی درباره ی مارکسیسم نوشته
و پس از تشکیل حزب توده، یکی از برجسته ترین
تئوریسین های حزب در دهه ی ۱۳۲۰ محسوب می شد.

— رضا رادمنش (متولد لاهیجان در ۱۲۸۵)، از تحصیل
کرده های فرانسه در علم فیزیک بود. با اینکه از
خانواده ی فئودال بود، ولی در دوران جوانی به جنبش
جنگل در گیلان کمک شایانی کرد و سپس به حزب
سوسیالیست پیوست. زمانی که در اروپا مشغول به
تحصیل بود، ارانی را ملاقات کرد و تحت تأثیر او
به آموزش های مارکسیستی روی آورد و مدتی بعد
به عنوان یکی از اعضای "گروه ۵۳ نفر" به پنج سال
زندان محکوم شد. پس از تشکیل حزب توده، رادمنش
به خاطر انتشار روزنامه ی "مردم" بین جوانان شهرت
یافت.

— علی امیرخیزی (متولد تبریز در ۱۲۷۴)، از مسن ترین
اعضای کمیته مرکزی، از فعالان سیاسی قدیم ایران
بود. برادر امیرخیزی از سردبیران رونامه ی "تجدد"
در دوره ی حکومت شیخ محمد خیابانی در شهر تبریز
(سال ۱۲۹۹) بود. خود امیرخیزی در آن زمان یکی از
اعضای فعال جنبش جنگل نیز بود و پس از شکست
جنبش جنگل در گیلان و جنبش خیابانی در تبریز به

— عبدالحسین نوشین (متولد مشهد در ۱۲۸۰)، از دوستان
نزدیک گروه ارانی و معروف ترین کارگردانان تئاتر
بود. در جوانی به طور فعال در قیام کلنل محمد تقی خان
پسیان در خراسان شرکت کرد و مدتی بعد به عنوان
بهترین محصل از طرف دولت به فرانسه فرستاده شد
که در امور تئاتر به تحصیل ادامه دهد. نوشین در اروپا
به افکار مارکسیستی روی آورد و در جریان دستگیری
"گروه ۵۳ نفر" با اینکه با این گروه رابطه ی نزدیک
داشت ولی چون در همان زمان به عنوان نماینده ی
کارگردانان تئاتر ایران برای شرکت در یک کنگره ی
جهانی به اروپا رفته بود، بازداشت نشد.

— علی کوباری (متولد رشت در ۱۲۷۹)، از بقایای
جنبش کارگری دهه ی ۱۳۰۰، در شهر رشت و از
کارمندان اداره ی مخابرات بود. او قبلاً در جنبش جنگل
به طور فعال شرکت کرده بود و از کادرهای فعال
"حزب کمونیست ایران" در بسیج دهقانان گیلان در
دهه ی ۱۳۰۰ به شمار می رود.

— نصرت الله اعزازی (متولد تهران در ۱۲۸۰)، قبلاً در
درون اتحادیه های کارگری اوایل دهه ی ۱۳۰۰ شرکت
کرد و یکی از اعضای "گروه ۵۳ نفر" بود.

— ابراهیم مه آذری (متولد تبریز در ۱۲۹۱)، از خانواده ی
مشروطه طلب آذربایجان، مدتی بعد در اتحادیه های
کارگری فعالیت کرد که در دهه ی ۱۳۱۰ به زندان
افتاد. او پیش از دستگیری، کارگر کارخانه ی فشنگ
سازی در نزدیکی تهران بود.

— رضا روستا (متولد رشت در ۱۲۸۵)، از مهم ترین
شخصیت های تاریخ جنبش اتحادیه های کارگری
ایران، فرزند یک دهقان از اهالی گیلان بود. روستا از
اعضای "حزب سوسیالیست" اوایل دهه ی ۱۳۰۰ بود.
او پس از عروج رضاشاه به عنوان کادر فعال "سازمان
جوانان حزب کمونیست ایران" به مسکو رفت و در
آنجا به تحصیل مشغول شد. در سال ۱۳۰۸، از طرف
کمیترون برای فعالیت بین کارگران به ایران فرستاده
شد. روستا در جریان فعالیت در سال ۱۳۱۰ پس از
تصویب "قانون سیاه" ضد اشتراکی دستگیر شد و به ده
سال زندان محکوم گشت. او در زندان با اعضای "گروه
۵۳ نفر" که در زندان بودند، آشنا شد.

— دکتر فریدون کشاورز (متولد رشت در ۱۲۹۰)،

حزب سوسیالیست پیوست. در آغاز دهه‌ی ۱۳۱۰، او به عضویت حزب کمونیست ایران درآمد و در جریان فعالیت در جهت تشکیل اتحادیه‌ی معلمان به طور موقت به زندان افتاد. امیرخیزی در آغاز دوره‌ی آزادی‌های دموکراتیک، زمانی که در یک کارخانه قوطی‌سازی مشغول کار بود، به عضویت حزب توده درآمد.

– ضیاء الموتی (متولد الموت در ۱۲۹۲)، برادر نورالدین الموتی، از کارمندان رتبه‌ی دوم وزارت راه در استان مازندران بود. او نیز قبلاً در حزب سوسیالیست در اوایل دهه‌ی ۱۳۱۰ عضویت داشت و یکی از اعضای "گروه ۵۳ نفر" بود. (۱۰)

۳ – فعالیت‌های حزب، پس از کنفرانس ایالتی تهران تا تشکیل کنگره‌ی اول حزب در مرداد ماه ۱۳۲۵

با توجه به فضای آزادی‌های نسبی که در جامعه ایجاد شده بود و پایان موفقیت آمیز کنفرانس ایالتی تهران، مجموعه‌ی این شرایط سبب ساز انگیزه‌ای برای حزب توده شد که بیش از پیش به کادرهای باتجربه و تحصیل کرده‌ی خویش تکیه کند و فعالیت‌های سیاسی خود را گسترش بخشد، در نتیجه حزب توده به تدریج به یکی از قوی‌ترین احزاب ایران در این دوره تبدیل گشت. بی‌شک شیوه‌های تبلیغاتی حزب در این دوره، به ویژه در زمینه‌ی مطبوعات، نقش مؤثری در محبوبیت و موفقیت حزب ایفا کرد. به نظر می‌رسد که بررسی برخی نکات این فعالیت‌ها، به فهم و درک آن دوران یاری رساند.

مطبوعات

پس از ایجاد حزب توده، کادر رهبری، ارگان اول حزب را به نام "سیاست" در پاییز ۱۳۲۰ انتشار داد. در نخستین شماره‌ی این روزنامه که در تاریخ سوم اسفند ماه ۱۳۲۰ منتشر شد، مرامنامه‌ی حزب نیز به چاپ رسید. مطالعه‌ی این مرامنامه به روشنی نشان می‌دهد که حزب توده ایران از نظر اصول سیاسی و نگرشی، یک سازمان ضدفاشیستی و دموکراتیک بود، ولی در ارتباط با امور بین‌المللی، از شوروی جانبداری می‌کرد. سردبیر "سیاست" عباس اسکندری بود. در این زمان به جز روزنامه‌ی "سیاست"، حزب توده

برپایی "جبهه‌ی آزادی مطبوعات"، یکی از مهم‌ترین رویدادهای تاریخ مطبوعات ایران محسوب می‌شد. با اینکه این تشکل، با هدف مبارزه با خودکامگی، استبداد و تحدید مطبوعات از سوی دولت، دربار و دیگر گروه‌های ضد آزادی بود، به علت کارشکنی‌های طرفداران دربار و دولت انگلستان، دوام نیاورد و پس از یک سال و نیم از هم پاشید، ولی به خاطر خدماتی که در جهت رشد کیفی ژورنالیسم ایران کرد و روش‌های متنوعی را در عرصه‌ی گزارشگری و ستون‌نویسی در آن زمان ارائه داد، در نوع خود بی‌نظیر بود.

روزنامه‌ی دیگری را نیز با عنوان "مردم" منتشر نمود که به طور کلی می‌توان گفت مواضع و فعالیت‌های ضدفاشیستی حزب را منعکس می‌ساخت. این روزنامه به خاطر اخذ مواضع ضد آلمان هیتلری و گزارش‌های جامع راجع به نبرد استالینگراد، خوانندگان و مخاطبان بسیاری پیدا کرد. صاحب امتیاز "مردم" صفر نوعی و سردبیر آن عباس نراقی بود. این روزنامه به طور مرتب منتشر می‌شد تا اینکه در آذر ماه ۱۳۲۱، از طرف فرمانداری نظامی توقیف شد. (۱۱) تقریباً چهارماه پس از توقیف "مردم"، حزب دوباره موفق شد که دوره‌ی دوم آن نشریه را اما این بار تحت نام "نامه مردم" منتشر سازد. صاحب امتیاز و مدیر مسئول این دوره‌ی نشریه، دکتر رضا رادمنش بود. انتشار "نامه مردم" به طور مرتب تا دی ماه ۱۳۲۵ و سرکوب جنبش‌های آذربایجان و کردستان ادامه یافت.

در مهر ماه ۱۳۲۱، پس از برگزاری نخستین کنفرانس ایالتی حزب در تهران روزنامه‌ی "رهبر" به مدیریت ایرج اسکندری و به سردبیری احسان طبری منتشر شد. این روزنامه به خاطر همکاری دیگر رهبران حزب، همچون محمد پروین گنابادی، احمد قاسمی و انور خامه‌ای به تدریج به یک نشریه نیرومند تبدیل شد و تیراژ آن در سال ۱۳۲۵ به صد و بیست هزار رسید که حتا با معیارهای امروزی نیز تیراژ آن حیرت‌انگیز و باور نکردنی به نظر می‌رسد. نشریه‌ی "رهبر" به خاطر مواضع ضدا رتجاعی و ضد فاشیستی که اتخاذ می‌کرد و از طرفی فساد مالی و دزدی‌های درون هیأت حاکمه

در جریان سال ۱۳۲۳، زمانی که حزب توده پایه های وسیع خود را در شهرهای ایران بسط می داد، گروهی از فعالان با تجربه اتحادیه های کارگری دهه ۱۳۰۰ با پشتیبانی حزب توده موفق به ایجاد "شورای متحده مرکزی اتحادیه های کارگران و زحمتکشان ایران" شدند. این شورا به زودی توانست نزدیک به شصت اتحادیه ی کوچک کارگری از شهرهای مختلف ایران را به عضویت خود در آورد. در پایان سال ۱۳۲۳، طبق منابع دولتی انگلیس، شمار کارگرانی که به عضویت اتحادیه های عضو شورا در آمدند نزدیک به صد هزار نفر می رسید

به خوبی ایفا می کردند، می توان از "بشر"، "شهباز" و "آتشبار" (صاحب امتیاز و مدیر مسئول ایرج زند پور) نام برد. انتشار نشریه ی "ظفر" تا بهمن ماه ۱۳۲۷ ادامه داشت.

روزنامه ی "بشر" که نقش مکمل "ظفر" را ایفا می کرد، در آبان ماه ۱۳۲۴ شروع به انتشار کرد و صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن دکتر نورالدین کیانوری بود. نشریه ی "بشر" نیز تا بهمن ماه ۱۳۲۷ انتشار می یافت. نشریه ی "شهباز" و روزنامه ی "شجاعت"، "سوگند"، "پیک صبح" و "زمان نو" از زمره نشریه هایی بودند که در سال های ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۵، از طرف حزب توده انتشار یافته و برای خود خوانندگان متنوع و بسیاری را پیدا کردند. (۱۴)

افزون براین، در این دوره حزب توده با مشارکت مستقیم خویش در "جبهه ی آزادی مطبوعات" بسیار فعال بود که از طرف ژورنالیست های طرفدار آزادی و دموکراسی در سال های ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴ تشکیل یافته بود. برپایی "جبهه ی آزادی مطبوعات"، یکی از مهم ترین رویدادهای تاریخ مطبوعات ایران محسوب می شد. با اینکه این تشکل، با هدف مبارزه با خود کامگی، استبداد و تحدید مطبوعات از سوی دولت، دربار و دیگر گروه های ضد آزادی بود، به علت کارشکنی های طرفداران دربار و دولت انگلستان، دوام نیاورد و پس از یک سال و نیم ازهم پاشید، ولی به خاطر خدماتی که در جهت رشد کیفی ژورنالیسم ایران کرد و روش های

ایران را فاش می ساخت، در این دوره هفت بار از سوی مقامات دولتی توقیف شد. هر بار که این نشریه توقیف می شد، دیگر نشریه هایی که در داخل ائتلاف مطبوعاتی "جبهه آزادی" عضو بودند، نقش و وظیفه ی "رهبر" را به عهده می گرفتند. (۱۲)

در سال های ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۳، هربار که نشریه ی "رهبر" توقیف می شد، روزنامه ی "رزم" ارگان مرکزی سازمان جوانان حزب، به مدیریت دکتر فریدون کشاورز به جای آن ایفای نقش می کرد. ولی در جریان سال ۱۳۲۴، وقتی که نشریه ی "رهبر" برای پنجمین بار از طرف فرماندار نظامی توقیف گشت، نشریه های متعددی وظیفه ی "رهبر" را به عهده می گرفتند و هر یک پس از یک یا چند شماره انتشار به سرنوشت "رهبر" دچار می شدند. مهم ترین این نشریه ها عبارت بودند از: "افق آسیا" (صاحب امتیاز و مدیر مسئول دکتر اسدالله زهری)، "ندای حقیقت" (صاحب امتیاز و مدیر مسئول دکتر وزیری)، "منشور" (صاحب امتیاز بنی صدر)، "شعله ور" (صاحب امتیاز و مدیر مسئول شعله ور) و "شمشیر امروز" (صاحب امتیاز و مدیر مسئول موسی خلیلی). (۱۳)

در آستانه ی سرکوب جنبش آذربایجان، در آذرماه ۱۳۲۵، نشریه ی "رهبر" برای هفتمین بار، توسط فرمانداری نظامی توقیف شد و عمر این نشریه پس از انتشار ۸۹۰ شماره به پایان خود رسید. از دیگر نشریه های حزب توده که طی سال های ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۵، انتشار یافتند و از محبوبیت و اعتبار بسیار در میان مردم برخوردار بودند، می توان از "ظفر"، "رزم"، "بشر" و "شهباز" نام برد. نشریه ی "ظفر" به عنوان ارگان شورای مرکزی "اتحادیه های کارگران و زحمتکشان ایران" همزمان با تأسیس "شورای متحده ی کارگران" آغاز به کار کرد و نخستین شماره ی آن در تیرماه ۱۳۲۳ منتشر شد. صاحب امتیاز و مدیر مسئول این نشریه، رضا روستا از سران سرشناس حزب توده و در ضمن دبیر "شورای متحده ی کارگران" بود. رضا روستا، سرمقاله های نشریه ی "ظفر" را تحت نام "رهسا" می نوشت. نشریه ی "ظفر" نیز چندین بار همانند نشریه ی "رهبر" توقیف شد و هربار، دیگر نشریه ها جایگاه آن را پر می کردند و انتشار می یافتند. از جمله نشریه هایی که این نقش را

متنوعی را در عرصه‌ی گزارشگری و ستون نویسی در آن زمان ارایه داد، در نوع خود بی نظیر بود.

"جبهه‌ی آزادی مطبوعات" در مرداد ماه ۱۳۲۲ با همکاری سردبیران و مدیران مسئول چندین نشریه‌ی مختلف، طی نشست تأسیس یافت. در این ائتلاف ضد فاشیستی، شرکت کنندگان تصمیم گرفتند که تحت همان اسم یک نشریه‌ی روزانه نیز منتشر سازند. نشریه‌ی "جبهه‌ی آزادی" نزدیک به یک سال انتشار یافت و تا آن زمان انتشار چنین نشریه‌ای در تاریخ مطبوعات ایران سابقه نداشت. (۱۵)

نشریه‌های درون ائتلاف "جبهه‌ی آزادی مطبوعات" عبارت بودند از:

- "آزادگان" به مدیریت عزت پور
- "آژیر" به مدیریت و سردبیری جعفر پیشه‌وری
- "باختر" به مدیریت حسین فاطمی
- "تجدد ایران" به مدیریت محمد طباطبائی
- "خورشید ایران" به مدیریت پازادگاد
- "داد" به مدیریت ابوالحسن عمیدی نوری
- "دماوند" به مدیریت فتاحی
- "رهبر" به مدیریت ایرج اسکندری
- "ستاره" به مدیریت احمد ملکی
- "صدای ایران" به مدیریت صادق سرمد
- "مردم" به مدیریت رضا رادمنش
- "نجات ایران" به مدیرین زین العابدین فروزش
- "محیط" به مدیریت محیط طباطبائی
- "فرمان" به مدیریت شاهنده

"جبهه‌ی آزادی مطبوعات" در مدت یک سال پس از تشکیل خویش، به یکی از بزرگ‌ترین مراکز ائتلافی در ایران تبدیل شد و در آغاز سال ۱۳۲۵ نزدیک به پنجاه روزنامه و مجله که به طور عمده ضد انگلیس بودند، در این ائتلاف عضویت داشتند. جواد زاده (پیشه‌وری) که از کوشندگان اصلی این جبهه بود، مدتی بعد در مورد تشکیل آن در روزنامه‌ی "آژیر" چنین نوشت:

«روزنامه‌ی "آژیر" هم از آغاز تشکیل "جبهه‌ی آزادی" عضو وفادار آن بود. زیرا ما اتحاد و ائتلاف تمام عناصر ترقی طلب و آزادی‌خواه را شرط اول پیروزی در نبرد با خطر روزافزون اعاده‌ی استبداد و زورگویی و فعال مایشائی می‌دانیم.». (۱۶)

"جبهه‌ی آزادی مطبوعات"، به موازات مبارزه با استبداد و طرفداری از آزادی مطبوعات و احزاب، متحد مهم حزب توده در مبارزات انتخاباتی مجلس چهاردهم در سال‌های ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴ بود. اما وقتی که شرایط سیاسی در سطح بین‌المللی دستخوش تحول گشت و جنگ جهانی دوم به پایان رسید، اختلاف‌های بین آمریکا و انگلیس و شوروی نیز بروز و تشدید یافت و در ایران طرح امتیاز نفت در مجلس چهاردهم مطرح گردید، تمام نشریه‌های سیاسی چه در داخل "جبهه‌ی آزادی" و چه در خارج از آن از صف‌بندی‌های دوران جنگ جهانی دست برداشته به نیروبندی‌های جدید تقسیم شدند؛ بخشی از این ارباب‌جراید به اردوی سید ضیاء الدین طباطبائی پیوسته و به نفع منافع انگلیس در ایران موضع گرفتند و بخش دیگر به ویژه مطبوعات "حزب توده‌ی ایران" شعار "امتیاز نفت به شمال" را تبلیغ کردند؛ برخی دیگر نیز در انتظار شکست انگلیس و پیروزی و تسلط آمریکای نوحاسته بر منابع نفت ایران سکوت کردند. تنها یک بخش از جراید به آرمان‌های ملی و استقلال‌طلبانه‌ی مردم ایران وفادار ماند و تا به آخر در کنار دکتر محمد مصدق در مجلس چهاردهم به نفع "قانون منع اعطای امتیاز به کشورهای خارجی" موضع گرفتند.

شایان ذکر است که با اینکه فروپاشی "جبهه‌ی آزادی" مطبوعات، حزب توده را از وجود یک حامی مطبوعاتی محروم ساخت ولی حزب به گسترش خود در گستره‌ی مطبوعات در سال‌های ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۵، ادامه داد.

در دوره‌ی ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۵، که دوره‌ی گسترش و بسط حزب توده محسوب می‌شود (۱۷)، حزب توده در شهرهای بزرگ ایران شاخه‌های خود را ایجاد کرد و موفق به انتشار دوازده روزنامه‌ی مهم در آن شهرها گردید که عبارت بودند از:

"رهبر یزد" در یزد، "راه راست" در قزوین، "راستی" در قزوین، "راه‌نما" در همدان، "آذربایجان" در تبریز، "صوت" در رشت، "جودت" در اردبیل، "صفا" در ساری، "ترکمن سسی" (صدای ترکمن) در ترکمن صحرا، "گرگان" در گرگان، "بیستون" در کرمانشاه و "آهنگر" در اصفهان.

سازمان‌های توده‌ای

در جریان سال ۱۳۲۳، زمانی که حزب توده پایه‌های وسیع خود را در شهرهای ایران بسط می‌داد، گروهی از فعالان با تجربه اتحادیه‌های کارگری دهه ۱۳۰۰، با پشتیبانی حزب توده موفق به ایجاد "شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان ایران" شدند. این شورا به زودی توانست نزدیک به شصت اتحادیه‌ی کوچک کارگری از شهرهای مختلف ایران را به عضویت خود در آورد. در پایان سال ۱۳۲۳، طبق منابع دولتی انگلیس، شمار کارگرانی که به عضویت اتحادیه‌های عضو شورا در آمدند نزدیک به صد هزار نفر می‌رسید.

رضا روستا، از رهبران حزب توده که برای تأمین وحدت این اتحادیه‌ها کوشش فراوان کرده بود، به سمت دبیر اول شورای متحده انتخاب شد و روزنامه‌ی "ظفر" به عنوان ارگان شورا تعیین گردید. در بهار ۱۳۲۵، در آستانه‌ی جشن اول ماه مه، کارگران نفت خوزستان به ویژه در آبادان، تشکیل اتحادیه‌ی خود را اعلام کردند و به شورای متحده پیوستند. به این ترتیب، پس از پنج سال مبارزه‌ی علنی و دادن قربانی‌های فراوان، اتحادیه‌های کارگری در سراسر کشور ایران سازمان یافتند. (۱۸)

پس از آنکه در جریان دو سال اول تشکیلات، حزب توده به سرعت رشد یافت، در کنگره‌ی اول حزب در مرداد ماه ۱۳۲۳، اعضای شرکت کننده تصمیم گرفتند که فعالیت‌های حزب را به روستاها معطوف سازند و به سازماندهی دهقانان نیز بپردازند. در جریان این تصمیم، در پاییز ۱۳۲۳، حزب توده به تشکیل "اتحادیه دهقانان" اقدام کرد. در عرض یک سال و نیم پس از ایجاد اتحادیه، حزب موفق شد که در روستاهای گیلان، مازندران، خراسان، کرمان، کرمانشاه، اصفهان و فارس تشکیلات دهقانی دایر کند.

به نظر می‌رسد، نقطه اوج مبارزات دهقانی در دوره ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۵، دستاوردهای جنبش آذربایجان در سال ۱۳۲۵ بود که در واقع به اصلاحات ارضی، توسط حکومت دمکرات‌ها در آذربایجان منجر شد. این اصلاحات، ضربه‌ی مهلکی بر شالوده‌ی نظام ارباب - رعیتی وارد ساخت و موجب تحولات بسیاری در آذربایجان گشت.

ملک الشعرای بهار، با اینکه در سال ۱۳۲۵، به عضویت حزب تازه تأسیس دمکرات، ایران تحت رهبری قوام السلطنه درآمد، ولی بر پایه‌ی برخی مشاهدات مستند، تا آخر عمر همکاری خود را با حزب توده ادامه داد. او یک سال پیش از مرگش در بهار ۱۳۳۰، ریاست انجمن هواداران صلح را که از طرف حزب توده سازمان دهی شده بود به عهده گرفت

با اینکه یورش خونین ارتش شاه به آذربایجان، بسیاری از دستاوردهای مبارزات دهقانی و اصلاحات ارضی را نابود ساخت و به دنبال غیر قانونی اعلام کردن حزب توده‌ی ایران در اواخر سال ۱۳۲۷، اتحادیه‌ی دهقانان نیز منحل گردید، ولی جنبش دهقانان در این دوره سرآغاز یک دوره‌ی طولانی در تاریخ جنبش دهقانان ایران در دهه‌های بعدی گشت. (۱۹)

به غیر از کار و فعالیت در میان کارگران و دهقانان، در این دوره هیأت رهبری حزب (نورالدین الموتی، ایرج اسکندری و دکتر محمد بهرامی) پس از استحکام پایه‌های تشکیلاتی حزب در تهران، به تدریج در شهرستان‌های ایران نیز، با ایجاد شعبه فعالیت خویش را گسترش داد. در نتیجه، همکاری بخشی از اعضای سرشناس و روشنفکر احزاب مختلف سوسیال دمکرات و سوسیالیست را به سوی حزب توده جلب کرد.

معروف‌ترین این افراد عبارت بودند از: فریدون توللی و یارانش از شیراز، محمدپروین گنابادی از مشهد و تقی فداکار از اصفهان. افزون بر این، به خاطر محبوبیتی که در این دوره حزب توده به طور روزافزونی در بین روشنفکران و جوانان کسب کرده بود، بخش‌های مهمی از پایه‌های حزب سوسیالیست (شهیدزاده)، حزب آزادی (حسن ارسنجانی) و شعبه‌ی تهران حزب سوسیالیست (ابوالفضل لواسانی) در سال ۱۳۲۵، به حزب توده پیوستند. در همان سال انشعاب بزرگی در درون حزب میهن (عبدالقدیر آزاد) نیز به وقوع پیوست و شعبه‌های این حزب در شهرهای رشت، گرگان و خراسان به حزب توده‌ی ایران پیوستند. (۲۰)

حزب توده و روشنفکران

چشمگیرترین و با اعتبارترین پایگاه اجتماعی حزب توده‌ی ایران، در دوره‌ی اول آزادی‌های دمکراتیک (۱۳۲۰-۱۳۲۵)، درواقع، میان روشنفکران به ویژه نویسندگان و شاعران ایران متحقق شد. در این دوره، پژوهش‌گران و نویسندگانی هم بودند که نه تنها مخالف حزب، که بدون شک ضد آن نیز بودند؛ مانند شجاع الدین شفا، سید حسن تقی زاده، محمد حجازی نویسنده‌ی رمان‌های معروف "زیبا" و "هما" و علی دشتی، رمان نویس و روزنامه نگار و نماینده‌ی مجلس، ولی تعداد این روشنفکران به سختی ده درصد کل آنان را در بر می‌گرفت. به جرأت می‌توان گفت که در اواسط سال پر تلاطم ۱۳۲۵، سی درصد روشنفکران (نویسنده، شاعر، پژوهش‌گر، نمایشنامه‌نویس) و دیگر اقشار روشنفکر ایران، یا عضویت در حزب توده را پذیرفته بودند و یا به طور فعال برای حزب کار می‌کردند. اکثریت بقیه‌ی روشنفکران نیز (نزدیک به ۵۰ درصد) یا سمپات و طرفدار حزب بودند و یا به شدت تحت تأثیر مواضع سیاسی حزب توده در امور داخلی و مسایل بین المللی قرار داشتند. (۲۱)

به غیر از بزرگ علوی (نویسنده‌ی "چمدان" و "چشمه‌ایش")، عبدالحسین نوشین (کارگردان و نمایشنامه نویس تئاتر نوین ایران)، فریدون توللی (شاعر)، رسول پرویزی (نویسنده‌ی رمان "شلوارهای وصله دار")، جلال آل احمد (مقاله‌نویس که پس از مدتی با انتشار کتاب "روز از نو، روزی از نو" معروف شد)، احمد آرام (مترجم و شاعر) و ابراهیم گلستان (نویسنده‌ی با ذوق که مدتی بعد در دهه‌ی ۱۳۴۰، به عنوان کارگردان سینما شهرت یافت) که یا عضو بسیار ساده و حتا کادرهای رهبری حزب بودند، تعداد بسیاری از نویسندگان و شاعران معروف نیز با اینکه عضو رسمی حزب نبودند ولی سمپات و طرفدار جدی سیاست‌های حزب توده بودند.

معروف‌ترین این روشنفکران عبارت بودند از: علی اسفندیاری (نیما یوشیج، پرچمدار شعر نو)، محمد ملک الشعرای بهار (مظهر زنده‌ی شعر کلاسیک ایران در دهه‌ی ۱۳۲۰) و صادق هدایت (نویسنده‌ی نامدار ادبیات معاصر ایران). بر اساس برخی از منابع مستند،

نیما (متولد ۱۲۴۷ خورشیدی در یوش) تا آخر عمر خود (سال ۱۳۳۷)، از حزب توده حمایت کرد. ملک الشعرای بهار، با اینکه در سال ۱۳۲۵، به عضویت حزب تازه تأسیس دمکرات ایران تحت رهبری قوام السلطنه درآمد، ولی بر پایه‌ی برخی مشاهدات مستند، تا آخر عمر همکاری خود را با حزب توده ادامه داد. او یک سال پیش از مرگش در بهار ۱۳۳۰، ریاست انجمن هواداران صلح را که از طرف حزب توده سازمان‌دهی شده بود به عهده گرفت.

صادق هدایت، بر خلاف نیما و ملک الشعرای بهار، پس از سقوط و شکست جنبش آذربایجان در سال ۱۳۲۵، از فعالیت‌های سیاسی به کلی کناره‌گیری کرد و دوباره به خارج کشور مهاجرت کرد و پس از چهار سال در اواخر ۱۳۲۹ (سه ماه پیش از آغاز زمامداری مصدق)، در شهر پاریس خودکشی کرد.

علاوه بر روشنفکرانی که به آنها اشاره شد و به درستی در آن دوره هر کدام به نوبه‌ی خود "گنجینه‌هایی" بی‌همتا و منحصر به فرد بودند، حزب توده موفق شد که همکاری و حمایت بسیاری از روشنفکران میان سال آن دوره را که در جامعه مطرح شده بودند و مدتی بعد در سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۰، نام آنها بر سر زبان‌ها بود، به سوی خود جلب نماید. برخی از این روشنفکران هنرمند عبارت بودند از:

-صادق چوبک، نویسنده‌ی "خیمه شب بازی" (مجموعه داستان‌های کوتاه)

-محمود اعتماد زاده (به آذین)، مترجم نمایشنامه‌ی "اتللو" و نویسنده‌ی مجموعه داستان‌های کوتاه "به سوی مردم" و داستان "دختر رعیت"

-محمد افراشته، سردبیر روزنامه‌ی فکاهی "چلنگر"

-سعید نفیسی، محقق و نویسنده‌ی معروف

-احمد شاملو، شاعر و پیرو نیما یوشیج در زمینه‌ی شعر نو

-محمد معین، استاد ادبیات فارسی در تاریخ ایران. در این دوره، حزب توده در میان روشنفکران نسل جوان نیز محبوبیت قابل ملاحظه‌ای به دست آورد و از پشتیبانی آنان نیز بهره‌مند گشت. بعضی از شاعران معروف جوان این دوره عبارت بودند از: فخرالدین گرجانی، نادر نادرپور، تقی میلانی، مهدی اعتماد، محمد

سازمان "جوانان حزب توده ایران"، چون دارای یک اساسنامه‌ی مدرن و جامعی بود، به زودی به عضویت "فدراسیون جوانان دمکرات" درآمد و به این ترتیب برای نخستین بار این امکان برای جوانان ایران به وجود آمد که با مبارزه، زندگی، آموزش و فرهنگ جوانان کشورهای مختلف جهان در دوره‌ی ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۵، آشنا شوند

جواهری و محمد تفضلی. (۲۲)

به نظر می‌رسد، در کشور توسعه‌نیافته‌ای همچون ایران که مردم آن به ادبیات، به ویژه شعر، ارج و ارزش والایی قایلند، شرکت فعال این روشنفکران، با سلیقه‌ها و زمینه‌های متنوع، در فعالیت‌های حزب توده و حمایت آنان از سیاست‌های حزب، موهبت بی‌نظیری بود که در این دوره فقط حزب توده از آن به طور گسترده‌ای در جامعه‌ی ایران بهره‌مند بود. یکی از پیامدهای مثبت و بلافاصله‌ی حمایت روشنفکران شاعر و نویسنده از حزب، گسیل سیل‌آسای جوانان مدارس متوسطه و دانشگاه به سوی حزب توده بود.

مبالغه نیست اگر گفته شود که از همان ابتدای تشکیل حزب توده، هجوم جوانان به صفوف حزب چشمگیر بود. به همین دلیل بود که رهبری حزب، یک سال و نیم پس از تشکیل حزب، سازمان "جوانان حزب توده ایران" را در فروردین ۱۳۲۲ بنیاد نهاد.

سازمان "جوانان حزب توده ایران"، چون دارای یک اساسنامه‌ی مدرن و جامع بود، به زودی به عضویت "فدراسیون جوانان دمکرات" درآمد و به این ترتیب برای نخستین بار این امکان برای جوانان ایران به وجود آمد که با مبارزه، زندگی، آموزش و فرهنگ جوانان کشورهای مختلف جهان در دوره‌ی ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۵، آشنا شوند. (۲۳)

حزب توده و مجلس چهاردهم

به غیر از مبارزه و فعالیت در میان کارگران، دهقانان، جوانان و زنان، حزب توده در این دوره با گسترش پایه‌های اجتماعی خود در بین اقشار مختلف مردم به فعالیت‌های مختلف در زمینه‌ی مبارزات علنی و قانونی

نیز روی آورد و در سال ۱۳۲۲، با شرکت در انتخابات دوره‌ی چهاردهم مجلس شورای ملی، موفق شد که هشت نفر از کادرهای خود را به درون مجلس به عنوان نماینده روانه سازد. (۲۴) نمایندگان حزب توده که در دوره‌ی چهاردهم مجلس، "فراکسیون حزب توده" را به وجود آوردند، عبارت بودند از: دکتر رضا رادمنش و دکتر فریدون کشاورز (از گیلان)، ایرج اسکندری و رحمان قلی خلعتبری (از مازندران)، شهاب فردوس و محمد پروین گنابادی (از خراسان)، عبدالصمد کامبخش (از قزوین)، اردشیر اوانسیان (به عنوان نماینده‌ی ارامنه از شمال) و تقی فداکار (از اصفهان). شایان ذکر است که رحمان قلی خلعتبری پس از انتخابات، از عضویت در حزب توده استعفا داد و در نتیجه از فراکسیون حزب توده نیز اخراج گردید.

رهبری حزب توده، قانون اساسی ایران را قبول داشت و خواهان اجرای مفاد آن بر مبنای اصول یک برنامه‌ی دمکراتیک و ضد فاشیستی بود. این حزب به طور کلی از طرح برنامه‌های سوسیالیستی امتناع می‌کرد. اگر نشریه‌ها و ارگان‌های حزب را در آن زمان (از بدو تشکیل تا چند ماه پس از پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۳۲۴) مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم، متوجه می‌شویم که حزب توده اساساً جامعه‌ی ایران را یک جامعه‌ی "عقب مانده" ارزیابی می‌کرد و معتقد بود که توده‌ها در عمل "آمادگی" پذیرفتن یک برنامه‌ی "سوسیالیستی" را ندارند و به خاطر همین درک و تحلیل، بیشتر رهبران حزب توده از طرح مقوله‌های مبرم کمونیستی در انتشارات حزب خودداری می‌کردند. (۲۵)

حزب توده در مورد سیاست خارجی "متکی به اندیشه‌های خود" نبود. پیروی از حزب کمونیست شوروی در این دوره از ویژگی‌های مهم این حزب بود. در این امر بعضی مواقع مبالغه نیز می‌کرد؛ به طور مثال در جریان ۱۳۲۳، وقتی که در مجلس چهاردهم موضوع نفت به یک مسئله‌ی جدی تبدیل شده بود، حزب توده خواهان اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی بود. با اتخاذ این موضع بدیهی می‌نمود که نمایندگان حزب توده در موضع مخالفت با دکتر مصدق در مجلس چهاردهم قرار گرفتند. در حالیکه در این زمان دکتر مصدق لایحه‌ی منع دادن اعتبار امتیازات به کشورهای خارجی را در مجلس

چهاردهم مطرح ساخت و موفق شد این لایحه را به نفع مردم از تصویب مجلس بگذراند. شایان توجه است، پس از اینکه این لایحه از تصویب مجلس گذشت، شوروی نیز به برخی از اهداف خویش نزدیک شد و "سرگئی کافتارادزه"، نماینده شوروی که در اوایل پاییز ۱۳۲۲ به ایران آمده بود تا از دادن امتیاز استخراج نفت شمال، توسط دولت ایران به نیروهای خارجی به ویژه آمریکا جلوگیری کند، رهسپار شوروی گشت. (۲۶)

پی نویسی ها

- ۱ - درباره‌ی پیدایش حزب توده ایران و فعالیت‌های آن در سال اول عمرش، نگارنده به منابع زیر رجوع کرده است:
- "جنبش کمونیستی ایران"، (بخش دوم) در مجله‌ی "توده" ارگان سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور، شماره ۲۱ (مرداد ماه ۱۳۵۰)، صفحات ۱۹-۲۱،
- "چهل سال در سنگر مبارزه"، از انتشارات حزب توده ایران، در دوجلد، تهران، ۱۳۶۰،
- عباس اسکندری، "تاریخ مشروطیت ایران"، در دوجلد، تهران ۱۳۲۲، جلد اول، صفحات ۱۳-۱۵،
- عبدالصمد کامبخش، "تأسیس حزب توده ایران" در مجله‌ی "دنیا"، سال هفتم، شماره ۳ (پاییز ۱۳۴۵)،
- بزرگ علوی، "پنجاه و سه نفر" تهران، ۱۳۵۸، صفحات ۷۱-۷۶،
- سپهر ذبیح، "جنبش کمونیستی در ایران"، لوس آنجلس، ۱۹۶۱، صفحات ۱۲۱-۱۲۵،
۲ - روزنامه‌ی "سیاست"، ۳ اسفند ماه ۱۳۲۰
۳ - همانجا.
۴ - جعفر پیشه وری، "سرگذشت من"، در روزنامه‌ی "آژیر" شماره‌های نیمه‌ی آذرماه تا نیمه‌ی دی ماه ۱۳۲۲ و مقاله‌ی "درباره کتاب ۵۳ نفر" در روزنامه "آژیر" از ۲ مهرماه تا ۷ آبان ماه ۱۳۲۳.
۵ - رضا رادمنش، "حزب توده ایران، حزب طراز اول نوین طبقه کارگر"، در مجله "دنیا" سال دوم، شماره ۲، تابستان ۱۳۴۰، صفحه ۱.
۶ - کامبخش، همانجا.
۷ - سپهر ذبیح، همانجا. صفحه ۷۴، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، "خاطرات اسکندری" تهران، ۱۳۷۲، و مؤسسه تحقیقات و انتشاراتی دیدگاه، "خاطرات نورالدین کیانوری"، تهران، ۱۳۷۱.
۸ - درباره‌ی جزئیات "کنفرانس ایالتی تهران"، رجوع کنید به مجله‌ی "توده" همانجا، صفحات ۱۹-۲۰ و سپهر ذبیح، همانجا، صفحات ۷۶-۸۰.
۹ - آبراهامیان، "ایران بین دو انقلاب" نیویورک، ۱۹۸۰، صفحه ۲۸۱.
۱۰ - درباره‌ی بیوگرافی رهبران حزب توده که در کنفرانس ایالتی تهران به عضویت کمیته مرکزی حزب انتخاب شدند، رجوع کنید به علوی، همانجا، ذبیح، همانجا، صفحات ۷۳-۸۰ و فرمانداری نظامی تهران، "سیر کمونیسم در ایران"، تهران، ۱۳۳۷، صفحات ۶۱-۸۵.
۱۱ - بهمن حدادی، "مطبوعات توده ای"، در "چهل سال در سنگر مبارزه"، همانجا، جلد دوم، صفحات ۲۵۷-۲۶۰.
۱۲ - همانجا، صفحه ۲۶۱.
۱۳ - همانجا.

- ۱۴ - همانجا، صفحات ۲۶۲-۲۶۶.
۱۵ - درباری تارخچه‌ی "جبهه آزادی مطبوعات"، رجوع کنید به :
- نصرالله سیف پور فاطمی، "گزند روزگار"، تهران، ۱۳۷۹، صفحات ۲۸۲-۲۸۴،
- ذبیح، همانجا، صفحه ۱۴۷،
- روزنامه‌های "دماوند"، ۲ مرداد ماه ۱۳۲۲ و "آژیر"، شماره‌های سال‌های ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴.
۱۶ - جعفر پیشه وری، "یک سال مبارزه - چه کردیم و چه نوشتیم"، در روزنامه‌ی "آژیر" سال دوم، شماره‌ی ۱۴۷ (۴ خرداد ۱۳۲۳).
۱۷ - درباره‌ی اهمیت حزب توده ایران و گسترش تشکیلاتی آن در سال‌های ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۵، مراجعه کنید به:
گزارش کنسول انگلیس به وزارت امور خارجه انگلستان، شماره‌ی ۳۷۱/ایران، ۷۴/۱۹۴۳، صفحات ۳۴-۳۵.
۱۸ - عبدالصمد کامبخش، "حزب توده در مبارزه برای ایجاد جبهه متحد دمکراتیک"، در مجله‌ی "دنیا" سال پنجم (پاییز ۱۳۴۳)، صفحات ۶-۱۹ و ذبیح، همانجا، صفحات ۱۵۱-۱۵۳.
۱۹ - امیر نیک بین، "چهل سال مبارزه حزب توده در راه تشکل و رهایی دهقانان..." و "چهل سال در سنگر مبارزه"، همانجا، جلد اول، صفحات ۱۳۷-۱۴۳.
۲۰ - آبراهامیان، همانجا، صفحات ۳۰۰-۳۰۲.
۲۱ - در مورد نفوذ و تأثیر حزب توده ایران در درون روشنفکران و تحصیل کرده‌ها در دوره‌ی ۱۳۲۰-۱۳۳۱، رجوع کنید به "تهران مصور"، ۱۱ مرداد ماه ۱۳۳۰، خلیل ملکی، "یادداشت‌های ماه"، در "علم و زندگی"، اردیبهشت و خرداد ماه ۱۳۳۲، صفحات ۱۰۰-۱۰۵. روزنامه‌ی "تایمز" لندن، ۲۴ اکتبر ۱۹۴۷ و مجله‌ی "تهران مصور"، ۵ فروردین ۱۳۳۱.
۲۲ - آبراهامیان، همانجا، صفحات ۳۳۳-۳۳۵.
۲۳ - کیومرث زرشناس، "سازمان جوانان حزب توده ایران"، در "چهل سال در سنگر مبارزه"، جلد اول، همانجا، صفحات ۱۶۵-۱۶۸.
۲۴ - رضا رادمنش، "گزارش نتایج انتخابات" در نشریه‌ی "رهبر"، ۱۳ مرداد ۱۳۲۳.
۲۵ - حزب توده ایران "برنامه حزب"، "رهبر"، ۱۴، ۱۵ و ۱۶ شهریورماه ۱۳۲۳، احمد قاسمی، "حزب توده ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد"، تهران، ۱۳۲۳. سرتیپ پور، "زنده باد حزب توده"، در نشریه‌ی "جبهه آزادی"، ۱۰ مهر ۱۳۲۴ و روزنامه‌ی "رهبر"، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۲۳.
۲۶ - نمایندگان حزب توده در مجلس چهاردهم که در مورد مسأله‌ی نفت در موضع مخالف با نظر دکتر مصدق قرار گرفتند، عبارت بودند از: دکتر رضا رادمنش و دکتر فریدون کشاورز (از گیلان)، ایرج اسکندری و رحمان قلی خلعتبری (از مازندران)، شهاب فردوسی و پروین گنابادی (از خراسان)، عبدالصمد کامبخش (از قزوین)، اردشیر اوانسیان (نماینده ارامنه از شمال) و تقی فداکار (از اصفهان). رجوع کنید به "مذاکرات مجلس"، تهران، ۱۳۲۳، روزنامه‌ی "رهبر"، ۱۹ شهریورماه ۱۳۲۳ و روزنامه‌ی "رعد امروز"، ۲۶ اسفندماه ۱۳۲۳.



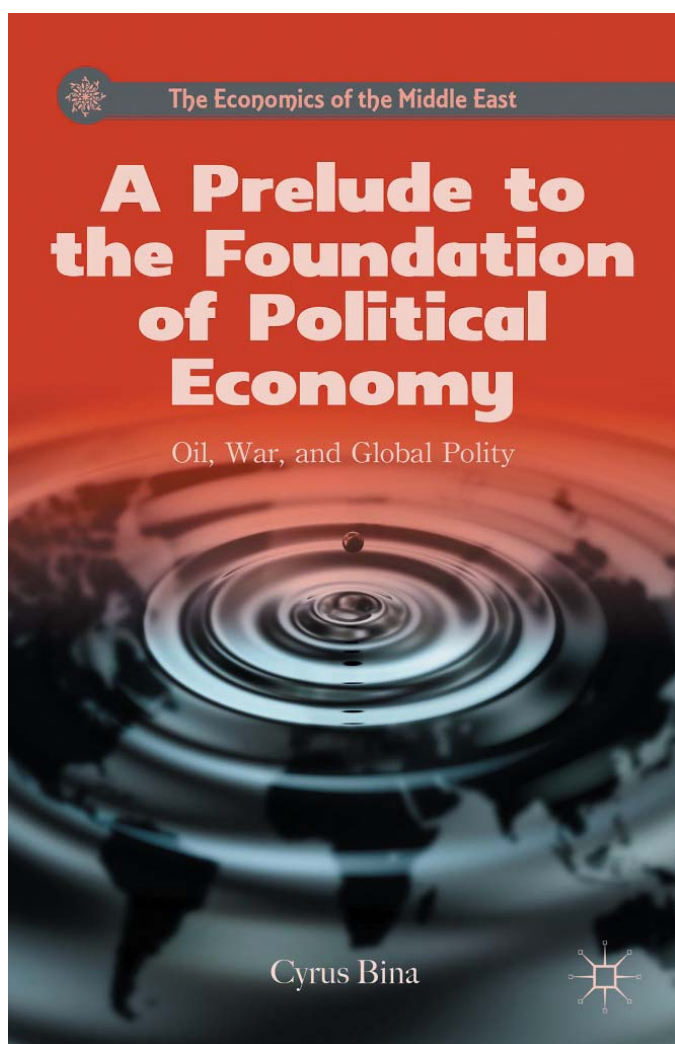
معرفی کتاب

پیش درآمدی بر شالوده اقتصاد سیاسی: نفت، جنگ و جامعه جهانی

نویسنده: سیروس بینا

ناشر: انتشارات پال گریو مک میلان

Cyrus Bina, A Prelude to the
Foundation of Political economy:
Oil, War, and Global Polity.
New York and London: Palgrave
Macmillan, 2013



پیش درآمدی بر شالوده اقتصاد سیاسی: نفت، جنگ و جامعه جهانی، تازه ترین کتاب سیروس بینا است که در فوریه ۲۰۱۳ توسط انتشارات معتبر پال گریو مک میلان منتشر شده است. کتاب حاضر، حاصل تداومیابی نزدیک به چهل سال پژوهش توسط پروفیسور سیروس بینا در اقتصاد سیاسی و بویژه در مورد جایگاه نفت در اقتصاد و سیاست جهانی است. از سیروس بینا تا کنون چندین کتاب توسط انتشارات مختلف به انگلیسی منتشر شده است. کتاب قبلی او با عنوان نفت: ماشین زمان - سفری در ورای اقتصاد خیال پردازانه‌ی نئوکلاسیک و سیاست‌های هراس‌انگیز در سال ۲۰۱۱ منتشر شد و نام سیروس بینا را بار دیگر در گستره پژوهش‌های اقتصاد سیاسی نفت برجسته کرد. سیروس بینا هم اکنون در کار تدوین فرهنگی سه جلدی با عنوان اقتصاد جهانی: انسکلوپدیای تجارت جهانی، سرمایه، مهارت کار، تکنولوژی و نوآوری است. سیروس بینا پروفیسور ممتاز اقتصاد در دانشگاه مینسوتا در امریکا است.

ناشر در معرفی کتاب جدید سیروس بینا چنین می نویسد:

در این کتاب، شالوده‌ی نظریه و استراتژی‌ای در باب اقتصاد و سیاست قرن بیست یکم پی‌افکنده شده که گستره اقتصاد، سیاست، روابط بین‌الملل و محیط زیست را به گونه‌ای اندام‌وار به هم پیوند می‌دهد. کتاب در غالب مفاهیم مشخص، رازهای نهفته نفت را با تاکید بر اهمیت محوری روابط اجتماعی سرمایه در جهان و در ارتباط با دو موضوع خطیر دنیای معاصر یعنی صلح جهانی و حفاظت از محیط‌زیست تشریح می‌کند. پیش‌درآمدی بر شالوده اقتصاد سیاسی همچنین بر قطع‌بند ناف سیاست خارجی آمریکا از نفت تکیه می‌ورزد و بطور شفاف نشان می‌دهد که قدرت آمریکا، و نقش رهبری جهانی آن در جهان، توهمی بیش نیست. این کتاب، بیدارباشی است نسبت به واقعیت هشداردهنده‌ای که ما اکنون در آن به‌سر می‌بریم.

استدلال می کند که ادعای فوکویاما مبنی بر " پایان تاریخ" را باید وارونه کرد: تاریخی که به پایان رسیده است، همانا تاریخ هژمونی آمریکاست، و این هژمونی که خود حاصل دخالتگری ها و چپاولگری های این کشور بوده، اکنون به پایان رسیده است".

فهرست مطالب کتاب:

پیشگفتار

- ۱ - نفت در جهان و بحران جهانی شدن
- ۲ - دنیای مدرن نفت و اجاره نفت
- ۳ - اوپک: فرا سوی کشمکش های سیاسی و رمانتیسم اقتصادی
- ۴ - جهانی شدن نفت
- ۵ - نفت و سرمایه: "منطق" تاریخ و "منطق" جغرافیا
- ۶ - جهانی شدن انرژی
- ۷ - جنگ، نفت، و معمای هژمونی



جان ویکس، پروفیسور ارشد اقتصاد در دانشگاه لندن در مورد این کتاب می نویسد: "کتاب جدید پروفیسور بینا، تولید و مبادله نفت را در متن روابط جهانی گذاشته و این دو را به شرایط تغییر یابنده قدرت سیاسی در سطح بین المللی پیوند می دهد. لازم نیست که انسان متخصص باشد تا استدلال های کتاب و اهمیت آنها را دریابد".

چاک دیویس، پروفیسور پژوهش های کارگری در دانشگاه ایندیانا در آمریکا می نویسد: "این کتاب، اثری است سترگ که هم در تجرید و هم در عمل، به طرزی متقاعد کننده نشان می دهد که جهان از سالهای ۱۹۷۰ به این سو، به مکانی دیگر تبدیل شده است و در نتیجه، آن را به همین گونه نیز باید درک کرد. از نگاه سیروس بینا، درک متداول از رقابت، امپریالیسم و هژمونی آمریکا، تاریخ مصرف اش به سر رسیده، و دستور العمل های سیاسی مانند "خود کفایی در انرژی" و "جنگ به خاطر نفت" گمراه کننده است. اگر کسی می خواهد که تاریخ نفت را بر متن توسعه سرمایه داری - با همه پی آمدهای اقتصادی و سیاسی آن - به درستی درک نماید، باید این کتاب را بخواند.

انور شیخ، پروفیسور اقتصاد در مدرسه پژوهش های اجتماعی می نویسد:

سیروس بینا کارشناس برجسته در اقتصاد سیاسی، ژئوپولیتیک انرژی و تخصصات منطقه ای است. او در این کتاب تحسین برانگیز، روایت جامعی را ارائه می دهد که در آن تاریخ نفت - ماده ای که منبع برکت برای عده ای و مایه عدم برکت برای عده ای دیگر است - بمثابة آئینه ای تمام نما برجسته می شود و نقادانه دوران پس از جنگ جهانی دوم را ارزیابی می کند. اهمیت کلیدی نفت (نفت کارتلی) در ابتدا در توازی با قدرت یابی آمریکا می باشد؛ اما متعاقب اوج گیری قدرت بین المللی آمریکا، بحران نفت، پیش درآمدی است که بحران سرمایه داری در کشورهای پیش رفته را متبیین نموده، و سیر نزولی قدرت آمریکا را با کارتل زدایی و جهانی شدن بخش نفت نشان می دهد. سیروس بینا